هو

کتاب دلیل المتحیرین

لسید العلماء و الاعاظم دلیل المتحیرین و نور المستبصرین سیدنا الحاج سید کاظم اعلی الله مقامه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و ستایش خداوندی که رحمت جمیلش متحیرین را دلیل و رافت جزیلش طالبین را هادی سبیل و درود نا معدود بر رسول رادش محمد مصطفی و ائمه هدی علیهم السلام که خلاصه وجود و از آفرینش مقصود هستند بنگارش مراد میپردازد که این رساله ایست از رشحات قلم معجز رقم جناب علامه عالم و عماد اعظم ملاذ الاسلام و المسلمین آیة الله علی العالمین قوام الملة و الدین قطب العلماء و العارفین حاجی سید کاظم دام فیضه که در جواب سوالی بیان فرموده اند و این فقیر کثیر التقصیر متمسکا بذیل ارادته محمد رضی بن محمد رضا طاب ثراه حسب الاستدعای جمعی از مخادیم کرام بترجمه آن اقدام کرده بنحویکه فهم آن بر خواص و عوام آسان باشد سوال سائل و جواب آن فخر افاضل را بفارسی نقل نموده امید که در حضرت طالبین موقع قبول یابد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ارشد من استرشده الی سبیل الرشاد و اوصل من استهداه الی اقصی الغایة و اعلی المراد و هدی المجاهدین فیه بواضح الدلیل سبیل الحق و السداد و دلهم بواضحات البراهین الی الحقایق المخبیة فی الفواد

والصلوة

والصلوة والسلام علی من اذهب بنوره غواسق الظلمات وکشف بهدایته
وارشاده غواشی الشکوک والشبهات وعلی آله الذین ظهرت بهم البراهین
الواضحات والدلائل اللائحات وظهرت من اشعة انوارهم الآیات البینات
ولعنة الله علی اعدائهم وظالمیهم ومنکر فضائلهم الذین اسسوا سبیل التمویهات
واظهروا طرق التلبیسات ومالوا بالخلق عن الحق الصرف البحت البات
چنین گوید بنده جانی واسیر فانی وگرفتار قید آمال وامانی کاظم بن قاسم
الحسینی الرشتی که حضرت باری جل شانه بر وفق حکمت بالغه ورحمت شامله
چون خلائق را در نشآت متعدده وجود عوالم مختلفه غیب وشهود سیر
داد در هیچ مقامی از مقامات ایشان را بی حجت ودلیل وهادی وسبیل نگذاشته
لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل خاصه در این نشأه فانیه که از
منازل واسفل مراحل است وخلائق را در آن بجهت تباعد ودوری از مجالی نور و
جمال قدس حجب کثیفه وظلمات متراکمه فرا گرفته ظلمات بعضها فوق
بعض که احتیاج ایشان بهادی بیشتر است لهذا از ابتدای خلقت آدم وانشاء
بنی آدم هیچ عهدی وزمانی از پیغمبران واوصیای ایشان خالی نبوده که خلائق را
بصراط مستقیم ویگانه پرستی وراستی کیشی دعوت میکرده واز تفرقه واختلاف
محفوظ میداشته ودر هر وقتی که بر ایشان ظلمت جهل وسلطان ضلالت
استیلا می یافت پیغمبر صاحب عزمی با براهین ساطعه وحجج قاطعه میفرستاد تا یخرجهم
من الظلمات الی النور تا آنکه هنگام فترت از رسل که خلائق را ظلمت جهل فرا
گرفته بحدی که هریک بر وفق هوای خود طریقی مختلف وراه منحرفی پیش
گرفته فساد واختلاف شایع شده بود خداوند جلیل بمحض رحمت تامه و
لطف عام حضرت سید عالم وفخر آدم را برای ارشاد ورفع فساد مبعوث

ومامور نکنند مقلدین را بر مبدع زیرا که در اینصورت برای بنده مکلف عند تقاعدی
ثابت نمیماند و بر وجوب عبادات و اعمال خود اعتمادی نمیکند چرا که عمل نمودن
بر عبادات و سایر تکالیف شرعیه ممکن نمیشود بجهة مخفی بودن حق و ظاهر نشدن
شریعت طاهره بر خلق بجهة اینکه مکلف علما را مختلف می بیند در اقوال
و احوال و افعال چه بعضی از ایشان خود را اصولی دانند و گروهی خود را اخباری
میخوانند و اصولی اخباری را بد و اخباری اصولی را غیر معتمد می پندارد و چنین میدانند
بنده کان عاجز و جاهل که بلده طیبه کربلا بجهة اینکه مدفن جناب سید شهدا
علیه السلام است جامع جمیع خصوصیات شرافت و کمالات است و همچنین نجف اشرف
که این دو شهر معدن علم و ایمان و مرجع اهل اسلام هستند پس مشاهده
میکنند در علمای این دو بلد جمعی که خود را شیخی و کشفی میدانند و بعضی
خود را بالاسری میدانند و هر دو طایفه بکمال صلاح و تقوی که جناب سید
انام در اسلام قرار داده اند موصوف و هر دو ضروریات ملیه و فرایض نبویه
و لیلیه را معتقد و مقر میباشند و با اینحالت مابین ایشان و فرقه هیچوقت
از قیل و قال و منازعه و جدال خالی نیست در اینصورت تکلیف بنده جاهل عاجز
چیست یا بعلت تحیری که دارد تکلیف از او ساقط است یا در ذمه او ثابت است
یا اینکه مکلف مختار است در ترجیح قول یکی از این دو طایفه و پذیرفتن قول
یکی ازین دو فرقه اما سقوط تکلیف بدلیل قطعی عقلی غیر ممکن است و لا محاله
تکلیف ثابت خواهد بود و اما قبول قول یکی از طرفین غیر صحیح است بجهة اینکه
ترجیح بلا مرجح باطل است مامول آنکه در اینکتاب آنچه بنظر شریف علمای اعلام
میرسد بیان فرمایند انشاء الله تعالی اجر جزیل خواهند برد تمام
شد صورت مکتوب سائل بلغه الله مأموله من الهدایة الی سواء الطریق و ادام

خرجیق

من رجوع الحقیق صورت این مکتوب را نزد جمعی فرستاد که باعتقاد او یکی از ایشان
منم و جواب بر وفق صواب خواست تا از حیرت و ریبی که دارد بدر آید و
صفحات این لآلی را از لمعهٔ سراب بدانند و ببرهان باهر و دلیل ظاهر بیان جهات
ترجیح را در مقام تزییف و تصدیق تحقیق کند تا اهل حق بنعیم خلد فائز
و بر مبطل کلمهٔ عذاب شامل آید چون مکتوب بر علما رسید بعضی از
جواب آن روی در هم کشید و بجز از سکوت چاره ندید با اینکه تاخیر بیان
از وقت حاجت حرامست و چه جای بزرگتر از هدایت جویندهٔ راه و اهتمام از
توضیح امر مبهم بر متحیر نیست که نمیدانند با وجود اختلاف شدید در علما و
عداوت و بغضی که بعضی با بعضی دارند و طعن و تکذیبی که در قدح همدیگر
میشمارند بسوی کدام یکی از آنها رجوع نماید و بر که اعتماد کردن شاید و
باعتقاد که معتقد آید و برای عوام چاره نیست مگر اینکه یکی از ین دو فرقه را
برای اخذ مسائل خود ترجیح دهد هرچند این مسئله از جملهٔ مسائلی نیست
که تقلید در آن جایز باشد لکن بیان و توضیح باعث علم و یقین بر حقیقت و
بطلان اشیاست و بهمین جهت است اینهمه سؤالات که از ائمهٔ طاهرین
علیهم السلام در معارف اصولیه و عقاید دینیه نموده اند و با وجود اینکه
تقلید در اصول عقاید جایز نیست ائمهٔ هدی علیهم السلام احدی را
از جواب باصواب و ارشاد طریقهٔ رشاد خائب و بی نصیب نفرموده اند و نفرموده اند
که امثال اینمسائل را فتوی دادن جایز نیست و بهمین سنت است کثرت کتب
مصنفات در علم توحید و معارف الهیه و حقایق ربانیه بالجمله کسیکه
ادعای نیابت امام دارد و خود را مرجع در حل عقد انام در پیش اسلام
می شمارد در مقام بیان سکوت او حرام او بعض دیگر در جواب آن

مکتوب بی کشودند و تکلمی نمودند که خاموشی بسی بهتر از آنست کاش نطقشان
یاری نمیکرد و کلکشان جاری نمیشد و اطاعتشان نمیکردند و ظاهر نمی
شد مستورات آن ظلمانی فؤاد بدرستیکه تقویت کردند مذهب اهل عناد را
و تکلم کردند بکلامی که باعث تزلزل ارکان مذهب حق و استحکام بنیان فساد
شد و اعانت کردند مخالفان را در اهانت دلائل متمسکین بر صدق قد وسع
الخرق علی الراقع واتی بما هو خلاف الواقع چنانکه در آخر رساله کلام ایشان را
بیان نموده اشاره خواهم کرد بآنچه از فضایح و شنایع در آن مندرجست
هرچند فساد آن بشدتی آشکار است که احتیاج باظهارش ندارد نظر
براینکه هر سؤالی جوابی مقرر است و واجبست ارشاد هر طالب رشاد و امتثال
امر ایزد متعال در اظهار حق و ازهاق باطل و نیز واجبست اجتناب از هر چیزی
که مخالف امر خدا و باعث سخط او ست فی قوله تعالی الذین یکتمون ما انزلنا
من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس اولئک یلعنهم الله ویلعنهم
اللاعنون وقال الباقر علیه السلام نحن اللاعنون و باز واجبست احتراز از امری
که موجب سخط رسول صلی الله علیه و آله است چنانکه فرماید اذا ظهر
البدع فلیظهر العالم علمه ومن لم یفعل فعلیه لعنة الله فلهذا واجب
آمد ما را جواب این سؤال بواضحترین بیانها تا حجتی باشد برای کسانیکه
عمداً انکار دارند و بینائی باشد برای جمعی که طالب توضیح و ارشاد
هستند و نوری باشد آنرا که صاحب بصیرت و ایمانند و گرنه مرا غیر بیان
این مطلب و ذکر این احوال اشتغالی بود و چنان بودم که جناب امیر المؤمنین
علیه السلام در آخر خطبه شقشقیه فرماید فوالله لولا حضور الحاضر
وقیام الحجة بوجود الناصر وما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا وعلی

کظة

بِلَطْمَةِ ظَالِمٍ وَلَا سَغَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا
بِكَأْسِ أَوَّلِهَا وَلَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنْزٍ پس با حالیکه
بامید و اگر باری بار تعالی پاکی از انکار منکرین و تکذیب مکذبین ندارم
و خود را هدف تیر طعنه‌ها غلط اوهام میکنم محض اطاعت قول تعالی که فرموده
فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ میگویم که مراد
سایل سلمه الله تعالی از رسم اینمقدمات تحقیق مسئله اخیره و کشف احوال شیخی
و کشفی و بالاسری است که کشفیه و مِنْهُمْ مَنْ سَمّٰى نَفْسَهُ شَيْخِيًّا وَكَشْفِيًّا وَمِنْهُمْ مَنْ
قَالَ أَنَا بَالاسَرِی بدرستیکه این اختلاف در این جزو زمان امریست خطیر و فتنه ایست
عظیم که فرا گرفته است تمامی بلاد و عباد را و شامل آمده قلوب اوالی و اراذل ناس را
و سار رسیده است شکها در ضمایر مردم و توارد شبهات در دلهای ایشان مکدر و
تنگ داشته بحدیکه در اندک زمانی تفرقه انداخته است میانه یاران و دوستان
از عراق و ترک و هند و سند و غیر ایشان بعضی موافقند و برخی منافق
و گروهی متحیر و جمعی متجاهر بموافقت یکی از طرفین فَهِيَ وَاللَّهِ بَلِيَّةٌ عَمَّتْ وَنَكْبَةٌ
خَصَّتْ پس در حقیقت بعد از آنکه این فرقه ناجیه را دلی بود قایم چون قطعه
آهن و خاطری بود مطمئن و قلبی روشن و در اتفاق عقاید و اقوال و اشراق نور
مانند آفتاب انور روشن از هر شهره آفاق بودند بطور اختلاف در اقوال و
تزلزل در عقاید ایشان بهم رسیده که زبان طعن دشمنان دین بسوی ایشان دراز
و مورد سرزنش ملل دیگر شده بعد از آنکه در مخالفت و عدم الفت تعییر و
سرزنش مینمودند فرقه‌های دیگر را و باطل میشمردند بجهت همین اختلاف دلائل و
براهین مخالفین را و شاهد می‌آوردند فرموده خداوند عالم را که وَلَوْ كَانَ
مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا حال قضیه منقلب و برعکس

منتج گشته طعن و سرزنش ایشان بسوی خودشان راجع و باحوال خودشان
شامل آمد حتی اینکه بعض بزرگان و پیشوایان و رؤسای اهل خلاف چون
اختلاف اینگروه و عدم تصدیق ایشان را بر یکدیگر شنیدند در مقام تمسخر و
واستهزاء در آمدند بمدلول کلام خدای تعالی که فرماید وقالت الیهود لیست
النصاری علی شیء وقالت النصاری لیست الیهود علی شیء وهم یتلون الکتاب.
افسوس از چنین حسرتی که نمیتوان برخود هموار داشت و تأسفی که نمیتوان سهل شمرد
که شماتت کند دشمن دین و خوشدل باشد مخالف این خجسته آئین بعد
از آنکه پیوسته از رشک در رنج و تعب میبودند بدرستیکه طرح شیطان در حق
ایشان در آمد مقدماتی که بسیار فرزندان خود ترتیب داده بود نتیجه بخشید
واین نعمت را بر این فرقه ابکر نگذاشت وخار حسد و نفاق در قلوب ایشان
بکاشت و ظاهر شد تأویل آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث ام ایمن فرماید
که مفصل آن در بحار و عوالم منقول است بالجمله این فتنه عظیمه و بلیه وخیمه را
چگونه میتوان سهل دانست و بر اختلاف اخباری و اصولی میتوان قیاس نمود چه
اختلاف ایشان باعث کفر و فسق نیست بلکه اختلافشان از قبیل قول رسول
الله صلی الله علیه وآله است که فرماید نحن اوقعنا بینکم الخلاف فراعیکم الذی
استرعیه الله امر غنمه اعلم بمصالح غنمه ان شاء فرق بینها لتسلم وان شاء جمع
بینها لتسلم ولی این فتنه فتنه ایست که موجب کفر و نفاق شده و اینفرقه محقه را
بخصومت و شقاق در جمیع آفاق مشهور کرده پس واجب بر هر مؤمنی که احتیاج
بحفظ این دین مبین دارد که جهد کامل در دفع این فتنه و اطفاء این نایره وجهد جمیل
در اطمینان و آرام نفس خویش از این اضطراب و تشویش مبذول نماید بدرستیکه
نفوس مضطرب شده و قلوب متزلزل گردیده و واجب است آرام و تسکین آنها و فطرها

اصلیه

اصلیه از اعتدال خارج کشته واجب است تعدیل آنها والسماء ذات الرجع
والارض ذات الصدع انه لقول فصل وما هو بالهزل ویحسبونه هینا
وهو عند الله عظیم چه این اختلاف مباح کرده است آهتک عرضها او قتل نفوس
وشایع شدن عداوتها وبغضها از ادرصیان نیفر فرقه ناجیه اثنا عشریه با
آشکار شدن غیبت و بهتان و شیوع یافتن کذب و افترا کردیده در جمیع بلاد
اسلام چه فساد بزرکتر ازین و چه شکستی عظیمتر و فتنه و بلا بغی بیشتر از اینکه
واقع شده در اسلام پس رفع این بلیه بر هر که قدرت دارد واجب است با تحقیق
بیان و زایل نمودن آن با دلیل و برهان و فرو نشستن آن شکوک از قلوب اهل ایمان
واتمام حجت بر اهل فسوق و عصیان لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی
عن بینة ولیمیز الله الخبیث من الطیب ویجعل الله الخبیث بعضه علی
بعض فیرکمه فی جهنم نظر براینکه سؤال این شخص سایل متحیر نیز مفوض شد
بیانی که ما در این باب نمودیم واجب آمد ما را جواب با صواب تا منکشف کردد
از روی حقیقت نقاب لهذا میکوییم در جواب سؤال سایل سلمه الله تعالی اکر فمنهم
من سمی نفسه شیخیا وکشفیا مراد از شیخی وکشفی اصحاب شیخ اعظم و عماد
اقوم و نور اتم و جامع اعظم غرة الاسلام والمسلمین رکن المؤمنین الممتحنین
آیة الله فی العالمین المبطل لمخترعات الصوفیین والمزیف لاغالیط اوهام
الحکماء الاولین المبین للطریقة الحقة التی اتی بها سید المرسلین وخاتم النبیین
والشارح لبعض مقامات الائمة الطاهرین مظهر الشریعة وشارح الطریقة
بسر الحقیقة شیخنا واستادنا وعمادنا الشیخ احمد بن زین الدین الاحسائی اعلی الله
مقامه است و مقصود از جمعی که ایشان را کشفیه نامیده اند منسوبان بجناب
بجهت اینکه خداوند عالم کشف کرده است ابرده جهل را از نظر و قلوب آنها و ایشان

کسانیکه کشف شده است از ضمایر آنها ظلمت شکوک و شبهات و ظاهر شده است بر آنها نور
حق بادلایل واضحه و براهین لایحه و ایشانند کسانیکه روشن کرده است خداوند
عالم بنور هدایت و ایمان قلوب آنها را و مفتوح داشته است نظر و گوش قلب آنها را
بمعرفت توحید و تجرید و معرفت رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام که ارکان
توحید هستند و ایشانند کسانیکه کشف کرده است خداوند عالم از چشم باطن
آنها حجاب و زایل نموده از آنها شک و ارتیاب را و شناخته اند اشیا را چنانکه حقیقت
آنهاست و هر چیز را که نشناخته اند علم آنرا بر خداوند عالم مسلم داشته و بر
عجز و قصور خود چنانکه شان امکان است اذعان کرده اند و این نام را اگرچه میتوان
بر هر کسی که قبل از جناب شیخ و بعد از آن صاحبان کشف بوده اند اطلاق نمود
ولکن غالب استعمال کشفی نظر بمقابله غیر کشفی بر اینفرقه است چنانکه استعمال
امامیه بر فرقه اثنا عشریه اگرچه صحیح است اطلاق این اسم بر هر کسی که امامی برای خود
قرار داده ولی دشمنان مشهور کرده اند این نام را برای این کرام چنانکه عامه مشهور
کرده اند اسم رافضی را برای اثنا عشریه و حال آنکه خداوند عالم گردانیده این
اسم را مخصوص اینها داشته است و بر هر کسی که باطل را ترک نموده است این اسم
شامل و صادق است و همچنین اسم کشفیه که اینهم در حقیقت مخصوص آنها
و تابعین و سالکین مسالک آنهاست ولکن معاصرین و مقابلین و مخالفین بتاویل
کرده اند این اسم را بتاویلات رکیکه بعیده و منسوب و مخصوص کرده اند باینفرقه
محقه و گفته اند خدا کشف کرده است از قلوب آنها حجاب را و مشاهده می نمایند
علوم و احکام را بی آنکه احتیاج بر پیغمبر و وصی پیغمبر داشته باشند حاشا حاشا
از اینفرقه و حال آنکه ایشانند با اقرار درست و عقیده کامل بتوحید خدا و
بنوت انبیا خاصه بنبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و ولایت ائمه هدی

علیهم

علیهم السلام و ایشانند کسانیکه اظهار کرده اند فضایل انبیا و اولیا
علیهم السلام و انتشار داده اند مناقب آنها را و ذکر کرده اند بعضی از مقامات
ایشان را بقدر یکه قدرت بیان آن داشته اند و بیان نموده اند احتیاج
خلق را در هر احوالی برای ایشان پس در صورتیکه طریقه و آداب ایشان چنین
باشد چگونه شایسته است نسبت این اقوال شنیعه بر ایشان و لولا اذ سمعتموه
ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیرا وقالوا هذا افك مبین ولولا اذ سمعتموه
قلتم ما یکون لنا ان نتکلم بهذا سبحانك هذا بهتان عظیم یعظکم الله ان
تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مؤمنین ولکن این تاویل ایشان و نسبت دادن ایشان
این اسم را باین فرقه ناجیه جز این نشاید بود که خداوند تعالی همان قول را که برای
این فرقه محقه دلیل و حجت خواهد بود از زبان دشمنان آنها جاری فرموده
است و این آیات بینات را که صادق و شامل احوال مخالفین نموده است مفاد
کشف حق کقوله تعالی کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون و قوله تعالی لقد کانت اعینهم
فی غطاء عن ذکری و قوله تعالی لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنك
غطاءك فبصرك الیوم حدید و قوله تعالی ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم
وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم و قوله تعالی لقد ذرانا لجهنم کثیرا
من الانس والجن لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان
لا یسمعون بها اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون و قوله تعالی
فاذا قرات القران جعلنا بینك وبین الذین لا یؤمنون بالاخرة حجابا مستورا
وجعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی اذانهم وقرا پس ایشانند کسانی
که قلوب آنها مستور و محجوب است از فهم آیات بینات که دلالت دارد بر فضایل
و مقامات ائمه هدی علیهم السلام و ایشانند جمعی که چشم بصیرت ایشان مهجور و محجوب است

از مشاهدهٔ معارف الهیه و اسرار ربانیه بالجمله در تفصیل این اجمال
بسط مقال و شرح احوال او خوش ندارم و آنچه دانسته ام بر زبان نمی آرم
امید از خداوند عالم دارم که بزودی حقیقت حال را واضح و آشکار فرماید لکل
نبأ مستقر و سوف تعلمون مراد مخالفین از مشهور نمودن این نام که عبارتست
از کشفیه مکری و غدری بود که خداوند عالم بسوی خود آنها باز گردانید مکروا
مکراً و مکرنا مکراً و هم لا یشعرون مراد از اسم شیخیه که در این روزها اینفرقه را
بدان اسم می نامند چنانکه اثنا عشریه را رافضیه گویند کسانی هستند که منسوبند
بر این شیخ جلیل و عالم نبیل و هو الشیخ احمد بن زین الدین بن ابرهیم بن صقر بن داغر بن
راشد بن دهیم بن شمروخ آل صقر المسطر فی الاحسائی وحید عصر و یگانه دهر
که اخذ کرده است علوم را از معدنش و برداشته از منبعش که عبارتست
از ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و این علوم در خوابهای صادق و نومهای
صالح از ائمهٔ هدی علیهم السلام با آنجناب میرسید و شبههٔ نیست در این که
شیطان بصورتهای مبارک ایشان متصور نمیتواند شد و خود را بایشان
مشتبه نمیتواند نمود پس اول جناب مولای مؤتمن امام حسن علیه السلام را
در خواب دید و آنحضرت زبان مبارک خود را بر دهان او نهاد و از لعاب
دهان مبارک آنحضرت استفاضه و استمداد نمود در کامش شیرین تر از
عسل و خوشبوتر از مشک بود و حرارتی در آن استنباط کرد پس از اینکه
متنبه و بیدار شد و از آنحالت باز آمد منهیج شد در باطنش نوایر توجه و
اقبال و منبهج شد از فیوضات خداوند متعال و انقطاع و اعراضش از جمیع
ما سوی الله و توکل و اعتمادش بر خدا و انقیاد و تسلیمش بر رضای او و باشوق
وافر و حب متکاثر چنان در دلش جا گرفت که از خورد و نوش زیاده بر قوت

لایموتی که سدّ رمق کند بکلّی فراموش کرد و از معاشرت و مخالطه خلق روی
درهم کشید پیوسته دلش بحق مشتغل و زبانش ذاکر و در آفاق و انفس
متفکر و در عجایب حکمتها و غرایب قدرتهای خدا با حیرت و آگاهی ناظر میبود
و در مصالح و اسرار خدا که در خلایق و حقایق اشیا مضمر است اندیشه
میکرد تا بحدی که این فکر و ذکرش بکلّی از اکل و شرب و قرار و منام و معاشرت
انام مانع آمد و تا دو سال بهیچوجه ملتفت احوال خود نشده شب و روز قرار
و خواب از خود باز گرفت تا بدن و وجودش هلال شد و بنیان جسم شریفش رو
با ضمحلال نهاد و با این مشقّت اعمال و عبادات و تکلّفات و ریاضات تاب و
توانش متحمّل نشد در این احوال حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در
خواب دید و آنحضرت از آب دهان مبارکش با و چشانید شعله نوایر شوق و بیقراری او را
فرو نشانید آب دهان مبارک آنجناب نیز در بو و طعم مثل اوّل بود و لکن
بر خلاف حرارت اوّل برودتی در وی بود پس زمانیکه از خواب بیدار شد آثار
آن نوایر خموش و بحر عنایات بجوش آمد و اخذ کرد از ایشان هر گونه علوم و اسرار
و طالع گردید از افق قلبش مطالع انوار و این علوم و اسرار را نه همین بنحو
اخذ و درک نمود بلکه پس از بیداری دلایل و براهین باهره از کتاب
خدا و طریقه سنت ائمه هدی علیهم السلام و ارشادات ایشان پیدا کرده
دلایل و براهین مستحکمه عقلیه نیز که در همه مقامات در هر یک از
علوم اقامه نمود و ظاهر و باطن و مغز و پوست جمیع دلایل را جمع کرد و از
برکت امام معصوم و فیض توجه بر حی و قیوم مطلع شد بر جوامع علوم
و احاطه کرد بر کلیات رسوم دور نیست که بر خاطر شنونده گمان خطور
کند که آنچه ما بیان نموده ایم ادعاییست بی بیّنه و قولیست بی حجّت

غافل از اینکه بینه و دلیل اینها طلب از ظاهرترین براهین و واضح‌ترین
دلایل است چرا که این جناب اگرچه در دنیا نیستند و لکن کتب مصنفات
ایشان اینک بحمد الله تعالی موجود و سؤالاتی که در هر یک از علوم از
ایشان شده و هر یک را با بیانات واضح و دلیل لایح جواب فرموده‌اند خاص
و مشهود است چنانچه در هر علمی از علوم که تکلم کرده است بی آنکه بر
کسی تاسی کند یا نفس خود را بر تقلید احدی مکتسی کند مستقلا قدم بر
میدان بیان نهاده بطوری که گویا مؤسس و بانی آن علم بوده او آنچیزی
که بیان فرموده است از قبیل استدلالات و جواب سؤالات نه در کتابی مسطور
است و نه از کسی مذکور و مشهور پس اگر بی شایبه جور و اعتساف نظر
انصاف بر کلام او نکری و طبیعت را بقید اوصاف طوطیت خود باز گذاری
مطالب و بیانات ایشان را چنان مبین برد که گویی این کلام را هرگز نشنیده
و فقرات آن را نفهمیده اینک کتب ایشان موجود و مصنفات ایشان مشهور
و فن کلام و بیانات ایشان معروف و طریقه احتجاج و استدلال او مکشوف
است پس آن شیخ جلیل منفرد و معرض از جمیع مردم و مشتغل بر یاد
خداوند عالم و رو گردان از کل ما سوی الله روزگار را در احسا بگذرانید تا
حالتیکه پیوسته از اهل آن شهر دور و با مسجد و محراب مقرون و از جمیع یاران
دنیوی رو گردان و حافظ عهد و پیمان و بی میل و رغبت از دنیا مانند کسی
که از آن در گذرد و ناظر بسوی آن نشود چنانکه کسی بوحشت و بیم بچیزی نگرد آمال
و آمال آنجناب از دنیا و ما فیها مقطوع و اوقات شریفش مصروف بسجود و
رکوع و دامن همت از زینتهای دنیوی فرو شسته و نظر از مشاهده بهجتهای
آن باز بسته تا زمانیکه دست ظلم و جور دراز و شیوع فتنه و فساد را

آغاز شد طایفه وهابی خون مسلمین را هبا و بی‌بها نمودند و ابن سعود
در این اطراف و اکناف علم جور و اعتساف برافراشت در اینحال علم و حکمت آن
شیخ جلیل باقتضای دلایل و براهینی که بر خود آنجناب مکشوف و ظاهر بود خروج
از آن بلد و عزیمت شهر دیگر را مصلحت دید بالجمله شهر بشهر و ده بده تشریف
فرما میشدند که تفصیل ذکر آن منازل تطویل بلا طایل است تا آنکه وارد بصره شدند
و عیال خود را در آنشهر سکنی دادند و خود بنفس شریف فرزند ارجمند و
بعضی از اتباع قصد زیارت امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا علیه و آله الاف التحیة و
الثناء فرمودند و باین قصد روانه از مقصد سیر و محل منیف شدند
تا بدار العباده یزد رسیدند و خبر ورود آنجناب در آنشهر شهرت عظیم کرد
و بعض مشاهیر علمای آن بلد از وصول آنجناب مستحضر شده مقدمش را مغتنم
و قدومش را معظم شمردند و اهالی آنشهر توقیر و تکریم او را فرض و متحتم داشتند
و جمیع علما در خدمتش حاضر و از هر گونه علوم مستفید و بهره ور شدند
و او را بر جمیع علوم عالم و چون بحر مواج متلاطم یافتند اذعان کردند مر او را
جمیع علما و معترف آمدند و متخاضع شدند بر او و تمامی ادبا و شعرا چرا که آن
جناب در علم عروض بصیر و در علم موسیقی عدیم النظیر بود شرح حقیقت حال
اینکه آنجناب موسیقی را از حرکات افلاک اخذ کرده بود از موازین سته و در
علم نحو استاد اهل آن فن بود چنانکه سیبویه در نحو و خلیل در صرف
از تلامیذ او شمرده میشدند و در علم معانی و بیان متقن و صاحب تاسیس
و در علم نجوم علمای آنرا رئیس میبودند چنانکه بیان فرمود از احکام نجوم
مسائلی را که بر اهل آن مخفی و غیر معلوم بود و ظاهر کرد مخفیات دقایق نجوم را
که بآنهاست مدار حساب و تا آنوقت اهل آن علم از آن نکات بیخبر و از آن رموز

غیر مستحضر بودند و در علم هندسه اصولاً و فروعاً قواعد و دقایق چند
اظهار نمود که فهم علمای آن فن از ادراک آن قاصر بود و در علم هیئت
حل کرد نکات و مشکلاتی که اهل آن فن از مشکلات لا ینحل شمرده بودند
و مشتبه بودند در حرکات بعض افلاک بر غیر اقطاب آنها و در علم حساب فایق
آمد بر جمیع اهل این علم در طرق استخراج مجهولات و حل مشکلاتی که لا ینحل دانسته
بودند و در علم کیمیا و اکسیر اظهار نمود قواعد و مراتب آن علم و ارکان بعض آن
علم و آنچیزها را که در مصر بعضی از آن از عجایب و غرایب آمد در حسب و شرح
کرد قول امیر المؤمنین علیه السلام را در این علم که فرماید سَئَلتُمونی عن اُختِ النُبُوَّة
وَعِصمةِ المُروَّة الناسُ یعلمون ظاهرها و انا اعلم ظاهرها و باطنها فما هو الّا
ماءٌ جامدٌ و هواءٌ راکدٌ و ارضٌ سائلةٌ و نارٌ حائلةٌ و ذکر کرد باطن این علم و اسرار
و اطوار آن را بطوری که متحیر شد عقول فحول و ظاهر است اینکه آنجناب
این باطن را از امیر المؤمنین صلوات الله علیه اخذ نموده بلحن خطابیکه
فرمایند نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون و باز فرمایند ما من احدٍ احبّنا و زاد
فی حبّنا و اخلص فی معرفتنا و سُئل عن مسئلةٍ الّا و نفثنا فی روعه جواباً
لتلک المسئلة و همچنین در علم اعداد و وفق بیان کرده است مراتبی که عاجز
آمده است از اتیان مثل آن اهل خلاف و وفق بیان کرده است اسرار آن را
و ظاهر نموده انوار آن را و آشکار ساخته از اوضاع اشکال و هیئات و وضع
اشکال مراتبی را که بر غیر آنجناب مخفی بود و ذکر نموده مبدا و اصل اشکال
و بیان فرموده حقیقت شکل مثلث و مربع را تا صد اندر صد بطوریکه مجال
ذکر آن نیست او در علم حروف تصرفاتش معروف و در علم بسط و تکسیر
بی نظیر و در علم جفر او راست قواعد مقرره و قوانین متقنه از کلیات

و جزئیات

وجزئیات و بدایت و نهایات آن علم و تحقیق کرده است حقیقت جزر و مد و اشتقاق
و اصل تحقیق تفسیر از نبی و ولی علیهما السلام و در علم طب استاد فن است و استنباطهای
چند دارد که عاجز میگردد از آن علمای طب و اظهار نموده است از اسما و علامات طب
انچیزیرا که علمای آن در کتب خود آنرا عنوان نکرده اند و اعتبار نسبت آن علم ضم
و استناج و غیر اینها از عجایب و غرایب مطالبی که به بیان آن پرداخته است و در علم تفسیر
بیان کرده است مدلولات اخبار و واضحات آثار مراتبی را که ذکر نکرده اند
مفسران و مطلع نشده اند مگر قلیلی از ایشان چنانکه بیان نموده است اقسام تفسیر را
از تفسیر ظاهر و ظاهر ظاهر و باطن و باطن باطن و تاویل و تاویل تاویل و معین
داشته فرقها بین این تفاصیل او وجوه و شرایط و سایر آداب و احوال تفسیر
و کیفیت جاری ساختن آنرا مشخص نموده و در علم حدیث سید محدثین و رئیس محققین
است و در علم درایت او سنت رافع رایات و دافع ظلمات و جواب داده است
شکوک و شبهاتی را که بجز او ممکن بن آنعلم اتفاق افتاده است اما در علم رجال او را مهارت است
بسیار و حفظ و تتبع بیشمار چنانکه در احوال هر یکی از رجال جمع کرده است
جمیع اقوال را اعم از مدح و قدح و تحقیق حق و ترجیح صدق و اجتناب در علم
مزبور از عجایب زمان و نوادر دوران بود و در علم اصول ممهد قواعد
مقنن قوانین بود و غالب بود بر جمیع مسائل و مطلع بر جمیع اختلافات که در آن
علم کرده اند و محقق مطالب و مبین فواید و شارح جمیع کیفیات استنباط از آن
علم بود و در علم فقه اعلم فقها و مجتهدین و صاحب قوه قدسیه و ملکه
الهیه و مطلع بر جمیع فتاوی و اقوال بود و فوت نشده بود از او چیزی از آن
مسائل بلکه با حفظ و اطلاع بسیار بود بر مواقع اجماعات اعم از مرکبه و محققه
و اجماع مشهوره و محصل اجماع خاص و عام و مرتب رضات سنین و شهور کرد

خدمت آنجناب بسر بردم ندیدم که در مسئله از مسائل که از او سؤال
کرده میشد محتاج باشد بتفکری یا رجوع و نظری بلکه مستحضر بود
بر جمیع ادله و شقوق آن و اختلاف علما در آن مسئله و این از جملهٔ عجائب
کرامات آنجنابست و هر گاه افترائی در اینخصوص ها گفته باشم جرم آن
بر منست و انا بریء مما تجرمون و همچنین در علم کلام و حکمت عملیه و
نظریه و اقسام آن اصولا و فروعا متفق علیه کل است اینکه نه از گذشتگان
کسی بر او سبقت یافته و نه از آیندگان احدی بر آنمقام تواند رسید
و در سایر علوم نیز اعم از علوم ظاهریه و باطنیه و حقیقیه و مجازیه و
اصولیه و فروعیه خاصه علم تواریخ و سیر و آگاهی از وقایع سالفه
بعیده و امم هالکه و سعیده و آنچه یکه واقع شده در عالم از عجائب امور
و غرایب حوادث دهور و دانستن عجایب مخلوقات و غرایب مصنوعات و حوادث
لیل و نهار و معرفت علم آسمانی و حدوث آثار غریبه که از ربط علویات
و مزج سفلیات با آثار اشعه علویات حادث و ظاهر میشود و مبدء علم
طلسمات همین است و در معرفت طبایع سفلیات و مزاج طبیعیات و معرفت
قران حرکات سریعه و بطیئه و معتدله و نسبت آن حرکات بحروف و صفات
که منشعب است از آن علوم اربعه سیمیا و لیمیا و هیمیا و ریمیا و در معرفت
علم تجوید قرآن و ترتیل در قرائت از قبیل حفظ وقوف و اداء حروف و استقصاء در
اداء وقوف قرائت و دانستن بسی امور یکه نصف آنها از محسنات و نصف دیگر از
مستحسنات قرائت است و در معرفت حروف و صفات آن و قرانات آن و نسبتهای
هر حرفی بحرف دیگر آنجناب را ید طولی و مقام اعلی بود بطوری که معترف آمدند جمیع
قراء که ما مشاهده نمودیم بعجز خود از رسیدن بعشر معشار از علم آنجناب

و در معرفت

ودر معرفت علم کتابت قران ورسم خط در کتابت بعضی کلمات اصور
مخصوصه مقرر داشته اند که خارج از تحت قاعده خطوط معروفه است ودر سایر
علوم از جمله علم تطبیق وعلم کتاب تکوینی وکتاب تدوینی وکتاب تشریعی وشرع
وجودی از علم میزان وعلم میزان علوم با مشاعر ومیزان مشاعر با میزان
قویم وقسطاس مستقیم وعلم احوال کلام وآنچه اینکه اقتضا میکند آنرا
از قرانات که حامل سر قضا وقدر خدا را بانحاء مشیت او وهم چنین سایر علوم
که ذکر بعضی را منتشر وبعضی را مستتر داشتم وعلوم بیشمار دیگر که بر من ظاهر
نیست وعجایب وغرایب بسیار که لا تعد ولا تحصی آن جناب اعلی الله مقامه
ورفع فی الدارین اعلامه استخراج مینمود اینعلوم واحوال را جمیعا از کتاب و
سنت واستدلال میکرد بهریک از آنها را با حکمت ومجادله وموعظه حسنه
وشاهد می آورد هر یکی را از مسائل اینفنون مختلفه بایه از محکمات کتاب
وحدیثی از محکمات حادث شود دلیلی از ادله عقلیه مستنیره بنور الله ومثلی
از عالم حس وشهود چنانکه باریتعالی فرماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق
وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق وقوله تعالی ویضرب الله الامثال للناس
وما یعقلها الا العالمون وقوله تعالی ولقد صرفنا فی هذا القران من کل مثل
فابی اکثر الناس الا کفورا واین مقامی که ذکر نمودم مقامی بس بزرگ وامری
بس خطیر است واحدی را یارای تحصیل ووصول باینمقام نیست مگر کسی که عنایت
خاصی از جانب جناب باری وتوجه ونظری از اولیای طاهرین علیهم السلام
باحوالش شامل افتاده باشد پس اگر بمقام انکار یکی از اینفقرات بر آید
اینک کتب آنجناب بر منکرین خوانده میشود وکتب بیناتش مدلل میکند
ونمونه از بقایا بعض آثارش که اکنون در میان است مبین وموضح این

اینم انبست ان آثارنا تدل علینا پس چون علما اهل یزد و ادبا آنها
این جامع وفضل ماورع و زهد بالغ را مشاهده نمودند که با وجود
این فضیلت و تفوق با حکم مزاحم و معارض و منازع نیست بلکه موفر و
و مذکور شاکر مهذب الاخلاق و طیب الاعراق جامع علم و عمل و محیط کون
فضایلست همگی علما و عرفا و ادبا و فصحا و شعرا و ارباب صنایع اذعان
و اعتراف کردند بر فضیلت آنجناب چرا که در هر یک از اقسام صنایع نیز عالم و
ماهر بود از قبیل خیاطی و بافندگی و نجاری و وضع الات جدیده و مس و طلا
و نقره و استعمال فلزات و معادن جامده و مایعه بالجمله نمیدانم چه بگویم و
بکدام صفت ورا وصف بکنم و کدام کمال او را بیان نمایم و حال آنکه نور او
مخفی نمیماند و فضایلش بوصف و تعداد راست نمی آید لو جئته لرأیت الناس
فی رجل والدهر فی ساعة والارض فی دار چندانکه در سفر و حضر ملازم خدمت
و مستفید صحبتش بودم بروز نمیکرد از او مگر هر روز نکته‌ها لطیف و چیزها
شریف و هر دمی که در خدمتش قدم میزدم اعتقاد جدیدی سیدیکه و وثوق دیگر
بر عقیده خود افزوده میدیدم و اعتماد و وثوق تازه در خود مشاهده مینمودم
و هر آنچه از آیات بینات و دلایل واضحات ظاهرات و حجج بالغات و کرامات
که از ملاحظه آن عقول و لوا الالباب حیران گشت از آنجناب بظهور میرسید
شک و ریبی نداشتم که از مواهب و عنایات رب الارباب و مایتعلق ائمه اطهار علیهم السلام
و شهر یزد در آن اوقات مجمع علما و معدن فضلا بود از قبیل جناب آخوند
ملا اسمعیل عقدا که فاضلی کامل و مجتهدی واصل و مرجع و مفلح و رئیس
اهالی آن شهر بود و حکمش بر اهل آن بلد نافذ و ساری و حدود شرعیه در
بحکمش واقع و جاری میشد از قبیل قطع و قتل و تعزیر و امثال آن و فقهای

مستقیم و نافذ و مجرائی در امور دارد که احدی را باو یارای مقاومت و منازعت
نبود و از جمله علمای آنشهر جناب عالم فاضل کامل و اصل جامع المعقول
والمنقول حاوی الفروع والاصول مالک ازمة التحقیق والتدقیق المولی
الولی حاجی رجبعلی بود که عالم کامل متفنن در علوم و مرجع در غالب رسوم
بود و از جمله علمای آنجناب فاضل مدقق محقق میرزا علیرضا که فاضل ادیب اریب
و با خبر از جمیع علوم بود خصوصا علم لغت و سایر علوم ادبیه و جناب
سید جلیل و مجتهد نبیل سید حیدر و جناب حکیم متفنن ملا مهدی و جناب
عالم بی بدیل و سید نجیب جلیل میرزا سلیمان و جناب عالم کامل میرزا محمد علی
مدرس و غیر اینها از علمای فحول و اهل معقول و منقول و سایر طلبه مثل
آخوند ملا حسین یزدی و ملا حسین کرمانی و ملا ابو القاسم و غیرهم که همگی
از فضلای آن ایام در یزد حاضر بودند معترف و منقاد گشتند بآنجناب و اذعان
نمودند بر آنفضل بالغ و علم وافر و اختلافی در علم و عمل او نتوانستند پیدا
نمود و در هر محفلی که از مقدم داشتن یکی از علما بر سایرین ناگزیر بودند آنجناب را
بر نفس خود مقدم میداشتند مثل نماز جمعه ها و نماز عیدها و نماز جنایز
و همچنین زمانیکه جمیع علما حاضر میشدند قول آنجناب مقدم بود و اگر
اختلافی میکردند آنجناب را حکم و قولش را محکم میداشتند بالجمله در جمیع
بلاد صیت فضلش منتشر و خبرش مشتهر شد تا سلطان مغفور فتحعلی شاه
نعمه الله برحمته از این معنی مستحضر و ملاقات آنجناب را مشتاق شد
و بسبب اینکه صیت علمش عالمگیر و وسعت فضلش شهیر شده بود میل
وافر بدیدن آنجناب بهم رسانیده حکمی بر حاکم یزد نوشت که از آنجناب خواهش
عزیمت بجانب طهران نماید چون ملتمس سلطان را با آنجناب عرض کردند

از قبول آن و عزیمت عراق ابا و امتناع نمود چون مراتب بعرض سلطان رسید
سلطان مغفور مجدداً و مکرراً طالب شده بکماشتگان خود باز نوشت
ایشان دوباره خواهش سلطان را تبلیغ نمودند و در اجابت آن اصرار
و مبالغه کردند و اظهار داشتند که با وجود اشتیاق و خواهش مجدد در
صورت عدم اجابت سلطان نیز مضرت هست پس زمانیکه آنجناب این فقرات
شنید عزیمت طهران نمود و جناب عالم فاضل میرزا علیرضا داماد در آن
سفر مواظبت خدمت و ملتزم صحبتش داشتند تا بدار الخلافه طهران رسیدند
و سلطان مغفور در نهایت اعزاز و اکرام با آنجناب ملاقات کردند و محل و
مقام او ساختند و در منزل خود نازل نمودند هر کس که در دار الخلافه
طهران بود از قبیل علماء کاملین و طلاب علوم و غیرهم با کمال اعزاز و احترام
بخدمت او آمدند و هر کرد در مدت اقامت طهران حکم بمقام مخالفت و معاندت
و انکارش بر نیامد پس سلطان مغفور خواهش کرد که آنجناب اهل و عیال
خود را از بصره بایران انتقال دهد و در طهران اقامت اختیار کند آنجناب
انکه عیالش را بایران بیاورد قبول کرده خواهش دیگر را که در طهران نزد
جوار سلطان مغفور مقیم باشد اجابت نمود و گفت که من در شهری که مقر
سلطان باشد اقامت نمیتوانم کرد چرا که در صورت اقامت من در چنین شهری
از دو حال خالی نیست یا طالب عزت من هستید یا ذلت من اما ذلت البته
مقام شما اقتضا نمیکند که با حوال من جاری نمایند اما عزت البته برای من
حاصل نخواهد شد زیرا که سلطان مرجع امور انام و مدار سلطنت
منوط است بر قبض و بسط و قطع و فصل و اخذ و بذل پس چون خلائق میل
و اقبال شما را نسبت بمن مشاهده نمودند و دانستند که [illegible] من در نظر

سلطان مستحسن و مقبول است در مقاصد و حوایج خویش بسوی من رجوع
همی کنند هرگاه شفاعت و خواهش امور خلق را رد نمایم البته در نظر آنها
مکروه و مبغوض خواهم بود و هرگاه خواهش آنها را قبول کنم و بر شما اظهار
دارم باز از دو حالت خالی نیست یا قول مرا در باره مقاصد مردم قبول
مینمائید یا نه اما شق اول گمان ندارم معمول بدارید چرا که احتمال
اختلال و مفاسد در امر سلطنت بنظر می آورید اما در صورت عدم قبول
قول من البته ذلت من حاصل خواهد شد پس انسب و احسن بحال شما
و من آنست که در شهر دور تر بسر برم چرا که اینهمه بلاد متعلق بر شما و هر
جائی که باشم جوار شما است سلطان مغفور قول شریفش را تصدیق کرد
و اختیار بر خود آنجناب بازگذاشت و آنجناب سکنی یزد را اختیار نمود و
با آنجا معاودت کرد و شخصی از جانب سلطان مامور شده اهل و عیال
آنجناب را با اعزاز و اکرام تمام از بصره بیزد آورد و همچنین آنجناب مدت
مدیدی بیش از پنجسال در احسن احوال در یزد ساکن و مشغول تدریس
و نشر علوم و اظهار غرایب رسوم بود تا زمانی که بعضی از مطالب آنجناب
که در یزد غیر اهلش غیر معروف بود در میان خلق شهرت کرد و روز
بروز مردم بسوی آن مطالب مولع و حریص شدند و از شنیدن آنها در
عجب می ماندند پس آنجناب شخصی را امر کرد که بمنبر رفته خطبه بخواند و
بگوید ایها الناس بدرستیکه علم ظاهر و باطنی است و این دو با هم منطابق
و متوافق و غیر مختلف و غیر متناقض اند و هر ظاهر بر طبق باطن و هر
صورت بر مثال حقیقت است چنانکه صادق علیه السلام فرماید ان قوما آمنوا
بالظاهر و کفروا بالباطن و لم ینفعهم ایمانهم شیئا و ان قوما آمنوا

بالباطن وکفروا بالظاهر ولم یك ینفعهم ایمانهم شیئا ولا ایمان ظاهرا
الا بالباطن ایها الناس بدرستیکه اهل ظاهر از اخبار رسول صلی
الله علیه و آله مستقر و مامور گردید بعمل نمودن آنچیزی که از ظاهر در
دست داشتند بدون تغییر و بی آنکه العیاذ بالله خلقرا در عقیدهٔ
باطل مغرور و غافل بگذارد بلکه همان چیزی که اهل ظاهر بآن معتقد
و متظاهر بودند عقیده درست و حقیقی است که شك و ریبی در آن متصور
نیست پس آنچه از باطن و اسرار موافق و مطابق ظاهر است بدون شبهه
و ریبی حقیقت و آنچیزی که مخالف و مناقض ظاهر است و ظاهر و باطن مختلفند
در انتساب و تلقی امری از امور پس چنین باطنی باطل است و واجبست احتراز و دوری
از آن چرا که اینگونه باطن مخالف واقع و مکذب خداوند تعالی و رسول اوست
هم چنین آنچیزی که نسبت میدهند بمن از ظاهر و باطن هرگاه مطابق و
موافق اعتقادی نیست که فرقه محقه ناجیه بآن معتقدند پس آن قول
مرا بیفزاید و من گوینده آن قولم و آنچیزیکه مخالف است با ظاهر اقوال و
اعتقادات فرقه محقه آن قول من نیست و من از چنین قول و اعتقادی
بری هستم ایها الناس لا تختلفوا فتهلکوا و لا تناقضوا فتنازعوا فتفشلوا
و تذهب ریحکم و اصبروا ان الله مع الصابرین پس از انجام این فقرات خطیب
از منبر فرود آمد و از تعیین این معیار و مقیاس خواص مردم را تسکین داد
و از تبیین حق مبین وسواس شیاطین انس را از صدور دور نمود از آن پس
پیوسته صیت فضل آنجناب بلند و محبتش در قلوب جاگیر میشد
تا هنگامیکه بقصد زیارت روانه مشهد رضا علیه السلام گردید
و علمای مشهد عموما در خدمتش مجتمع آمدند و علمای آن بلد در آن عهد

نحو اولی بودند که در فروع و اصول بسوی آنها رجوع میشد و بجلالت مشهور
و معروف و جلیل القدر بودند که شهرت امر ایشان از ذکر اشخاص شان
مستغنی است امثال سه برادر فاضل متبحر و مشتهر مقدم معظم جناب میرزا هدایت
الله و میرزا داود و میرزا عبد الجواد و خالوی ایشان جناب افضل محترم
و نجل مقدم آقا ابو محمد و سید جلیل و مولی النبیل العالم الفاضل
الزاهد العابد میرزا معصوم و غیر ایشان از اعیان علما و وجوه فضلا
که جناب شیخ اعلی الله مقامه را بر خود مقدم میداشتند و تعظیم و
تبجیل و اعزاز و اکرامش در غایت مینمودند و بمراتب علم و فضلش معترف
و معتقد میبودند و همچنین سایر علما و طلاب که در مشهد مقدس حضور
داشتند ابدا صادر نشد از احدی از ایشان حرکتی که منافی احترام و اکرام
او باشد پس از چندی بیزد مراجعت کرد و بحکم آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام
آنجناب را در خواب بزیارت خود دعوت فرمود سفر عراق در پیش
گرفت و اهل یزد روز خروج آنجناب را با اهل و عیال خود میشوم شمردند
و کدورت شدید و حزن عظیم بکل اهل آن بلد روداد و تدابیر و
حیل گوناگون برای فسخ عزیمت آنجناب اندیشیدند چرا که برکت و
دوام شوکت خود را بوجود آنجناب منوط میدانستند بالجمله بهیچوجه
این تدابیر و حیل در فسخ عزیمت آنجناب سودی نبخشید و از آن شهر خارج
شد و اهل آن شهر را قرین حسرت و مبتلای بکا و محنت گذاشته
متوجه عراق شد تا زمانیکه باصفهان رسید و من ملازم خدمتش
بودم تمامی اهل اصفهان بخدمتش فایز شدند خصوصا علما و حکام
و اعیان آن شهر بخوشترین اطوار شرف ملاقات آن بزرگوار را درک

نموده و در تعظیم و تکریمش دقیقه ترک نکردند و احدی با آنجناب نسبت بدی نداد

و قول ناشایست و نامناسبی نگفت و شهر اصفهان در آن روزها مثل

همین ایام مجمع علمای فحول و معدن فضلای معقول و منقول بود و

ریاض علم و حکمت در آنجا سبز و خرم و بازار اهل معرفت گرم بود و

از اعیان علما و فقها و حکماء جمعی در آن بلد حاضر بودند که زبان بیان

از بیان وصف ایشان عاجز و قاصر است مثل سید اجل و کامل مکمل مرجع

الانام حجة الاسلام مرجع الاکابر و الاصاغر حاجی سید باقر و عالم کامل

و عامل کامل علامة الدهر وحید العصر ذو الفهم العالی المستقیم و

المولی الولی الحمیم حاجی محمد ابرهیم ملقب بکلباسی و عالم عامل و فاضل عالم

الورع التقی شیخ محمد تقی و عالم متقن و فاضل مؤتمن قدوة العلما

الالباب میرزا باقر نواب و حکیم عظیم و عالم جسیم ذو الفهم الراسخ

و الفضل الباذخ ملا علی نوری و عالم کامل ملا محمد علی نوری و فاضل

جلیل ملا اسمعیل مشهور بواحد العین و العالم الاعلی الانور ملا

علی اکبر و المولی الاولی صاحب الریاسة الکبری آقا میر محمد حسین

سلطان العلما و غیر اینها از علمای اعظام و فضلای فخام که مرجع و روسای

اسلام بودند همگی با آن شیخ جلیل و حبر مجد اثیل و اصل اصیل با حسن

اطوار سلوک و رفتار کرده آنجناب را معزز و مکرم داشتند و قول او را

در جمیع مقاصد و مطالب مقدم و مسلم دانستند و از رسایل و کتب

آنجناب نسخهای متعدد استکتاب کردند و فضایل و مناقب او را

در هر جایی انتشار دادند و مفاخر و مکارمش را ورد زبان و زیب

بیان خود ساختند و اکثری از کتبش در نزد ایشان مشهور و ممدوح

شد سیما شرح زیارة جامعه وغیر آن از رسایل وجوابهای سؤالات
با وجود اینهمه تدبر ونظر نه بر خبط وخللی واقف شدند ونه بر غلط
ونه زللی در آنها یافتند با اینکه آنجناب اعلی الله مقامه در اکثر مسائل
مخالفت با حکمای اشراقیین ورواقیین ومشائیین نموده است واو در رد و
ابطال اقوال آنها اصرار کرده وحکمائی که در اصفهان حضور داشتند همگی
اینمطالب را حامل واینمسائل را قایل بودند با وجود این احدی از آنها جرأت
بر رد وانکار کلمه از کلمات ومطلبی از مطالب آنجناب نکردند نهایت آنچه بکه
گفتند این بود که مطلب جز یکی نیست ولیکن این اختلاف در اصطلاح
دانسته وشکی نداشتند در اینکه عقیده جناب شیخ وقول او سدید
وصحیح وبتصدیق سزاوار وحقیق است ولی چنان دانستند که اینمطالب
منافاتی با اقوال حکما ندارد بالجمله جمیعاً مصدق ومقر فضایل آنجناب
بودند واحدی عیبی ونقصی باو نسبت نداد بلکه بقلب کسی شکی وریبی از او
در نیفتاد ودر آنروزها بعضی از اهل آن بلد سؤال کردند از نسبت
پایه فضل جناب مولی العلی ملا علی النوری با مقام فضیلت مرحوم آقا محمد
بید آبادی آنجناب در جواب فرموده که تمیز ما بین این دو نفر موقوف
بر رسیدن ممیز است بر مقام آنها وحال آنکه من در علم وفضل از ایشان
پست ترم وبمقام ایشان نرسیده ام چگونه میتوانم یکی از ایشانرا بر
دیگری ترجیح دادا الحاصل چهل روز آنجناب در اصفهان با علمای اعلام
در کمال عزت واحترام بسر برد واو را گرامی داشتند ومقدمش را اعظم
ومغتنم شمردند وبمقام کمال علم وفضل وجلالت قدر او پی بردند تا وقتی
که بعزم مقصد از آن شهر بیرون آمد وتمامی علمای عالیقدر از او

متاسف و متحسر بودند و طالب شدند که آنجناب را بتوقف اصفهان ترغیب
نمایند ولیکن چون از کیفیت خواب دیدن و ماموریت و دعوت مستحضر
بودند و جمعی کثیر بر حسب امر نواب شاهزاده مغفور محمد علی میرزا
باستقبال آمده بودند تکلیف و اصرار خود را بیموقع دیدند ما کما ینبغی
المزید رکه بالجمله از اصفهان بیرون شده بکرمانشاهان رسیدند
نواب شاهزاده مرحوم با گروهی انبوه استقبال کرده و با عزت عظیم
و شان کبیر او را داخل شهر نمودند کل علما و اعیان و اشخاص آن بلد
در استقبال حاضر بودند و پس از ورود شهر شاهزاده مغفور
باالحاح و اصرار بسیار مستدعی شد که از آن شهر تشریف نبرده در نزد
او اقامت نمایند چون ماموریت شریفه بعتبات عالیات ائمه الاطیاب داشت
مأمول شاهزاده زاده هنگام مراجعت قبول نمود پس شاهزاده مغفور
ضروریات و لوازم سفر شان را مهیا ساخته روانه زیارت گردیدند و بعد از
تقبیل عتبه علیه ائمه هدی علیهم السلام بکرمانشاهان مراجعت نموده
باز شاهزاده مغفور بطوری شایسته استقبالش کردند و آنجناب در آن
شهر قرار گرفت و مدت مدیدی با علما و فضلای آن شهر بسر برد همگی معتقد
بودند بر فضل و جلالت و رفعت مقامش و متحیر بودند در زهد
و ورع و تقوی و اعراضش از دنیا و مراقبتش با هر آنچه که موجب تقرب خدا است
و از علمای آن بلد چهار برادر عالم جلیل و فاضل بی بدیل که در فضل و علم
و ریاست و جاه و منزلت رتبه متناسبه بودند اعنی العالم الجلیل الانور
الازهر آقا محمد جعفر و عالم الکامل المجد المؤید آقا احمد و عالم جلیل نبیل
آقا محمد اسمعیل و عالم کامل و فاضل فاضل المؤید بلطف الودود آقا محمود

اولاد

اولاد عالم علم المولی الولی آقا محمد علی بن استاد الکل و مرجعهم فی الجل
والقل ذو المزایا والمفاخر آقا محمد باقر بهبهانی تغمده الله بغفرانه واسکنه
بحبوحه جنانه و غیر اینها از بزرگان علمای متوطنین آن بلد و عموم
طلاب محصلین با نجابت با خوشترین مسالک سلوک داشتند و
مقام منزلت او را در اشرف و ارفع مقامات قرار دادند و عزت و اکرام
او را ملاحظه و مراعات مینمودند واحدی را در مراتب فضیلت و جلالت
قدر او جرات اغماض و مجال اعتراض نبود و در مدت اقامت کربلا شانها
مکرر بزیارت ائمه عراق فائز میشدند در هر یکی از اسفار با عموم علمای
متوقفین عتبات عالیات ملاقات مینمود از قبیل جناب سید السند
الجلیل والمولی الاولی النبیل العارف بمعارف التنزیل المجتهد المطلق
عند المخالف والموافق المؤید بلطف الله الخفی والجلی سیدنا آقا سید علی
الطباطبائی و سید الاوحد المؤید المجد سید علی محمد والشیخ المولی الاوحد
المؤتمن العالم المتقی الشیخ حسن بن شیخ محمد علی السلطان والشیخ الاکرم
والعالم الاظهر الشیخ خلف بن عسکر که اینها علمای متوقف عتبه جناب
سید شهدا صلوات الله علیه بودند و از علمای نجف اشرف مشایخ
اجلاء النبلاء اولاد شیخنا الاجل و مولینا الاجمل الانبل الطاهر المطهر
الشیخ جعفر و عالم الجلیل المبرء من کل شین مجمع الفخر والشرف الشیخ
حسین النجفی و شیخ جلیل و عالم نبیل حسن الاحوال شیخ خضر شلال
و سید اطهر و نور ازهر والبدر الانور جامع فضل جلال حائز مرتبتی
العلم والعمل عالم کتاب تکوینی و تدوینی سید باقر قزوینی و غیر اینها از
علمای اخیار و فضلای اطهار متوطنین نجف اشرف علی مشرفها الالف

التحیة والشرف وسادات اخیار وفضلاء اطهار وجناب سید الانور
سید رضای شبر وسید عالم صاحب تصانیف مشهوره ومؤلفات
معروفه السید الاواه سید عبد الله شبر وسید العالم الفاضل
المولی الولی سید لطفعلی ودیگر فضلاء افخام وسادات عظام از قبیل
سید المولی المتقی السید حسن وسید مجد مسدد سید محمد فرزندان
سید جلیل المؤتمن سید محسن وسید عالم سید هاشم بن سید ضیاء
والشیخ الاجل والمولی الاکمل والعالم الافضل المولی الاواه شیخ اسد الله
وسایر علماء سکنه عتبه کاظمین علیهما السلام وعموم علما وسایر
علما متوقف عتبات در وقت ورود جناب شیخ در تعظیم وتکریم او
فوق الغایه جاهد وساعی ودر تمجید وتجلیل مراقب ومراعی بودند
علی الخصوص جناب آقا سید علی رحمه الله تعالی که در تعظیم وتکریم او وتبجیل
مبالغه مینمود وآنجناب را عالم ربانی امین میدانست ومتحیر بود در تبحر او در
جمیع علوم ومعرفتش بر کلیات رسوم ومیگفت درک این مقام احدی را
میسور نیست جز بنا بر حکایت ظاهری وآنجناب در مدت توقف در عتبه
علیه جلیله در رواق مقدس مشغول افاده وتدریس شرح رساله
علمیه بود که از ملا محسن کاشی است همگی طلاب وعلما ومحصلین در
مجلس درسش حاضر میشدند وجمیع زبان نهاده در مدح فضل وجلالت
قدرش ناقل ودر وصف جامعیت ومعرفت او بر حقایق اشیا و
سلوک او در مسلک ائمه هدی علیهم السلام قایل بودند واحدی از آنها
بکلمه غیر مستحسن در حق او متکلم وبه نسبت ناملایقی متصور نبود حتی
مکرر بعضی از اجزای رسایلش را بجناب سید مرحوم آقا سید علی برده

استدعا کردند که در آنها نظری کند و هر چه از حق و باطل در آنها ملاحظه
کند بیان نماید پس سید مرحوم آن اجزا را گرفته دو روز نگاه
داشت روز سیم آنها را بیرون آورده دو دست خود را بسوی آسمان
بلند نمود و از خدا و رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و سائر
ائمه هدی علیهم السلام شهادت طلبید و بحق آنها سوگند خورد که غیر
مطالب علیه و مقاصد صحیحه سنیه که در این رسائل مندرج است چیزی مشاهده
نکردم و عیبی در هیچیک از این فقرات بنظر نیاوردم و فهمیدن این جزوه
مطالب فن من نیست و من در مطالب اصولیه و فقهیه عالم و واقفم
من چگونه در چنین لجج غامره که کشتیهای بیشمار در آن غرق است غور توانم
کرد و هم چنین در بعضی سفرهای زیارت ائمه عراق علیهم السلام
که شیخ مرحوم آقا جناب عالم همام و حبر قمقام فخر المحققین و قدوة
المجتهدین میرزا ابو القاسم قمی ملاقات اتفاق افتاده بود نسبت بآن جناب
کمال اعزاز و اکرام بعمل آورده و بعض رسائل او را مشاهده کرد بفضل
واسع و جلالت مقام او شاهد و قایل گردید و نیز با شیخ جلیل و عالم
نبیل الفاضل الفاضل الواصل رئیس المجتهدین قدوة المحدثین
البصیر بمزایا الامور شیخ حسن بن مرحوم شیخ حسین آل عصفور وفقه الله
لمراضیه در تعریف و توصیف فضل و جلالت او رطب اللسان بود
بالجمله آداب و سلوک علمای اعلام با آن عالی مقام بدینگونه ملحوظ می شد
و احدی از علمای آن عهد که بعضی را ذکر نمودیم و اکثر را اسم نبردیم
شکی و ریبی از آن جناب در دل نبود و نسبت عیبی و نقصی ندادند
و حرف ناسزا او را بزبان نیاوردند و انکار او را بخاطر نگذرانیدند

همه کس با ینمعنی اطلاع و اتفاق دارد و هرگاه کسی اینمراتبرا انکار کند
شمس را در رابعة النهار انکار نموده است و امور بدیهیه وضروریه را
منکر شده است و حرفی زده است که احدی با او متفق و او را مصدق
نمیشود و هرگاه کسی چنین منکری را تصدیق کند مثل آنستکه
منکر آفتاب را در وسط آسمان تصدیق کرده باشد وگمان ندارم
که احدی از عقلا اگرچه در تعصب و عناد بدرجه قصور رسیده باشد
اینمراتبرا انکار و این کیفیت را تکذیب تواند نمود رفتار و احوال علما
را مشاهده نمودیم با بجناب بهمین قرار بود و میل و اتصال و حسن
سلوک ایشانرا بدینگونه دیدیم چنان علمائیکه مرجع حل و عقد
مهام انام و رؤسای اهل اسلام بودند و ایشان بودند علمای شیعه و
سناد ید شریعه که مدار احکام و تشخیص حلال و حرام با وجود
آنها قوام داشت تا بعضی از علمای اعظام و فضلای فخام که فیض
صحبت ایشانرا درک نکردیم و ایشان مولای جلیل و استاد
نبیل ما را ملاقات و مشاهده نموده بودند و او را معظم و مکرم و
مجد داشته فضل و حسن احوال او را تصدیق کرده بودند از جمله
جناب سید جلیل و عالم بی بدیل المولی العماد الکل علیه الاعتماد
المولی الأولی المهتدی آقا سید مهدی طباطبائی بحر العلوم سقیه
الله بغفرانه و اسکنه بحبوحة جنانه که وحید عصر و فرید دهر بود و
جناب سید جلیل و مولی النبیل الفاضل النحریر الربانی میرزا مهدی
شهرستانی رحمه الله تعالی و جناب شیخ الکامل الفاضل العالم المکمل والد
الأفخر شیخ جعفر النجفی اعلی الله مقامه و جناب شیخ المحقق و الفاضل

المدقق العالم الربانی والفرد الذی لیس له ثانی فرید عصره ووحید

دهره المدقق بحر انامل الامور شیخ حسین آل عصفور بوده که هر یک

از ایشان رؤسای عهد خود بوده‌اند ودر قطری از اقطار زمین مرجع

انام ومصدر احکام شرع مبین بوده‌اند اگرچه فقیر از اشرف ادراک

فیض خدمت ایشان دستش نداد ولی مکاتبات آنها واجازه‌ها اکثرش

بخط خود اینها مکتوب بوده دلالت میکند بر کمال اعتقاد وتصدیق

واعتماد آنها بر آنجناب از آنجمله اجازه سید اجل اول بحر العلوم اکبر بخط

آنمرحوم دیدم وصورت آن اینست   فلما کان من حکمة الله البالغة

ونعمه السابغة ان جعل لحفظ دینه واحکامه علماء مستحفظین

لشرایعه واحکامه صار یتلقی الخلف عن السلف ما استحفظوا من علوم

اهل الحکمة والشرف فبلغوا بذلک اعلی المراتب ونالوا به اتم المواهب

وکان ممن اخذ بالحظ الوافر الاسنی وفاز بالنصیب المتکاثر الاهنی

زبدة العلماء العاملین ونخبة العرفاء الکاملین الاخ الاسعد الامجد

الشیخ احمد بن الشیخ زین الدین الاحسائی زید فضله ومجده واعلی فی

طلب العلی جده وقد التمس منی ایده الله تعالی الی ان قال فسارعت

الی اجابته وقابلت التماسه بانجاح طلبته لما ظهر لی من ورعه وتقویه

ونبله وعلاه فاجزت له وفقه الله لسعادة الدارین وحباه بکل

ما تقر به العین روایة الکتب الاربعة الی آخرها این اجازه مبسوطی نیست

ومختصر هم نیست بلکه امر بین الامرین است واز آنجمله اجازه سید سند

ثانی میرزا مهدی شهرستانی واینست صورت آن   فیقول

العبد الراجی عفو مولاه محمد مهدی الموسوی الشهرستانی اصلا

والكون بذلك مستمسكا بفضل ربه العميم بصره الله عيوب نفسه وجعل يومه
خيرا من امسه حيث ان الشيخ الجليل والعمدة النبيل والمهذب
الأصيل العالم الفاضل والباذل الكامل المؤيد المسدد الشيخ احمد الاحسائي
اطال الله بقاه وادام في معارج العز ارتقاه ممن رتع في رياض العلوم
وكرع من حياض زلال سلسبيل الأخبار النبوية فقد استجازني فيما
لي روايته الى ان قال ره ولما كان ذا عزم وعلاه اهلا لذلك فسارعت
الى اجابته وانجاح طلبته ولما كان شغاف مولد فرضا لفضله وجودة
فطنته فاقول الى آخر مقاله رضوان الله عليه وان جملة اجازة شيخ الافخر
شيخ جعفر رحمه الله تعالى است وصورت آن اينست فان
العالم العامل والفاضل الكامل زبدة العلماء العاملين وقدوة الفضلاء
الصالحين الشيخ احمد بن المرحوم المبرور الشيخ زين الدين قد عرض علي
نبذة من اوراق تعرض فيها لشرح بعض كتاب تبصرة المتعلمين لآية الله
في العالمين ورسالة صنفها في الرد على الجبريين مفوضا فيها راي العدليين
فرايت تصنيفا رشيقا قد تضمن تحقيقا وتدقيقا قد دل على علو مقام
مصنفه وجلالة شان مؤلفه فالتمس مني ان اجيزه الى آخرها وان جملة اجازه
شيخ اجل العالم من المتن شيخ حسين آل عصفور البحراني وصورت آن
اينست فيقول فقير الله الهادي حسين بن محمد بن احمد بن ابرهيم
البحراني الدرازي الى ان قال التمس مني من له القدم الراسخ في علوم آل
بيت محمد الأعلام ومن كان حريصا على التعلق باذيال آثارهم
عليهم الصلوة والسلام ان اكتب له اجازة وجيزة الى ان قال وهو
العالم الأمجد ذو المقام الأنجد الشيخ احمد بن زين الدين الاحسائي

ذكر الله

ذلّل الله له شوامس المعانی وشیّد به قصور تلک المبانی وهو فی الحقیقه
حقیق بان یجیز ولا یجاز لعراقته فی العلوم الالهیّه علی الحقیقه
لا المجاز ولسلوکه طریق اهل السلوک واوضح المجاز لکن اجابته ممّا
اوجبته الاخوّة الالهیّة الحقیقیّة المشتملة علی الاخلاص والانجاز
وکان فی ارتکابها حفظا لهذا الدین وکمال الاحراز فاستخرت الله سبحانه
وسالته الخیرة فیما اذن واجاز وان یجعله ممّن بالمعلّی والرقیب من
قداح عنایته قد فاز وحاز فاجزت له الی آخر ما قال تغمّده الله برحمته
واسکنه بحبوحة جنّته اگرچه سابقا بر نحو اختصار از اطوار سلوک جناب
سیّد طیّب وطاهر مولی الولیّ آقا سیّد علی اعلی الله مقامه را چنانکه
مشاهده نموده بودیم ذکر کردیم ولیکن اجازه از آن مرحوم دیدیم ودوست
میداشتم که صورت او را در اینمقام وارد کنم وبعد فیقول العبد
الخاطی ابن محمّد علی علی الطباطبائی اوتی کتابه بیمناه وجعل عقباه
خیرا من دنیاه انّ من اغلاط الزمان وحسنات دهر الخوّان اجتماعی بالاخ
الروحانی والخلّ الصمدانی العالم العامل والفاضل الکامل ذی الفهم الصائب والذهن
الثاقب لمن فی اعلی درجات الورع والتقوی والعلم والیقین مولانا الشیخ
احمد بن المرحوم شیخ زین الدین الاحسائی دام ظلّه العالی فسئلنی
بل امرنی الی آخر ما قال اعلی الله مقامه بالجملة اینکلمات علمای اعلام
درحق آنجناب واجازات ایشان اینست که ذکر کرده شد وآنجناب
اجازه های بیشمار دیگر از اکثر علما داشت که ذکر آنها را موجب
تطویل ندانستیم وبذکر کلام بعضی از افاضل عظام واکابر فخام که در سابق
اسلامند اکتفا نمودیم پس از مراتبیکه بیان نمودیم

البته معلوم شد که جمیع علمای اسلام که در جمیع اقطار معروفه و بلاد
مشهوره بودند مثل بحرین و قطیف و احسا و مشاهد مشرفه نجف
اشرف و کربلای معلی و کاظمین علیهما السلام و سایر بلاد عراق مثل
بصره و حله و بغداد و جزایر و فلاحیه و عراق عجم مثل همدان و
کرمانشاهان و بروجرد و طهران و قم و اصفهان و شیراز و کاشان
و بلاد خراسان مثل نیشابور و طوس و سبزوار و طبس و تون و کرمان و
یزد و رشت و قزوین و غیر اینها جمیع علمای این بلاد در جلالت شأن
و رفعت مقام آنجناب مجتمع الکلمة و متفق القول بودند و با وجود
انتشار رسایل و کتب مصنفاتش اگرچه آنجناب اعلی الله مقامه را
توجه و اقبال بسوی ایزد تعالی و انقطاع و اعراض از اغراض دنیویه بحدی
بود که نظر بمطالعه کتب کم دارد و تصنیف و تالیف در علوم و رسوم نماید
و لکن از آن پس که در میان بلاد و عباد انوار فضایلش ساطع و اعلام
علومش مرتفع آمد و خلق در حل مسایل غامضه و مطالب معضله
رو بحاجت بجناب رفیعش در آوردند بیان بعضی از مقامات عالیه
و مطالب خفیه را برای رفع شکوک و شبهات قلوب ناس بر خود لازم دیده
رسائلی در جواب بعضی سؤالات و کتبی در بیان بعضی مقامات و مطالب
عالیه تصنیف فرمود که اسامی بعضی از آنها که در نظر است بدین تفصیل است
منها شرح الزیارة الجامعة الکبیرة المرویة عن مولینا الهادی علیه السلام و هو
اربع مجلدات و منها شرح الحکمة العرشیة للحکیم العالم الملا صدر الدین
شیرازی و هو مشتمل علی ثلث مجلدات و منها شرح المشاعر للملا صدر الدین
ایضا سلک فیه مسلک اهل البیت علیهم السلام فی معرفة حقایق الاشیاء

وذوات الموجودات وبالغ في ابطال القول بان بسيطة الحقيقة كل الأشياء

اجاب على الله مقامه ملتمس جناب الملا مشهد في انشاء الشرح حين التحرير

وابدائهما ومنها الفوايد كتبها لما رجع من اصفهان الى يزد ومنها شرح

جنابه الشريف على الفوايد وضح معانيها وشرح مبانيها اجابة لالتماس

المولى الامجد الملا مشهد ومنها شرحه على كتاب تبصرة المتعلمين لاية الله

في العالمين العلامة الحلي ولم يتم ومنها الحيدرية جمع فيها اقوال الفقهاء

وما يتفرع على كل قول من المسائل وتحقيق الحق وترجيح الصدق في كل

مسئلة ومنها مختصر الحيدرية هو كتاب فتوى في الطهارة والصلوة وذكر

فيها فروعا عجيبة غريبة ومنها شرح على خاتمة كتاب كشف الغطاء للشيخ

الامجد الاطهر الشيخ جعفر النجفي تغمده الله برحمته كتبه بالتماس من جناب

الشيخ المذكور ومنها رسالة في الصوم كتبها اشارة الى الدليل بالتماس

المرحوم الشاهزاده محمد علي ميرزا ومنها رسالة في بيان احكام الكفار

من الحربية واهل الذمة وتفاصيل احكامهم قبل الاسلام وبعده اذا اسلموا

واحكام الفرق الضالة ممن فرق الاسلام بعد استبصارهم وقبله وهي

رسالة عجيبة تشتمل على قواعد ومطالب غريبة كتبها بالتماس من المرحوم

الشاهزاده المذكور ومنها رسالة في العمل بالكتب الاربعة وغيرها

وانها هل هي قطعية الصدور ام لا وترجيح الثاني وفي وجوب الاخفات

في التسبيحات في الاخيرتين وبيان ان وجوب الجهر فيها مستحدث ومنشا

حدوثه والباعث له ومنها رسالة في حجية الاجماع باقسامه السبعة وحجية

الشهرة والرد على بعض المنكرين للاجماع ونقل كلامه مفصلا ومنها

رسالة في اصول الفقه في مباحث الالفاظ ومنها رسالة في جواب الشيخ

محمد كاظم في مسئلة ان المقلد هل يجوز ان يقلد المفتيين في مسئلة واحدة
مع اختلافهما في الفتوى أم لا وفيها تحقيقات عجيبة ونكات غريبة ومنها
رسالة في مسئلة القدر وكشف السر فيه في جواب السؤال الشيخ الورع
الاواه الشيخ عبد الله بن الشيخ المبارك القطيفي ومنها رسالة في
شرح رسالة القدر للسيد شريف زادا عليه وفيها تحقيق معنى الجبر و
التفويض والامر بين الامرين كتبها جوابا لسؤال عبد الله بن دندن
ومنها رسالة حياة النفس في اصول العقائد وما يلحق بها من القول في
مسئلة الغلاء والرخص جوابا لالتماس جماعة من المؤمنين ومنها رسالة
تحقيق القول بالاجتهاد والتقليد وبعض مسائل في الفقه جوابا لسؤال
بعض العلماء ومنها رسالة في جواب الشيخ محمد عن الجواهر الخمسة عند الحكماء
والاربعة عند المتكلمين والاجسام الثلاثة والاعراض الاربعة و
وعن مادة الحوادث وبعض مسائل في الفقه ومنها رسالة في شرح رسالة العلم
للملا محسن الكاشاني زادا عليه جوابا لسؤال العالم الفاضل والكامل الفاضل
الميرزا باقر النواب ومنها رسالة في شرح حديث حدوث الاسماء الذي رواه في
الكافي ما اوله ان الله خلق اسما بالحروف غير مصوت جوابا لسؤال
الشيخ علي بن الشيخ صالح بن الشيخ يوسف الاحسائي ومنها رسالة في بيان
ومنها رسالة في بيان الاوعية الثلاثة اي السرمد والدهر والزمان
وبيان اللوح المحفوظ ولوح المحو والاثبات وتحقيق البداء والقدر والقضاء
وعالم الذر وتحقيق الطينة بالسعادة والشقاوة المذكورة في احاديث
الطينة وبيان السر في اربعية الاركان للعرش وبيان حقيقة تلك
الاركان واختصاص تلك الالوان جوابا لسؤال العالم الفاضل

السيد

السيد ابو القاسم اللاهجي ومنها رسالة في بيان الحقيقة المحمدية صلى الله
عليها وانها هل هي من الوجود المقيد ام لا وبيان انها هي المقامات التي تنتهي
اليها النسب والاسماء وهي رسالة شريفة رقيقة جوابا لمسئلة العالم السعيد
الملا محمد الملقب بالرشيد رحمه الله ومنها رسالة في شرح حديث كميل في بيان
الحقيقة من سؤاله لامير المؤمنين عليه السلام ما الحقيقة الى آخر الحديث وفي بيان الفرق
بين القلب والعقل والصدر والنفس والوهم والفكر والخيال وسائر
القوى وبيان ان آل محمد سلام الله عليهم الثقل الاصغر في الحديث المشهور
جوابا لسؤال الملا كاظم السمناني ومنها رسالة في شرح حديث راس الجالوت
في سؤاله عن الرضا عليه السلام عن الكفر والايمان وان الشيطانان اللذان
كالابهام جوان ومعنى الرحمن علم القرآن وجواب مولينا الرضا عليه السلام
للجميع بقول مجمل ومفصل اما المجمل فقوله عليه السلام بينا انت نت صنع يا حزن
نحن وهو الجواب عن كل تلك المسائل جوابا لسؤال بعض طلبة الحق ومنها
رسالة في بيان ان لله علمين وتحقيق القول فيهما جوابا لسؤال السيد
الحسين الخراساني رحمه الله ومنها الرسالة الخاقانية جوابا لسؤال السلطان
فتحعلي شاه عن بيان حقيقة البرزخ والمعاد والتنعم في البرزخ وجنة الآخرة
وغير ذلك من جواهر البيان ومنها رسالة في بيان حقيقة العقل والروح
والنفس بمراتبها من النامية والحيوانية والانسانية واللاهوتية
جوابا لسؤال بعض الطلبة ومنها رسالة في تفسير قل هو الله احد و
ذكر فيها الواردات الغيبية التي وردت على قلبه الشريف في صلوة الليل
ومنها رسالة في بيان ان اطفال الشيعة اذا ماتوا او سقطوا ايموتون
ام لا وتحقيق القول في السقط واحوالهم في البرزخ والقيمة جوابا لسؤال

محمد خان ومنها رسالة في تحقيق القول في المعاني المصدرية والمفاهيم
الاعتبارية وما ذكره القوم من ان القدم والحدوث اعتباريان وتحقيق
القول في اللانهاية وذكر كلام القوم وبيان ما هو الحق عند اهل الحق
عليهم السلام ومنها رسالة في بيان معنى الامكان والعلم والمشية
وغيرها والسبب في حسن الاشياء وقبحها وسعادتها وشقاوتها وجوابا
لمسئلة الشيخ رمضان ومنها رسالة في جواب سؤالات الحاج محمد طاهر
القزويني وهي تسعة عشر مسئلة اغلبها غامضة مشكلة ومنها رسالة
كتبها جوابا لسؤال الملا حسين الكرماني عن احوال البرزخ والمعاد
وحقيقة المراد من قوله عليه السلام نور انا انزلناه والمراد من الخيط
الاصفر في الحديث المشهور ومنها رسالة في اجوبة مسائل الشيخ علي [illegible]
في الاجتهاد والتقليد ومسائل متفرقة في اغلب ابواب الفقه و
مسائل اخرى في ساير العلوم المتفرقة ومنها رسالة في بيان ان الخلق
نهر مستمد يذهب منه اشياء ويعود اليه وبيان حقيقة
الذاهب والعايد وان العايد هو الذاهب وبيان حقيقة التشخص الثابت
مع التجدد والانصرام وان الحقيقة غير مختلفة مع التغير التام وهي
لعمري رسالة عجيبة مشتملة على نكات غريبة كتبها جوابا لسؤال الملا
يعقوب ومنها رسالة في اجوبة مسائل العالم الفاضل الميرزا محمد علي
ابن محمد نبي خان في العلوم المتشتتة ومنها رسالة في معنى ما ورد
ان المؤمن افضل من الملائكة وان سلمان افضل من جبرئيل مع ان الملائكة
معصومون وفي معنى صفات الواجب سبحانه وتحقيق ما ورد ان
كمال التوحيد نفي الصفات عنه وفي تفسير ما ورد في قوله تعالى

سنقرئك

سنقرئك فلا تنسى وفي بيان ان الجن مكلفون ام لا جوابا لسؤال بعض
الطلبة ومنها رسالة مسائل الشيخ الجليل الشيخ احمد بن الشيخ صالح بن
طوق في مسائل متفرقة في الفقه والربط بين الحادث والقديم وتحقيق
القول فيه ومنها رسالة في العصمة والرجعة جوابا لسؤال الشاهزاده
محمد علي ميرزا ومنها رسالة في اجوبة مسائل الشاهزاده محمود ميرزا
عن المسائل السبع ومنها رسالة خاقانية في جواب مسئلة السلطان
فتحعلي شاه عن سر فضيلة القائم عجل الله فرجه وعليه وعلى ابائه السلام
من الائمة الثمانية عليهم السلام ومنها رسالة في جواب مسائل بعض
الطلبة في معنى قوله انا لله وانا اليه راجعون وفي معنى قولهم بسيط
الحقيقة كل الاشياء ومعنى قول النبي صلى الله عليه واله اللهم ارني
الاشياء كما هي الى اخر مسائله السبع ومنها الرسالة المسماة بالتوبلية
في جواب مسائل الشيخ العالم العامل الشيخ عبد علي التوبلي في بيان
اختلاف الاقوال في التعبيرات من الظاهر والباطن والفرق بين اهل
الباطل من الصوفية المنهية عن اتباعها وبين اهل الحق المامور باتباعهم
وبيان صنعة اهل الصناعة وبيان العالم الزماني والدهري والسرمدي
والبرزخي والحشري وبيان تقابل العقل والجهل وبيان تطبيق الانسان
الكبير والصغير وبيان الابداع الاول والثاني في عالم الحروف وفي الاسماء
الحسنى وخواصها واملاكها وبيان الاسم الناقص عن المائة وبيان
كيفية استجابة الدعاء وبيان اقسام البسط والتكسير وبيان حروف
المقطعة في اوائل السور ومخارج الهجاء وبيان تزكية النفس والوصول
الى طريق الحق وبيان الشجرة باقسامها من شجرة الخلد وشجرة طوبى والشجرة

الالهية وشجرة المزن والشجرة الزيتونة وذكر مقابلاتها من شجرة الزقوم و شجرة الطمطام والشجرة المجتثة وامثالها وبيان الارض المقدسة والتسعة المفسدة والجبال العشرة والطيور الاربعة والثلاثين يوما واتمامها بعشرة والنعل الذي عند موسى خبر امر بخلعه والاثني عشر في عدة الشهور الاربعة الحرم وبيان الكلمة التامة والكلمات التي تلقيها ادم وبيان الصلوة الوسطى والليالي العشر والشفع والوتر ومعنى المدهامتين والسدرة المنتهى والجنة المأوى وما راى محمد صلى الله عليه واله مازاه وبيان الصراط المستقيم وبيان النفس الناطقة والنفس الكلية الالهية والنفس المطمئنة وبيان اقبال العقل بمقابلها و شرح رسالة سيدنا ومولينا علي الهادي التي وصفها لاهل الاهواز في بيان مسئلة الامر بين الامرين وغيرها من المطالب العجيبة والاسرار الغريبة وبي لعمري كتاب ما له من نظير ومنها رسالة في اجوبة مسائل الشيخ احمد بن الشيخ صالح بن طوق في علوم متفرقة ومنها رسالة في اجوبة مسائل العالم الفاضل الولي الملا علي الرشتي عن مسائل كثيرة تدور كلها على ثلاث الاولى بيان احوال اهل العرفان والصوفية وطرايقهم واحوالهم وطرق الرياضات واستعمال الاذكار من اهل الحق والباطل الثانية بيان تدبير المولود الفلسفي وشرح علم الصناعة الفلسفية واطوارها واحوالها والاشكالات الواردة فيها الثالثة بيان علم الحروف والجفر وانحاء البسط والتكسير ومنها رسالة في جواب مسائل الشيخ المجد الشيخ محمد بن الشيخ عبد علي القطيفي في تاويل البحار السبعة وبيان الدليل العقلي على كون اهل العصمة اربعة عشر وبيان الجهل

الذي يقابل العقل هل هو البسيط او المركب ومنها رسالة في البسط
والتكسير ومعرفة ميزان الحروف ومنها رسالة في شرح ابيات للشيخ علي
بن عبد الله بن فارس في علم الصناعة ومنها رسالة في شرح كلمات
للشيخ علي المذكور في العلوم المتفرقة لفقها وجعلها كاللغز ومنها رسالة
في شرح كلمات للشيخ علي المذكور في العقل وما يقابله ومنها رسالة
في علم التجويد ومنها رسالة في علم كتابة خط القرآن ومنها رسالة
في جواب مسئلة العالم الفاضل الحاج عبد الوهاب القزويني في توضيح
معنى الجسدين والجسمين ومنها رسالة في اجوبة مسائل الشيخ عبد الله
بن عبد الله في معنى استغفار الانبياء والاوصياء وبكائهم وخوفهم
مع انهم معصومون مطهرون وفي عدم جواز القول بالاحباط وتاويل الايات
والاخبار الدالة عليه وتحقيق معنى مكروه العبادة بحيث لا يلزم اجتماع
الضدين فان العبادة راجحة والمكروه مرجوح ومنها رسالة تسمى رسالة
الهمم العليا في جواب مسائل الرؤيا وهما مسئلتان سألهما الشيخ
الاجل الشيخ حسين آل عصفور البحراني قد سئلهما عنه ابوه بعد موته
في عالم الرؤيا احديهما كيف القرعة تجعل الاعلى اسفل والاسفل اعلى
وكيف يتحول الذاتي عن ذاتيته والثانية هل الظنون تدفع بالظنون و
هل تتولد الظنون من الظنون واذا تولدت عنها فهل تبقى ظنونا او تنقلب شكوكا
ومنها رسالة في جواب مسائل السيد حسين بن سيد عبد القاهر في تحقيق
قضية موسى مع الخضر كيف يصح ان يكون الخضر اعلم من موسى وفي ان اجساد
اهل الرجعة هل تكون ككثافة اهل الارض ام كاجساد اهل الجنة او
امر آخر وغير ذلك من الامور الغريبة ومنها رسالة في جواب مسئلة السيد

محمد بن سيد عبد النبي في شرح حديث رواه الصدوق في علل الشرائع
في خلق الذرّ والهباء ومنها رسالة في جواب مسائل الشيخ محمد بن علي بن
عبد الجبار القطيفي في معنى قوله عليه السلام العلم نقطة كثرها الجاهلون
ما هذه النقطة وفي معنى ما ورد ان السنة ثلاثمائة وستون يوما الحديث لبث
منها ستة ايام وفي معنى ما ورد ان المؤمن انما يحس بالم النار اذا خرج و
منها وفي مسائل اخرى في الفقه ومنها رسالة في جواب بعض السادة في ان
الشيطان لا يمكنه التمثل بصورة الانبياء والاولياء لا في اليقظة
ولا في المنام والسبب في ذلك والعلة فيما هناك والجمع بينه وبين ما ورد
ان الصخرة الجني تمثل بصورة سليمان وحكم على سريره اربعين يوما و
في حكم رؤيا فاطمة الزهراء عليها السلام مشهور ومنها رسالة في حقيقة
الرؤيا واقسامها وتحقيق الصادقة منها والكاذبة ومنها رسالة في
اجوبة مسائل الامجد الاجل الانبل الميرزا جعفر النواب في معنى الكشف
وكيفيته وفي معنى سبقة رحمة الله غضبه وان الصلوة لم جعلت خير
موضوع وغيرها من المسائل ومنها رسالة في جواب مسائل الشيخ محمد بن
عبد علي بن عبد الجبار في تاويل قوله تعالى مثل الذين ينفقون اموالهم
في سبيل الله الآية وباطنها وفي معنى ما في المجالس ان الصادق عليه السلام
مر على الشط فخرجت موجة فعانقته وقال عليه السلام انها ملك موكل
بالشط وفي بيان الحديث الوارد في العلل في وجه التسمية الزهراء بها وفي
شرح حديث ما في العلل عن مخالطة الاكراد لانهم حي من الجن وبيان ظاهر
الحديث وباطنه وتاويله وفي ان الامام كيف يخرج من صلبه مثل عبد الله
حتى يقول عبد الله عليه السلام بجاز لا يعبد الله وفي بيان معنى قول الصادق

عليه السلام انّي سألت الله ان يجعل الخلافة في بني اسمعيل فاجابني ذلك كيف
يسئل الله ذلك وهو يعلم الامام الذي بعده ومنها رسالة في اجوبة
مسائل الشيخ عبد الحسين بن الشيخ يوسف البحراني في بيان معنى الكفر
والايمان وشعبهما واحوالهما واقسامهما وهي رسالة غريبة ومنها
رسالة في اجوبة مسائل الشيخ مسعود بن الشيخ سعود في معنى قوله صلى الله
عليه وآله انا والساعة كهاتين واشار بالسبابة والوسطى وفي معنى
الربوبية بلا مربوب والالوهية اذ لا مألوه ومعنى العالم اذ لا معلوم
وفي شرح قوله صلى الله عليه وآله انّ الزمان استدار كهيئته يوم خلق
الله السموات والارض ومنها رسالة في رفع النزاع بين العالمين من
علماء البحرين في حقيقة الكاف في قوله تعالى ليس كمثله شيء انها زائدة
او اصلية ومنها رسالة في جواب سؤال السيد حسين بن السيد عبد القادر
البحراني في بيان الكلام الملا محسن الكاشاني في معنى الفناء في الله والبقاء
في الله ومنها رسالة في جواب السؤال الشيخ موسى البحراني عن حال رجل
اتى وادعى بانه وكيل صاحب الزمان وانه وصل الى الجزيرة الخضراء و
صلى يوم الجمعة مع القائم في المسجد ومنها رسالة في جواب مسائل
فتحعلي خان في ان القرآن افضل ام الكعبة ومنها رسالة في جواب مسائل
الملا محمد الرشتي في تحقيق القول في الامكان وان كلما يمتنع في الممكن
يجب في الواجب وتحقيق هذه الكلمة وغير ذلك من المطالب العالية
ومنها رسالة في جواب السؤال الملا محمد الدامغاني عن بسيط الحقيقة
وانها كل الاشياء وهل هذا القول حق ام باطل وذكر حال معتقده
ومنها رسالة في جواب مسئلة الملا مصطفى الشيرواني عن الشعلة المرئية

في السراج وتطبيقها بالعالم كله وهي المسماة بالرسالة السراجية
ومنها رسالة في جواب سؤال بعض الطلبة عن تفسير قوله تعالى ثم دنى
فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى ومنها رسالة في جواب سؤال
بعض العارفين ان المصلي حين يقول اياك نعبد واياك نستعين
ليس الا ذات الله سبحانه والله سبحانه هو المراد في جميع الضماير الراجعة
اليه تعالى ومنها رسالة في جواب مسئلة بعض العارفين في ان بازاء
كل خلق من المخلوقات اسما خاصا من اسماء الله سبحانه به هو المؤثر في خلقه
وايجاده فيلزم ان يكون اسمائه تعالى زايدة على ثمانية وعشرين فما معنى
الحصر فيها في دائرة العقل ومنها رسالة في فوايد جليلة من امهات
المعارف الالهية ومنها رسالة في الوجودات الثلاثة الوجود الحق و
الوجود المطلق والوجود المقيد وذكر مراتبها واحوالها واطوارها
ومنها رسالة في جواب السيد ابو الحسن الجيلاني في البداء ولوح
المحو والاثبات ونسبته الى اللوح المحفوظ ومنها رسالة في جواب
سؤال السيد محمد البكاء عن تفسير سورة التوحيد واية النور وكيفية
السلوك ومنها رسالة في جواب سؤال بعض الطلبة في الجمع بين
الاخبار الدالة على ان الانبياء والاولياء لا يبقون في القبر اكثر
من ثلاثة ايام او ثلثين يوما او اربعين وما ورد ان نوحا نقل عظام آدم
الى النجف الاشرف وان موسى اخرج بدن يوسف ونقله الى
البيت المقدس ومنها رسالة في جواب مسائل اتت من اصفهان
في شرح قول امير المؤمنين عليه السلام ان العرش قد خلقه الله
من اربعة انوار الحديث وفي شرح احاديث الطينة وحديث ان

الشمس صالح
جزء من نور الكرسي ومنها رسالة في اجوبة مسائل الشيخ احمد بن الشيخ
بن طوق القطيفي وهي كثيرة وهي المسماة بالمسائل القطيفية ومنها
رسالة في اجوبة مسائل جناب الامير زا محمد علي المدرس في دار العبادة
يزد في المبدء والمشتق وشرح حديث حدوث الاسم ومنها رسالة في
اجوبة مسائل الملا حسين الكرماني في بيان النكات الدقيقة في سورة
هل اتى وشرح بعض مقامات في شهادة سيد الشهداء وانه بكى عليه
كل شيء على التفصيل ومنها رسالة في اجوبة مسائل السيد محمد بن
السيد ابي الفتوح في مسائل صعبة عويصة من اسرار القدر وتنبهي
الارادة وتحقيق ان السعيد سعيد في بطن امه والشقي شقي في بطن امه
ومنها رسالة في اجوبة مسائل الشيخ احمد بن الشيخ صالح بن طوق وهي
كثيرة جدا ومنها رسالة في اجوبة الملا حسين اليافي في احاديث مشكلة
في فنون شتى من العلوم ومنها رسالة في اجوبة مسائل الملا مهدي ا
الاستراباذي في علة حذف الياء بغير جازم في قوله تعالى والليل اذا
يسر وفي تفسير القرآن وحذفه والجمع بين قوله كل شيء هالك الا وجهه
وقوله عليه السلام ما خلقتم للفناء وانما خلقتم للبقاء وغيرهما من
المسائل وهي كثيرة ومنها رسالة في جواب سؤال الملا مهدي المذكور
في معرفة النفس ومنها رسالة في بيان نعيم ومآل اهل الاخرة وتفاصيل
الميزان والجنان واحكام اهاليها الساكنين في درجاتها ودركاتها
وغير ذلك من المباحث الشريفة ومنها رسالة في بيان كيفية سلوك
الموصل الى درجات القرب والزلفى وجوابا لسؤال جناب الملا علي اكبر
ومنها رسالة في جواز تقليد المفضول مع وجود الفاضل ومسائل

آخر في الفقه جواباً لسؤال بعض السادة العلماء ومنها رسالة في شرح
مسئلة المعاد بطور واضح جواباً لسؤال بعض الاخوان ومنها رسالة
في شرح ما ورد عن النبي صلى الله عليه وآله في الحديث القدسي
لولاك لما خلقت الافلاك ولولا علي لما خلقتك جواباً لسؤال السيد
عبد الله بن السيد محمد الخطي القطيفي ومنها رسالة في تفسير بعض
المشكلات كتشبيههم امير المؤمنين بالشكل الرابع الخ ومسائل
اخر من هذا القبيل ومن هذا النحو انتهى مترجم گويد كه چون منظور
از نقل عبارت رساله بفارسی اطلاع و ابلاغ عوام است و تفصيلى كه
جناب سيد اعلى الله مقامه در تعداد كتب و رسائل و وصف
آنها در اينمقام بيان فرموده اند فهم آنها حاصلى براى عوام نداشت
على هذا بعبارت مرقوم گرديد و همه اين كتب و رسائل كه بملاحظهٔ
علماى كبار و فضلاى اخيار رسيد احدى از ايشان بمقام رد و انكار
و طعن و عيب گوئى بر نيامد بلكه همگى بر جلالت و علو مقام او
متفق و مصدق بودند و آنجناب را صاحب اخلاق حسنه و اطوار
مستحسنه ديدند و او را جامع علوم و آداب و حاوى حسن خلق و خلق
و در هر حالت چنانكه شأن و شيوهٔ علما است خاضع و خاشع يافتند
كما قال الله تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء وقال مولينا الصادق
عليه السلام اذا تحفوا العلم في الصدر يحفا ومن خاف هرب ومن
هرب نجى پس ادعاى ما ثابت و قول ما مبين و مبرهن گرديد هذا انبأ
من معى و نبأ من قبلى لعلهم يتذكرون بنا بر اين اجماع علماء فرقهٔ محقه
و گروه ناجيه شيعه كه بر جلالت استاد و رئيس ما متفق گرديد و

اتفاق و اعتقاد نمودند بر اینکه آنجناب در حضرت جل و علا از واصلین
فایزین و از جمله مقتدین اولیای کرام و سالک مسالک حق و یقین
است نمیدانم احوال کسی که با جمیع علمای شیعه و رؤسای شریعه و
مستحفظین دین و مرجع اسلام و مسلمین مخالفت کند چگونه خواهد
شد قال الله تعالی وَمَن یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الهُدی وَیَتَّبِع
غَیرَ سَبِیلِ المُؤمِنِینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلّی وَنُصلِهِ جَهَنَّمَ وَساءَت مَصِیرا انه
آخر مؤمن غیر شیعه نیست و رؤسای مؤمنین غیر علما نیستند دیگر
وقتیکه کلمهٔ آنها متفق و قولشان در امری مجتمع شد و بهیچوجه معارضی
بهم نرسید چگونه میشود که همگی بر خطا و ضلالت باشند بلکه
اجتماع علما و عدم مخالفت ایشان دلیلیست بر قول رئیس آنها و اجماعی
که کاشف از قول حجت خدا که مطهر و مبرا است از کل ما لا یحبه الله غیر
این نیست پس وای بر احوال آنکس که با اجماع علمای فرقهٔ محقه مخالفت نماید
و ایشان را از سلوک طریقهٔ حقه مانع آید بالجمله اکنون که اتفاق و اعتقاد
علمای اعلام افراد در حق آنجناب اجمالا ذکر کردیم شروع بر بیان مبدا اختلاف
و صدور فساد نماییم فاقول واثقا بالله المتعال و مستعینا به فی
کل الاحوال بدانکه نمینویسم مگر همانطوری که بر ملک رومان بیان
خواهم کرد که از اولین داخلین بر قبر و نخستین سائل خواهد بود و نمیگویم
مگر بهمان تفصیل که بچشم خود مشاهده کرده ام و خدا را در آنچه
مینویسم گواه میطلبم و اینکه بیان میکنم در حضور جماعتی از خلق
و محضر و مجمع ناس واقع شده چنانکه کسی انکار آن نتواند کرد و هر
که ذکر نمیکنم مگر امور روشن و بغایت جلی را که بر احدی از حضار مخفی

نمانده باشد و بعض وقایع دیگر که اتفاق افتاد و اکثری بر آن واقف نشدند
در دل خود مکنون و در قلب خود مخزون میدارم تا هنگامی که پرده
از روی سرایر باز افتد و در حضور آنکه از غیب و ضمایر آگاه است
با خصمام مقابله و مطالبه انتقام کنم و ما ابکو ابکوا الی الله ظلم را که از
ایشان کشیدم و جرعه مر علقم از دست ایشان چشیدم و اطاعت بفرموده
خداوند و پیروی بر ائمه هدی علیهم السلام کرده صبر و تحمل گزیدم و بفرموده
امیر المؤمنین علیه السلام نظر کردم که فرماید و طفقت ارتای بین ان
اصول بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء یشیب فیها الکبیر و یهرم
فیها الصغیر و یکدح فیها المؤمن حتی یلقی ربه فرایت ان الصبر علی هاتا
احجی فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی اری تراثی نهبا بحقیقه متحمل
عظیمی شدم و صدمه و آزار بزرگی از ایشان دیدم بی آنکه جرمی بر من لازم
آید و از ارتکاب معصیتی و تغییر شریعتی و تبدیل سنتی ثابت کنند تا حلال را
حرام و حرامی را حلال نموده بدعتی در دین گذاشته یا هتک حرمت
کسی را کرده یا مال کسی را خورده و مستوجب قصاصی شوم بلکه بمحض
شبهات افواهیه و امور خیالیه که خود شان بر بطلان آن واقفند
اینچنین اهانت و آزاری رسانیدند و من متوکلا علی الله و اعتمادا علیه
و واثقا بعونه و اعتصاما بحبله و معرضا عن کل ما سواه صبر و تحمل کردم
چنانکه از جانب خداوند بدان مأمور بودم و همان وفات جناب شیخ اعلی الله
مقامه و رفع فی الدارین اعلامه بخط شریف خود مکتوبی بمن نوشت
که همین عبارت آنست و اما الاحتمالات الواردة فلیس لها الا الصبر فان
لکل شیء آخرا مقدرا الا الصبر فان الله یقول انما یوفی الصابرون اجرهم

بغیر حساب و اما هذا الامر فلا بد له من مقر و لکل نبأ مستقر و لا یحسن
الجواب علی التعیین و ستعلمن نبأه بعد حین پس صبر و تحمل کردم چرا که عالم
بودم بر اینکه صبر در عهد ازل و عالم اول عهدیست معهود و میثاقیست
ماخوذ بجهة اموری چند که مبانی آنها در عالم اول مستحکم است چنانکه
اشاره فرماید امام علیه السلام در دعای ندبه اللهم لک الحمد علی ما جری به قضاؤک
فی اولیائک الذین استخلصتهم لنفسک و دینک اذ اخترت لهم جزیل
ما عندک من النعیم المقیم الذی لا زوال له و لا اضمحلال بعد ان شرطت
علیهم الزهد فی درجات هذه الدنیا الدنیة و زخرفها و زبرجها فشرطوا
لک ذلک فعلمت منهم الوفاء به فقبلتهم و قربتهم و جعلت لهم
الذکر العلی و الثناء الجلی و چنانکه خداوند فرماید اصبر کما صبر اولوا
العزم من الرسل و نیز فرماید و اصبر و ما صبرک الا بالله و لا تحزن علیهم
و لا تک فی ضیق مما یمکرون ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون
اکنون حقیقة احوال را با صدق مقال شرح دهم و اگر افترائی گفته آید
جرمش بر منست و انا بریء مما تجرمون بدانکه چون سفر زیارت جناب
شیخ مرحوم بعتبات عالیات مکرر شد نوایر خلاف خامد و عیون نفاق
راقد گشت و السنه خلق بر فضل و جلالتش ناطق و انهار علومش در
قلوب مستعدین مندفق آمد و پس از تقبیل عتبات عالیات بکرمانشاهان
که مسکن آنجناب بود معاودت نمود ولی با اقتضای بصیرت و معرفت
شائق و طالب بود که در جوار قبر شهید مظلوم و سعید معصوم مولی
العالمین الناظر فی المغربین و المشرقین الواقف علی التطنجین سید الکونین
و سند الثقلین مولانا ابی عبد الله الحسین علیه السلام وطن گزیند بالجمله

بعد از تدابیر و معالجات کثیره از کرمانشاهان مستخلص شده خود را
بر سدهٔ سنیهٔ حسینیه رسانید و در آن مکان عرش بنیان بنیاد مجاورت
نهاد تا وقتی که کتاب جلّ نازل و برنامول خویش واصل کردید چون مدتی
قلیلی در آنجا قرار گرفت اهل شرارت و شقاق که مبتلای مرض نفاق اند
بحرکت آمده نزد جناب سید مهدی بن مرحوم مبرور آقا سید علی اعلی الله
مقامه رفته امر را بر او مشتبه نمودند و بعض عبارات را محذوف الاول
والآخر والوسط پیش او بردند عبارتها چند که نه بر سبک آنها است
و نه بر آن اصطلاحات معروف داشتند و غیر مقصود از آن عبارات را
باو ذکر کردند و از بیم خلل در امور دنیویه خود عناد باطن و فساد کامن
خود را اظهار داشتند نصبت الدنیا حبالا بحبّها و لم یدرکوا
خیر اهل الاستغنا اشتروا فاعمالهم حبّ الغنی فاصمتهم فلم یدرکوا الا الخسارة والکوردا
چنان پنداشتند که آنجناب اعلی الله مقامه در دنیا است دنیویه که
مدت آن قلیل و نفعش سهیل و عاقبتش وخیم و عقوبتش عظیم است
طمعی هست و نمیدانستند که آنجناب را نه طمعی در آن هست و نه نظر رغبتی با
بر آن چرا که بر عاقبتش عالم و بر حقیقتش عارف است بالجمله جناب سید را
فریفته امر را مشتبه نمودند آنهم بجهة صداقتی که داشت غافل
از مقصود ایشان بود که از اظهار حسد و کینه که در دل تنگ خود
دفینه کرده بودند چه نظر دارند و آنها را گفت که امر بر من مشتبه
بوده است از آن پس بجهة اظهار اعراض نمود و گوش بافسانه ارباب
اغراض بداد و قول مفسد نمایند بر فتنه اغماض کرد از اینکه بحسب ضرورت
مذهب مطلقا اعتبار بر خطوط و قراطیس نیست چه جا آنکه عبارات

مخلوقة الاول والآخر بوده باشد ویا بصیرت صافیه نظر نکردند براینکه
این عبارات واشارات اصطلاحی است که از آنها بیگانه اند وهمچنانیست
که اهل آن نیستند غافل از اینکه اصطلاحات اهل هر فنی را از خود آنها
اخذ ومعانیش را یعنی از اهلش درک باید کرده شود واندیشه نکردند که
اینگونه اظهار اغراض وتکلم بکلمات غلیظه غیر مناسبه موجب فتنه شدیده ومحنه
غیر سدیده میگردد ومردم اهل مفاسد وشرور وطالب فتنه وفساد اند
وبتمهید مکر وحیله را در ایقاع فساد وسیله در تحصیل منال دنیوی
وعوارض فانیه که اولش خسران وعاقبتش حرمانست میدانند پس چون
سید اظهار اغراض کرد وببعض کلماتی که مناسبش نبود تکلم نمود
ناملایمات دیگر را بر کلماتش افزوده در میان عوام مشهور کردند و
بافواه جهال انداختند ونوایر فتنه وفساد را مشتعل ساختند ودر
نزد عوام اعم از مرد وزن گفتند که شیخ احمد کافر شده است چون از
سبب کفرش پرسیدند اسناد شرا بسید دادند وحال آنکه سید
از این معنی غافل بود چون از سید در این باب سؤال کردند جواب داد
که مردم چنین میگویند واز این ماجرا خبری بر من معلوم نشده است امّا فضا
لجنبه مبرا العیبه پس خلق بسبب اهل ضلال در همین احوال تردید و
شبهه عظیم ماندند تا وقتی که مجلسی مرتب ساختند واهل حل وعقد را
جمع نمودند که اگر میخواستم اسامی اشخاص آنها را میشمردم ولیکن ذکر نام
آنها نکذاشتم وخواستند که سجلی در تکفیر اینچنین عالم ربانی تحریر کنند
وصحیفه در بطلان عقاید این نور سبحانی بنویسند چون ابتدا باین
عمل شنیع کردند زلزله شدیدی واقع شده جمعیت آنها را متفرق ساخت

وحال آنکه وقوع زلزله تا آن شب در کل بلاد معلی بلکه در جمیع عراق
مشهود و معهود نبوده و بعد از مشاهده چنین کرامت ظاهره
عظیمه از آنجناب آنگروه بهیچوجه متنبه نشده چنانکه عادت پیشینیان
آنها بود بر قولهای مهمل و اسنادهای باطل خود افزودند و با تعبیرهای
غریبه امر بر خلق مشتبه نموده و این عناد را در قلوب عوام که امثال
انعام هستند و ضمایر زنان که مردهٔ ابلیس اند جاگیر ساختند حتی
شخصی از جنت خدا دور و از رحمتش مهجور باد کتابی نوشت و جمیع
مذاهب باطله را از قبیل مذاهب ملاحده و زنادقه و صوفیه و غلاة
و مفوضه و مذاهب اهل تثلیث و مکاید اهل تلبیس را در آن کتاب
درج کرده و کل آنها را بر آن عالم ربانی و ولی صمدانی نسبت داد و مجلس
عصری مرتب ساخت که خلق در آنجا جمع میشدند و آن کتاب بر آنها
میخواند و میگفت که اینها عقاید شیخ احمد احسائیست پس صدای خلق بلعن
و تبری بلند میشد و نمیدانستند که آنجناب اعلی الله مقامه و انار
برهانه از آنها و معتقدین آنها بری و بیزار است و این شیوه ایست که قبل
از ایشان معاویه را بود که او دراهم و دنانیر خلق را میداد تا احادیث
کذب و افترا از قول رسول صلی الله علیه و آله در مذمت امیر المؤمنین
و تعریف و ترضی از خلفای سابقین جعل کنند و در شهرها شهرت دهند
و امر میکرد که اینگونه احادیث را انتشار داده و در مکتبها باطفال یاد
دهند همچنین اینها چنان کتابی نوشتند و عقاید فاسده و مذاهب
باطله کاسده را در آن مندرج نموده با آن عالم علم و نور اتم منسوب
کردند و مردم را در افترا گفتن و نسبت دادن اقوال مهمل و مذاهب

باطله را آنجناب مأذون و مرخص نمودند بجهت آنکه طبایع و جبلّهٔ
اشخاص را ملاحظه میکردند و طبیعت هر کس را از هر قولی که مستوحش
و جبالشرا از آن متنفر میدیدند آن قول را باو ذکر میکردند بعضی را
میگفتند که شیخ احمد علما را از عهد شیخ مفید تا این زمان همه را بر
ضلالت و خطا میداند و طریقهٔ مجتهدین را باطل و خود شانرا ضالّ
و مضلّ میداند و بعضی دیگر را میگفتند که شیخ میگوید امیر المؤمنین علیه السلام
خالق و رازق و محیی و ممیت خلقست بالاستقلال و بعضی دیگر را گفتند
که امیر المؤمنین علیه السلام را رازق و خالق و محیی و ممیت میداند بطریق
تفویض از جانب خدا تعالی که خدا امور خلق را از رزق و حیات و ممات
باو مفوّض و خود را معزول داشتست و بر جمعی دیگر گفتند که شیخ جمیع
ضمایر قرانیه را که بر خداوند سبحانه و تعالی راجعست بامیر المؤمنین علیه السلام
راجع میداند و میگوید که خطاب در ایاک نعبد و ایاک نستعین بامیر
المؤمنینست و او مخاطب و مشار الیه این ضمایر است و جمعی را گفتند
که شیخ بمعاد جسمانی قایل نیست و معتقد نیست که این جسم دنیوی
عود خواهد کرد و بعضی را گفتند شیخ میگوید که رسول الله صلی الله
علیه و آله شب معراج با جسم شریفش بآسمان عروج نفرمود بلکه بروح
خود بر آسمان رفت و بعضی را گفتند که شیخ میگوید خدا بجزئیات عالم
نیست و علم خدا حادث است و خدا را علم دیگر هست که قدیمست
و خدا را دو علمست دیگر گفتند که شیخ میگوید جناب سید الشهدا
صلوات الله علیه کشته نشد بلکه مشتبه شد بر خلق و امثال این
مزخرفات که طبع هر عاقل بلکه هر سفیه از شنیدن آنها متنفر و مستوحش

بود بهم بستند واسناد شرا برچنین علامه دادند که اتفاق جمیع
علمای شیعه وتصدیق روشنای اسلام برین جلالت شأن ورفعت مقا
او شیئکی بالجمله آنجناب علی الله مقامه درمیان آنها بود ومیگفت
ایها الناس انما فتنتم بها وان ربکم الرحمن فاتبعونی واطیعوا امری
بدانید که من ازین عقاید بری هستم هرگاه اینها را در کتب من
یافته اید حال کتب من حاضر است پس کتب مرا نزد من آورید ومن هم
دیگر پیش شما حاضر میشوم ومعانی آنها را برای شما بیان کنم ومبانی عبارات
خود را شرح دهم وبدانید که من نمیگویم مگر چیزی را که متفق علیه کل
شیعه ومعتقد به حاملین شریعت از خدا بترسید وسد راه رخنه
نشوید وفتنه وفساد در دین مبین نیندازید وشماتت منافقین را
باعث نشوید ودشمنان را بر ما نخندانید هرگز نگفته ام غیر حق را
ونگفته ام مگر اینکه خداوند عالم واحد است بذاته وبصفاته وبعبادته
وبافعاله ودرهیچیک از اینها او را شریکی نیست وخداوند سبحانه
وتعالی واحد ومنفرد است در خلق اشیاء ورزق آنها وحیات وممات
آنها چنانکه فرماید هو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من
شرکائکم من یفعل من ذلک من شیء سبحانه وتعالی عما یشرکون و
میگویم که تفویض باطلست واعتزال خلق از حق لازم میدارد
استقلال خلق را واستقلال در ممکن محالست وتفویض در
افعال اختیاریه که منسوب بر خلق است نزد امامیه باطلست وامر
بین الامرین را معتقد میباید بود چنانکه خداوند عالم فرماید هل
من خالق غیر الله ونیز فرماید ماذا خلقوا من الارض وضمایر فواتیه

برخداوند

بر خداوند سبحانه راجع است و جایز نیست که بر غیر خدا راجع شود
اعم از اینکه نبی باشد یا ولی یا ملک یا غیر آنها بلکه خداوند سبحانه و تعالی
مراد است در جمیع اسماء و صفات چنانکه خود فرماید فلله الاسماء
الحسنی فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه سیجزون بما
کانوا یعملون و معاد بهمین بدن محسوس ملموس مرئی دنیوی
خواهد بود نه با بدن غیر این و نه با روح بتنهایی و رسول الله صلی
الله علیه و آله با همین جسم دنیوی با بشریتش و لباس و نعلینش معراج
فرمود و خداوند سبحانه و تعالی بذاته عالم است جمیع اشیا را قبل
از وجود و بعد از وجود و در حین وجود اشیا و خداوند سبحانه را
احوال متفاوت و متغیر نیست و سبقت ندارد او را احوالی با احوالی
تا احوالی باشد قبل از آنکه احوال ثانی برسد و ظاهر شود پیش
از آنکه پیش از آنکه باطن بوده باشد و خداوند تعالی عالم است کل
اشیا را اعم از اینکه جزئی باشد یا کلی ذاتی باشد یا عرضی مجرد
باشد یا مادی علوی باشد یا سفلی لا یعزب عن علمه مثقال ذرة فی
الارض و لا فی السماء و لا اصغر من ذلک و لا اکبر الا فی کتاب مبین
و جناب امام حسین علیه السلام سید شهدا و سید شباب اهل جنت است
غریب و مظلوم مقتول گشت و مر است قضایای متعدده در مراثی الشهید
مظلوم علیه السلام و بعد از خوف و خشیت خدا گریه نباید کرد مگر آن
شهید مظلوم علیه السلام را چنانکه دمستانی در تعریف عزای کامله
گوید و لم یسل منهم دمعا علی بشر الا علی معشر فی کربلا قتلوا و بدانید
که علمای شیعه حافظین شریعت و حافظین دین و ملت و امنای خدا در زمان

غیبت اند و شیخ مفید علیه الرحمه عالمی بود جلیل القدر و عظیم
الشان و امام صاحب الزمان علیه السلام مرثیه در وفات او انشاد فرموده
و صورت آن اینست لا صوت الناعی بفقدک انه یوم علی آل الرسول
مشوم ان کان شخصک فی التراب موسدا فالعدل و التوحید
فیه مقیم و القائم المهدی یفرح کلما تلیت علیک من العلوم رسوم
و سید مرتضی علم الهدی صاحب الثمانین ذو الریاستین و جامع علم و
عمل بود و بسبب تصنیف شافی پشت ملحدین معاندین شکسته و رشته
عناد و فساد ایشان گسیخته و قواعد مذهب و ملت استحکام گرفته
و در نصرت دین قویم و ایضاح فروع و اصول شریعت سعی مشکور مبذول
داشت و اقامه براهین و ادله باهره نمود و شیخ الطایفه بسبب تصنیف
کتبی که او را داشت خصوصا تهذیبین حق عظیم بر جمیع علمای مؤمنین
دارد و علامه رحمه الله تعالی آیة الله فی العالمین است و همچنین سایر علما را
ذکر کرده در تعریف و توصیف هر یک از ایشان مبالغه و اطناب نمود
و در نشر فضایل و مناقب آنها تکرار و اصرار کرده گفت این قوم اعتقاد
و مذهب مرا است و آنچه در کتب من مسطور است با این اقوال و عقاید
منافی و مخالف نیست و بعضی عبارتهای من موقوف بدانستن
اصطلاحاتی است که شماها با آن اصطلاحات معرفت و انس ندارید
و طالب فهمیدن آنها نشده اید اگر آن عبارتها را نزد من حاضر آرید
یا مرا نزد خود بخوانید بواضح ترین مقال شرح اقوال و رفع اشکال
خواهم کرد آن گروه به هیچ حرف آنجناب گوش نداده و فرموده خدا
مخالفت کرده که فرماید و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا

غضب کرده

وضروری اسلام را مراعات نمودند که ظاهر با نص معارضه نمیتوانند
کرد و هر کس از آن پس که مراد خود را بیان نمود مصدق میکردند
چراکه صاحب کلام بر مقصود و مراد خود از دیگران واقفتر است
و چنانکه کلام جاری میشود با کنایات و استعارات و مجازات و عالم را
جایز است بهر نحوی که خواهد کلام خود را جاری نماید و در اینخصوص
صاحب کلام را بحث و عتاب و ملامت و ایرادی لازم نمی آید چنانکه
اعرابی در مجلس عمر حاضر شد و گفت اِنّی اَکرَهُ الحَقَّ وَاُحِبُّ الفِتنَةَ
وَاَشهَدُ بِما لَم اَرَهُ وَعِندی ما لَیسَ عِندَ اللهِ وَاَعلَمُ ما لا یَعلَمُهُ اللهُ وَاَنا
رَبُّکُم وَاَحمَدُ نَبِیَّکُم وَاَنا عَلِیٌّ پس عمر را گفته او ناخوش آمد امر کرد تا
گردن او را بزنند جناب امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بود فرمود
مهلا یا عمر این مرد حرف غیر حق نگفت اما اینکه میگوید انّی اکره الحقّ
مرادش مرگ است و همه کس مرگ را دوست نمیدارد و اینکه میگوید
احبّ الفتنة مقصودش مال و اولاد است چنانکه خداوند تعالی فرماید
اِنَّما اَموالُکُم وَاَولادُکُم فِتنَةٌ اینکه میگوید عندی ما لیس عند الله منظورش
ظلم است که او دارد و خدا ندارد و اینکه میگوید واعلم ما لا یعلمه الله
او شریک باریتعالی را تصور میکند و خداوند عالم فرماید اَم
تُنَبِّئُونَهُ بِما لا یَعلَمُ اَم بِظاهِرٍ مِنَ القَولِ و اینکه میگوید انا ربّکم مقصودش
از لفظ کم واحد کلام است نه ضمیر مخاطب و اینکه گفت انا احمد
نبیّکم منظورش از احمد صیغه متکلم وحده است یعنی پیغمبر شما را میستایم
و اینکه گفت انا علیّ مرادش آنست که من عالی هستم در اعتقاد
خود بمتسافل در صورتیکه امیر المؤمنین علیه السلام اینکلمات

اعرابی عامیرا که ظاهرش کفر است تاویل فرمودند پس چرا شما ها این تاویلرا
در کلام من جایز نمیدارید و همچنین جایز است در کلمات و عبارات سایر
علما متشابها بسیار است که ظاهر آنها کفر است چرا بر کفر و فسق آنها حکم نمی
کنید و بر نقص و قصوری در حق ایشان قایل نمیشوید چنانکه مرحوم
سید مرتضی علم الهدی در رساله خود که در عقاید تصنیف نموده
و اسلام ابیطالب را ذکر کرده میگوید که خداوند سبحانه و تعالی خدای
اعراض نیست و خدای جوهر و فرد نیست با اینکه ضروری اسلام میداند
که خداوند سبحانه خدای جمیع اشیا و با وجود این عبارت حکم بر کفر آن حکیم
نکرده و نسبت قول نامناسبی در حق او جایز ندانسته اند با اینکه ظاهر
عبارتش مثل صریح کفر است و همچنین مجلسی در کتاب خود مسمی بصراط
النجاة مقدوراترا ذکر کرده و بر چند قسم منقسم نموده و گفته است
که یکی از آن اقسام آنست که خلق بدان قادرند و خدا را بآن قدرت نیست
ظاهر این عبارت دلالت بر این دارد که قدرت خلق از حق بیشتر است
چرا که آنها بر چیزی قدرت دارند که خدا ندارد و همچنین اردبیلی در رواج
الوجود ترکیب عقلیرا جایز دانسته و خود انتزاع مدد غیر متناهیه
از ذات واجب قایل شده و صدوق در فقیه ذکر کرده است که غلاة
و مفوضه لعنهم الله سهو نبی صلی الله علیه و آله را انکار مینمایند و
گفته است که رساله در خصوص سهو نبی صلی الله علیه و آله تصنیف
نمودن سبب قرب بخدا او حال آنکه علمای شیعه از عهد مفید رحمه الله
تا این زمان متفقند که سهو در نبی و ائمه علیهم السلام جایز نیست پس
در این صورت لعن صدوق بر جمیع علمای شیعه و روسای شریعه که بر سهو نبی

قایل نیستند شامل می آمد و همچنین امثال این عبارات از امثال
این علمای جلیل القدر بسیار است که اگر تمامی آنها ذکر کرده شود
مجلدات کثیره نوشته میشود فما لکم کیف تحکمون اگر واجب میدانید
که کلام را بظاهر حمل نمایید و ملتفت باطن و مرتکب تأویل نشوید پس
چرا این عبارات را بظواهر آنها حمل نمودید و بر کفر و فسق گویندهٔ آن
حکم نکردید و بر نقص در وثاقت و قصوری در عدالت آنها قایل نشدید
و چرا تأویلاتی که در کلام آنها جاری داشتید در کلام من جاری نمیدارید
و حال آنکه عبارات من دور دلالت نمودن بر کفر است که ظن شماها است
از کلام آنها صریح نیست اگر گویید که حمل کردن کلام بر معنی صحیح
در حالتی واجبست که خلاف معنی باطل از قایل آن کلام ظاهر و مشهود
شده باشد شکی در این نیست که شماها صاحبان این عبارات را اصلا قدح
نکرده اید بلکه بعضی عبارات و فقرات این را در کتب آنها ملاحظه نموده اید
اگر در حمل کردن بر معنی صحیح این عبارات را که ظاهر آنها کفر صریح است اکتفا
میکنید بملاحظه بعضی عبارات صحیحه که در کتب این علما مسطور است
چرا در عبارات من اکتفا نمیکنید باینچیزی که بزبان خود میگویم و از آنچه
در دل دارم خبر میدهم و چگونه جایز میدانید ظن و اجتهاد خود را در
مقابل نص که از من میشنوید و سوء ظن و اجتهاد خود را در عبارات
من جاری مینمایید و در الفاظ و عبارات غیر من تجویز نمیکنید آیا نصی
از جانب خدا و رسولش بشما رسیده است که گوش بحرف من ندهید و اقوال
مرا حمل بصحت نکنید و بظاهر کلام من بظن خود عمل نمایید و حال آنکه
آنچه شما ظن میکنید ابداً از کلام من ظاهر نیست آیا بفرموده خدای تعالی

و بعضی عبارات غیر صحیحه در دلالت
و چنین اکتفا کرده
عبارات آنها غیر صحیحه
حمل بصحت نموده اید

خدا تعالی اطاعت لازم نیست که فرموده ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام
لست مؤمنا و حال آنکه عقاید اسلام و شرایط ایمان از من میشنوید
و خداوند عالم فرماید ولقد قالوا کلمة الکفر و کفروا بما قالوا یعنی
کسانیکه کلمه کفر گفتند کافر شدند بسبب آنچه که گفتند نفرمود
که آنهائیکه کلمه کفر نوشتند بسبب نوشتن کفر کافر شدند چرا ظاهر
شرع را با من بغایت تنگ میکنید انشاء الله تعالی عنقریب و گفته های مرا یاد
خواهید کرد و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد بالجمله علما
بآنجناب ملتفت نشدند و بر اقوال او گوش ندادند و اصرار و
استکبار شان فزود و خصومت و عنادشان شدت نمود نه بخدمت
آنجناب رفتند و نه بمقام پرسیدن و فهمیدن مقصودش برآمدند
و باطراف و اکناف عالم مکتوبها نوشتند و نزد بزرگان ولایات
فرستادند که شیخ احمد اعتقادش فاسد و کافر است و قلوب مردم را
مشوش نموده خلق را بشبهه عظیم انداختند و باینهمه اکتفا نکرده
جزو رابع شرح زیاره را بدست آورده نزد وزیر بغداد بردند که
و بعضی از مطاعن و معایب خلفا که در آن جزو ایراد شده بود نشان
دادند و آنجناب رحمه الله تعالی در همین جزو حکایت حسن بن هانی
ذکر نموده و هنگامیکه در محضر متوکل ابیاتی از او خوانده شده بود و من
اینحکایت را ذکر میکنم تا مستمعان بر قباحت و شناعت عمل آنها مطلع
شوند و بدانند که این عملی بود که صدمه و مضرتش نه تنها بر شیخ
مرحوم شامل و عاید نشد بلکه جمیع شیعه را باعث اهانت و آزار
و صدمات بیشمار بود نعوذ بالله من شرور الانفس و خیانة الاعین

بالجمله سید هاشم توبلی البحرانی در کتاب خود مسمی بمعالم الزلفی ذکر
کرده است که شبی متوکل پاسی از شب گذشته دیک الجن را احضار نمود
چون او از اینمعنی آگاه شد در نفس خود اندیشید که در چنین وقتی
متوکل او را احضار نکرده است مگر برای آنکه از فضایل امیر المؤمنین
علیه السلام از او بپرسد و هرگاه بعضی از فضایل را ذکر کند بعلت عداوتی
که با آل محمد صلی الله علیه و اله داشت او را بقتل رساند پس غسل
وحنوط کرده و وصیت نمود نزد خلیفه رفت او را دید تنها نشسته
و شمعی در برابرش روشن است چون داخل شد خلیفه او را نشانید و
گفت ترا احضار نمودم که بپرسم معنی این شعر را که تراست که مقصود
چیست از اینکه گفته اصبحت جم بلابل الصدر وابیت منطویا علی حرر
ان بحت یوما طل فیه دمی وان کتمت یضیق به صدری خبر ده از آنچه از اظهار
دلتنگی کرده و از اظهار آن بیم هلاک داری گفت یا امیر المؤمنین هرگاه
امان دهی راست عرض خواهم کرد گفت امان دادم گفت در باطل و
خبا نتی این شعر را انشاد نموده ام که از عمر و ابی بکر بر ابی الحسن علیه السلام
رسید متوکل گفت چه میگوئی در حق یزید بن معاویه گفتم او کافر
نجس ملعون بود گفت هرگاه از کلام یزید بر کفر وی شاهدی ذکر
نکنی سر ترا از تن دور کنم گفتم چون سر مبارک جناب سید شهدا را نزد
یزید آوردند او این ابیات را انشاد میکرد لیت اشیاخی ببدر شهدوا
وقعة الخزرج مع وقع الاسل لاهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید
لا تشل لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل لعبت
هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل که در شعر آخر اشعار بر انکار

از نقص ظاهر شدن آن

پیغمبر نموده است از جانب خدا بودن نبوت و وحی را انکار نموده متوکل
علیه اللعنه گفت یزید بن مذهب و طریقه را از که اخذ کرده و بقول
و اعتقاد که اعتماد و استناد نموده گفتم بقول پدرش معاویه قایل و تابع
شده متوکل غضبناک شده گفت خدا بلای ترا عظیم کند معاویه کاتب
وحی و خال المؤمنین بود اگر شاهدی از کلامش بر گفته خود نیاوری
سیاست و تنبیه مرا سزاوار خواهی بود گفتم وقتیکه معاویه در حالت
احتضار بود زنش نزد وی آمد و گفت یا معاویه بعد از تو مرا کی شوهر
اختیار نکنم معاویه بشوی وی نگاه کرده این ابیات را انشاد نمود اذا مت
یا ام الحمراء فانکحی   فلیس لنا دون الممات تلاقیا   فان کنت قد اخبرت
عن مبعث لنا   احادیث لهو تجعل القلب ساهیا   پس متوکل بعد از آنکه
بمعاویه لعن کرد گفت این اعتقاد را از که اخذ نمود و بر رای که تابع شد
گفتم باعتقاد عمر بن خطاب معتقد بود متوکل را غضب مستولی شده
گفت هرگاه از کلام او نیز شاهدی ذکر نکنی مستوجب عقوبت خواهی بود
گفتم عمر روزی مشغول شرب خمر بود زنش حاضر شده او را در این عمل دید
او را منع کرده از خدا بترسانید عمر در جوابش گفت   الا وعدت فی الجنان
بشرب خمر   وانهی الان عن ماء وتمر   ابعث ثم حشر ثم نشر   حدیث خرافة
یا ام عمرو   متوکل پرسید که استناد و اعتماد او بقول که بود گفتم
بقول ابی بکر قایل بود متوکل غضبناک شده رگهای گردنش راست شده
و گفت از کلام او نیز بر اینکه گفتی شاهدی ذکر کن گفتم ابی بکر روزی در ماه
مبارک رمضان شراب میخورد زنش حاضر شده گفت یا ابی بکر حضرت
رسول صلی الله علیه و آله خون انکسار اهدر فرموده است اگر روزه خود را

نخورد

بخورد تا چه رسد بشرب خمر ابی بکر در جوابش انشاد کرد دعینا نصطبح
یا ام بکر فان الموت نفث عن هشام ونفث عن ابیک وکان قرما
شدید الباس فی شرب المدام ویخبرنا ابن کبشة سوف نحیی وکیف
حیوة اشلاء وهام الا هل مبلغ الرحمن عنی بانی تارک شهر الصیام
وتارک کلما اوحی الینا محمد من زخاریف الکلام فقل لله یمنعنی شرابی
وقل لله یمنعنی طعامی ولکن الحکیم رای حمیرا فالجمها فتاهت فی
اللجام چون متوکل اینها را شنید امر کرد یکبدره طلا باو دادند
ومرخص کرد واو سالم برگشت پس بنظر انصاف بنگرید و بعقل وتمیز خود
رجوع کنید که آیا احدی از اهل ایمان وصاحبان اسلام وانصاف روا
میدارد که همچنین حکایتی را باهل سنت وجماعت نقل کند خصوصا
والی بغداد که قول وفعلش در بهر مواد ساری وجاری بود وبمقتضای
مذهبشان واجب میدانست که بگوینده این کلام آزار واهانت
بنهایت برسانند بلکه هتک حرمت وسفک دم ونهب حرم وانواع اذیت
بر جمیع شیعه را بر خود لازم نماید آیا چنین عملی غیر ضرر اسلام ومسلمین
وباعث عقوبت اینفرقه محقه ورسیدن انها بانواع بلیه است
وحال انکه شیعه را هنگام تقیه است وتحمل باقسام بلیه ومامورند
که جزئیات احکام فرعیه خود را از بیم آزار از مخالفین مستور دارند
چنانکه سوال کردند از جناب مولینا کاظم علیه السلم در مسئله از
مسائل حیض حضرت پردهٔ خیمه را فرود آورده وکسانیرا که حاضر
بودند بیرون فرموده حکم مسئله را بایشان در خلوت فرمود وامر فرمود سائلرا
بر حفظ وکتمان آن وفرمود که این حکم اسرار الله بدانید از دیگران

بپوشان پس در صورتیکه احوال و رفتار موالی ما صلوات الله علیهم
چنین باشد و در حفظ و کتمان مسئله از مسائل جزئی اینگونه اهتمام
فرمایند چگونه روا است که سخنی در باره صحابه گفته شود تا چه رسد
باینحو فقهای شیعه و همان اوقات بود که والی بغداد خالوی شیخ اجل
و عالم افضل شیخ موسی بن شیخ جعفر نعمه الله بغفرانه را بجهة نسبت
افترا و تهمتی که خیلی سهلتر از این فقرات بود بقتل رسانیده بود
و حال آنکه جناب شیخ موسی در نظر والی بغداد بغایت معزز و
محترم بود پس در حالتیکه محض افترای جزئی بدون ثبوت موجب
قتل نفس باشد در صورتیکه در چنین کتابی چنین کلامی ملاحظه نمایند
و یقین حاصل کنند که فلان شخص قایل اینست اگر قتل و اسیر و نهب
و دیگر گونه اذیتها در حق او و دیگران از والی بغداد صادر میشد
چه جای ملامت و که را یارای مقاومت و معاتبت بود الا ان یحول الله
بینه و بین اراده و بعد از آن ورقه دیگر از شرح زیاره را که بعضی از تکفیر
و تبری خلفا و بیان بعضی مقامات جناب مولانا و سیدنا امیر المؤمنین
علیه السلام مسطور بود از قبیل اینکه آنجناب خالق و رازق و محیی و ممیت است
نشان داده بودند و حال آنکه میدانستند که آنها در خلافت بلا فصل آنجناب
و ولایت تامه تامل دارند و البته این مقامات را در حق آنجناب مصدق
و متحمل نمیشوند و بر شنیدن این اقوال طاقت نمی آورند سهلست
گوینده اینها را اکفر و افسق ناس میدانند و قتل نفس و سفک دم و
نهب حرم چنین کسی را بر خود واجب میدانند منظورشان از چنین
عملی آن بود که از جناب شیخ مرحوم آثار و بقیه در روی زمین نگذارند

بلکه جمیع شیعه را بهلاکت انداختند چنانکه این نبی در دعوای جمل گفت
اقتلونی و مالکا پس چون شیخ مرحوم بر این معنی وقوف یافت از اینکه ضرر
و ثمر این حرکت شنیعه عاید احوال کل شیعه خواهد بود هم و الم و کدورت
و غم شدید بر آنجناب عارض شد و هر ساعت و دقیقه انتظار
وقوع بلیه و حدوث فتنه و فساد در داشت تا اینکه امکان قرار و
مجال استقرار نماند و عقل و تکلیف الهیه اقتضا نمود که بسوی خدای تعالی
گریزد و در امان او آرام گیرد و امتثالاً لأمر الله تعالی که فرماید ففروا
الی الله بجانب خدا فرار نمود و قصد حج بیت الله کرد و از بیم شرارت
و فساد فراعنه این امت بمولای خود سید شهداء صلوات الله
علیه تاسی و اقتدا نمود هنگامی که از حرم جد خود ببیت الله فرار
کرد این شیخ بزرگوار اعلی الله مقامه و رفع فی الدارین اعلامه نیز از این
قوم ظالم منهزم شده با اهل و عیال و فرزندان و سایر متعلقات خود
روانه سفر گردید و آنچه از اوضاع و اسباب داشت فروخت و قصد
چنین سفر صعبی نمود که با کبر سن و ضعف بنیه و عدم قوه بغایت
شاق بود و مرا در دست این ناکسان تنها و غریب بی ناصر و معین و
بی یار و قرین گذاشت که غیر حفظ و عنایت جناب باری ناصری نداشتم
چون آنجناب باتفاق عیال خود بمنزل هدیه که سه منزلی مدینه
مشرفه است رسید پیک رحمت خدا نازل و بندای حی علی الفلاح قایل
و او را بجوار رحمت خدا دعوت نمود پس ریح المشوقه اهتزاز یافت و
آنجناب را بلقای حق مشتاق کرد و ریح المسخیه وزیدن گرفت و او را بدل
روح خود سخی داشت و ریح المنسیه حرکت یافت و دنیا و ما فیها را

از خاطرش بیرون نکرد پس آنکه از این باد شنك بوادی وسیع بازیب
او رنك انتقال یافت و بحوالی خود که نهایت آمالش بود پیوست و از
واز کدورت و محنتهای دنیای دنی برست و بدوستانی واصل شد
که بایشان مأنوس بود و باصحابی قاین شد که او را از خود دور نکنند و
از او دور نشوند و فراق ظاهری او بفراق حقیقی متصل و زیارت الله
ظاهری بزیارت بیت المعمور حقیقی مبدل گشت و بمحض وقوع این
قضیه خللی در کارها ظاهر شد که هیچ تدبیری سد آن نکند و فتنه و
آشوبی برپا گردید و جمعی از علما در آن سال وفات نمودند و شوکت
اسلام درهم شکست و مسلمین در دست کفار ذلیل شدند و هلاك
نفوس کثیره و هتك عرضهای محترم بظهور رسید و پادشاه روس بر
ممالك اسلام استیلا یافت با آنکه او را هیچوقت یارای مقاومت با سلاطین
اسلام نبود اکثری از بلاد روم مسخر سپاه روس گردید و ارکان بلاد
اسلام متزلزل و بنای آنها را منهدم ساختند چیزی نزدیك بود
که اسلام بکلی مضمحل و اسلامیان بالمره مستأصل شوند تا حکمت تامه
خداوند سبحانه و تعالی برای مصالح عامه بوند رك آن علاقه گرفته
سد اینرخنه و دفع این فتنه نمود ولی سالهاست که مقهور و مغلوب
و مطیع امر سلطان فرنك هستند و همین آشوب و فتنه و تزلزل وخته
اثر آن نزاع و جهاد بود که جمیع بلاد و عباد را فرا گرفت و در این زمان
قلیل هرچند مرتفع شده است ولی آثار آن باقیست بالجمله بعد از
وفات جناب اعلی الله مقامه اهل فتنه و فساد چنان گمان کردند
که آثارش مفقود و اخبارش متروك و نورش محو شد علی رغم انا

آثار جل

زمان قلیلی قریب دو سال ساکت شدند پس مشاهده کردند
که مجدداً نور آنجناب ساطع و لامع و ستاره سعد علومش مرتفع شد
باز باحوال سابق رجوع کردند و بصدد تعرض و آزار این بنده مسکین
حقیر برآمدند و زبان طعن خود را بشتم من دراز نمودند بی آنکه حجتی و دلیلی
داشته باشند جز اینکه من مناقب آنجناب را ذکر میکنم و فضایل شرا منتشر
میسازم و تصنیفات شرا درس میگویم و فواید تألیفات ورا بخلق میرسانم
مرا پیغام دادند که ترک کن راهیرا که پیش گرفته در جواب ایشان گفتم راهی
که گرفته ام معرفت خدا و اسماء الله و معرفت نبوة و ولایت مطلقه و
معرفت توحید و مراتب توحید و رفع شکوک و شبهاتیست که در توحید
وارد میشود هرگاه در اینباب سخن گفتن باعث ضلال و گمراهی ناس است
پس اسلام اسلام باید گفت در اینصورت خلق برای چه موجود
و انبیا برای چه مبعوث شده اند امیر المؤمنین علیه السلام فرماید اول
الدین معرفته و کمال معرفته توحیده و کمال توحیده نفی الصفات
عنه لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف و شهادة کل موصوف علی
انه غیر الصفة و شهادة الصفة والموصوف بالاقتران و شهادة الاقتران
بالحدث الممتنع من الازل الممتنع من الحدث فمن وصفه فقد قرنه و من قرنه
فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد الحد فیه جواب دادند
که اینعلمی که تو در آن مباحثه میکنی آن حکمت است و حکما ضالون و
مضلون هستند در جواب ایشان گفتم از چه چیز حکمت در [illegible]
لفظ حکمت را انکار دارید یا معنی آنرا اگر مقصود شما لفظ حکمت است حق
سبحانه و تعالی در کتاب خود آنرا مدح نموده و فرموده است که ابعث

الرسل الا لیعلم الخلق الحکمة و فرموده هو الذی بعث فی الامیین رسولا
منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و در خصوص
داود علیه السلم فرماید و لقد آتیناه الحکمة و فصل الخطاب و نیز
فرماید و لقد آتینا لقمان الحکمة و فرماید و من یؤت الحکمة فقد اوتی
خیرا کثیرا و امثال این آیات کثیره و روایات غیر عدیده که ذکر آنها
موجب تطویلست و اگر از معنی حکمت آگاه دارید حکمت عبارتست
از معرفت خدا و توحیدش و اموریکه متعلق بمعرفت اوست از قبیل
اسماء الله و صفات الله و افعال الله و آثار افعال الله که آن کینونیات
خلایق و ذواتست و معرفت نفس است از حیثیت متحلی بودن آن
بافضایل و خصایل نیکو و منزه بودنش از اوصاف مذمومه و معرفت
سیاسات الهیه و حدود شرعیه است از قبیل عبادات و معاملات
و عقود و ایقاعات و احکام کلام خدا تعالی نیز دلالت دارد براینکه
مقصود از حکمت غیر اینها نیست چنانکه فرماید و لا تجعل مع الله الها
آخر فتقعد مذموما مخذولا که اشاره فرموده است بمراتب اربعه
توحید و آنچه ایکه متعلق بآنست از قبیل اسما و صفات و افعال و
آثار چرا که اگر کسی خدا تعالی را توصیف نکند در اسما و صفات و افعال و آثار
افعال آن بوصفی که شایسته جلال عظمت و کبریای اوست در حقیقت
الها اخری برای خود اخذ نموده که در وصف کینونیتش ناقص است بعد از آن
فرماید و قضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه اشاره بر توحید عبادتست
از آن پس فرماید و بالوالدین احسانا اشاره بر نبوت و ولایتست
چرا که والدینی که خداوند عالم مقارن توحید عبادت خود ذکر

فرماید

فرماید و وصف کند باینکه ایشان مربیان هستند جز نبی و ولی علیهما السلام نشاید بود بدلیل اینکه فرموده اند انا و علی ابوا هذه الامة پس اشاره کرده است بر نبوة و ولایت و آنچیزیکه متعلقست بآنها از قبیل صفات و احکام و مضافات و منسوبات آنها بعد از آن فرموده اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما الی قوله و لا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا کل ذلک کان سیئه عند ربک مکروها و جمیع این آیات بینات در علم اخلاق و تزکیه نفس از حکمت است و احکام شرعیه نیز چنانکه بادنی تأملی ظاهر میگردد خارج از حکمت نیست پس بعد از بیان معرفة الله و صفات و اسما و افعال و آثار و نبی و ولی و تهذیب نفس فرماید ذلک مما اوحی الیک ربک من الحکمة و بر اصول خمسه نیز که عبارتست از توحید و عدل و نبوة و امامت و معاد حکمت اطلاق کرده اند چنانکه خداوند عالم فرماید و لقد آتینا لقمان الحکمة ان اشکر لی و لوالدیک و الی المصیر که شکر خدا اشاره بر توحید و عدلست و والدین عبارت از نبی و ولی است و الی المصیر عبارت از معاد است آیا بحث و گفتگو در این مواد که خلقت عالم برای دانستن آنهاست چه جای ملامت و چه موجب خصومتست و ما تنقموا منا الا ان آمنا بآیات ربنا لما جائتنا ربنا افرغ علینا صبرا و توفنا مسلمین پس اگر بعضی برخلاف طریقه مستقیمه در حکمت غلو نموده اند و باعث اعراض و اکراه شما اینست در اینصورت از جمیع علوم اعراض باید نمود بجهة اینکه نیست علمی مگر اینکه اهل باطل در آن تکلم نموده اند خصوصا علم فقه که علم

احکام شرعیه فرعیه بیشتر اهل باطل در این علم بدعت گذاشته اند
از قبیل قیاس و رای و استحسان و سایر امور مخترعه با وجود این
هرگز ندیدیم که شما از آن علم اعراض نمایید و انکار و کراهی داشته
باشید و اگر گویید که بحث و اشتغال شما در علم فقه بجهة تمیز حق از باطل
و تشخیص غث از سمین است همین دلیل را بعینه ما در حکمت جاری می کنیم
که بجهة تمیز حق و باطل و تشخیص غث و سمین و فهم صحت و سقم در حکمت
خوض نمودن واجب است پس بچه دلیل بحث و اشتغال در حکمت را انکار
مینمایید و در علوم دیگر جایز میدانید فما لکم کیف تحکمون در جواب
گفتند که بحث و خوض در حکمت امر عظیمی است و خطا نمودن در آن
باعث خلود جهنم میشود و در علوم دیگر خطا نمودن باعث خلود نار نیست
گفتم یا سبحان الله چون شما در حکمت خوض و غور نکرده اید چه میدانید
حق و باطل آنرا و نیک و بد عقاید اهل حکمت را چه شناسید غالبا
اتفاق می افتد که شخص در کفر و زندقه بوده باشد و گمان کند که اهل
توحید است و در این حالت با تزلزل و ضعف قلبی که دارد بر هر شبهه
از شبهات میل مینماید و قول امیر المؤمنین علیه السلام صادق بحالش
می آید که فرماید همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح و قول خدا تعالی
و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب
مسندة یحسبون کل صیحة علیهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله انی
یوفکون پس چون قلبی را بصیرتی نباشد و دلیل و بینه ساطعه و نور
سراج لامعه نداشته باشد در دفع شبهها وارده مطمئن و متمکن نمیگردد
و توارد شکوک و حصول شبهات را تا چنین قلب را امن از [illegible] ندارد

تا وقتیکه آدمی را از عقیده حق بیرون می آرد چنانکه از همین عالم منکر
سؤال نموده بودند از وجه تناقض که فیما بین فقره دعاست یا من هو
قبل کل شیء و یا من هو بعد کل شیء با ضروری دین که باید جنت و نار را
مادام ملک الله ابد الابدین لا نفاد لهما ولا اضمحلال باقی دانست
در صورتیکه جنت و نار را آخر و فنائی قایل نباشیم چگونه خدا تعالی
باقی بعد فناء کل شیء میتوانیم گفت در جواب گفته بود که آنچه از قواعد
لغویه استنباط میشود ما من عام الا وقد خص یعنی حکم عامی نیست
که تخصیص نیابد در اینصورت رفع تناقض اینطور میشود که خدا بعد
از جمیع اشیاست مگر جنت و نار نظر کن براین قول باطل و جواب
قایل اگر اینعالم خوض کرده میبود در معرفة الله چنانکه خداوند
سبحانه امر و تکلیف فرموده است او معرفت توحید میداشت و اثر از
تفرید و تجرید را میدانست البته می فهمید که خداوند جل شانه را
احوال متفاوت و متغیر نیست و او را جهتی نیست وجهه قبلیت
او عین بعدیت اوست و او قبل است در عین بعد بودنش و اول است
در عین آخر بودنش و نزدیک است در عین دوریش و نسب و اضافات
با او راه ندارد و مختلف نمیشود حالات او و متغیر نمیشود صفات او
و متفاوت نیست نسبتا و قبل از خلق و بعد از خلق و امکان
در جنب قدیم مذکور نیست سبحانه و تعالی عما یصفون علوا
کبیرا و اگر آنعالم بصیرت و خبر از قول صادق علیه السلام داشت
که ثقة الاسلام روایت کرده که فرماید ان الله خلو من خلقه و خلقه
خلو منه و اگر آگاه بود از آنچه صدوق علیه الرحمه در توحید از خطبه

رضا علیه السلام نقل کنند که در مجلس مامون فرمود کلما فی المخلوق
یمتنع فی خالقه هرگز امثال این لغو و اباطیل که منشاش ضعف اعتقاد
و بیخبری از معرفة الله است از او صادر نشد و میدانست که غفلت
و تهاون باعث افتادن بر چنین مهالک است و هم چنین سؤال کردند
از عالمی دیگر که ادعا علم و دانست داشت که رسول صلی الله علیه و آله
هنگام شب معراج فرمود چگونه نماز ظهر را ادا نمود و نماز ظهر باید در
وقت بودن شمس در نصف النهار ادا نمود بعد از بهت و تحیر و نظر
و تفکر بسیار جواب داد که جناب رسول الله صلی الله علیه و آله قضا
نماز ظهر را ادا فرمودند سائل پرسید چگونه ترک نمود نماز رسول
الله صلی الله علیه و آله ما قضا کرد گفت که نماز قضای شخص دیگر را
آنحضرت نیابةً ادا فرمودند ببینید اینچنین عالم بمعرفت که بچه حد
از معرفة الله و کیفیت آثار خلقت و بی بهره است که برای خود روا
نمیدارد که بگوید نمیدانم و نفس خود بچنین مهالک می اندازد و این
گونه جوابهای رکیک باطل میگوید هم چنین بعض علما در بعض تصانیف
خود ذکر کرده اند که ان الله لیس بمکان و الا لمازج القاذورات یعنی خدا را
مکانی نیست و گرنه لازم می آید که با قاذورات ممازج باشد چرا اگر
خدا را مکان می بود می بایست که هیچ مکانی از او خالی نباشد
و لازم می آمد که العیاذ بالله قاذورات نیز از خدا خالی نباشد چون
این امتزاج صحیح نیست پس خدا را مکانی نیست این کلام صریح است
در جسمیت چرا که امتزاج صفت اجسام است بالجمله از این نوع لغو و
اباطیل بسیار است که بجهة غور نکردن در معرفة الله و معارف دانشمند

خود از اشتغال باین علوم از بعضی صادر میشود و همیشه متحیر بوده و
جاهل و مبهوت و کاهل و در امثال این شکوک و شبهات که وارد
میشوند جواب میدهند که ما را معرفت عوام و معرفت اجمالیه
کافی است و خوض و تعمق در تفاصیل معرفة الله و گفتگو از
اینگونه مسایل جایز نیست من در جواب ایشان گفتم بلی اگر معرفت اجمالیه
صحیح باشد بحیثیتی که هرگاه بمقام تفصیل آن درآید متزلزل و
متغیر نشود همین قدر کفایت میکند که صاحب این معرفت مسلمی
از مسلمین و مومنی است از مومنین ولکن علما و فقها و رؤسای اسلام
عموما متفق اند بر اینکه عالم را واجب است که بتفاصیل علم و حکمت و کلام
و معرفت حقایق اشیاء و تفاصیل شبهات و راه شبهاتی که وارد میشود
معرفت و وقوف داشته باشد تا قادر بوده باشد بر دفع آن شکوک
و شبهات و مفاسد خیالات که اهل اسلام را رو میدهد و مکاید
و تلبیسات ابلیس را بداند و از مواقع شبهات آگاه باشد چرا که ابلیس را
در ایراد شبهات جهات بیشمار است و منحصر بر جهتی نیست که عالم
سد آن نماید بلکه بانحاء مختلفه و علوم غریبه راه اغوا و اضلال
برای ابلیس هست گاهی از علم هندسه و گاهی از علم طلسمات و نیرنجات
و علم حروف و غیر این علوم پس لابد است که عالم حکیم کامل جامع بوده
باشد و این جهات متفرقه و مواقع مختلفه را بداند و او را بصیرت و قوتی
باشد که در دفع هیچیک از این شبهات و بر ابطال شکوک اهل تصوف
عاجز نباشد
و رفع حجتهای که در دین قویم درد عظیم و حجاب عظمی است قادر بوده
باشد پس تحصیل این مقام واجب کفاییست و واجب کفایی آن است

که جمیع مکلفین بر آن مکلف بوده باشند تا وقتی که یکی از آنها بدان قیام
نمایند تا از دیگران ساقط گردد پس بر جمیع مکلفین واجبست که بذل
وجهد وسعی در تحصیل حکمت وکلام ومعارف الهیه بقدر کفایت
بعمل آورند وخلق کثیری اشتغال ورزند تا اینکه یک فرد و نفر از ایشان
بمرتبه کمال رسد چنانکه حجت خدا باو قائم تواند بود و بر خلق خدا تا
اتمام ظاهر تواند شد بنا بر این علم حکمت نیز از قبیل فقه است که آنرا واجب
کفائی دانسته قول حلبیین را که بر وجوب عینی آن قائلند رد نموده اند
و بر تقلید اکتفا کرده اند پس بچه دلیل بحث و تشاغل در یکی از این دو
واجب کفائیرا واجب کرده بحث و اشتغال واجب کفائی دیگر را منع
میکنید با اینکه متفق هستید که هر دو واجب کفائی هستند و گفته اید
که معرفت اجمالیه چنانکه در اصول دین کافیست همچنان تقلید در
فروع کفایت میکند پس چرا بر خلق لازم دانسته اید که در تحصیل فروع
بحث و خوض نمایند و از تحصیل معارف الهیه و عقاید اصولیه احتراز
کنند آیا بحث و تشاغل در فروع لازمست و در اصول نیست ان هذه
الا قسمة ضیزی مثل مشهور زیادة الفرع علی الاصل در این ماده مشهود
میشود و مادامیکه اصل ثابت حاصل نشد چگونه فروع بر آن متفرع می گردد
ثبت العرش ثم انقش قطع نظر از اینها ما نیز مثل بعض حکمیین در معارف
الهیه وحقایق ربانیه و معرفت افعال و آثار و اسماء و صفات و معرفت
نبوة و ولایت بمحض دلالت عقل اعم از اینکه مطابق شرع باشد یا نباشد
تکلم نمی کنیم اگرچه در نظر شما نیز همین قدر کافیست و بحمد الله تعالی ما این
طریقه را پیش نهاد خود نکرده سالک این مسالک نبوده ایم بلکه

رعایت میکنیم اوّلاً دلالت عقل را ثانیا ملاحظه مینمائیم دلالت آیات
محکماترا بر آنچه عقل بر آن دلالت دارد ثالثا نظر میکنیم بر دلالت سنّت
سنّیّه با آنچه آیات محکمات مطابقة الدلالة بالعقل بر آن دالّ است
رابعا ملاحظه مینمائیم بقاعده مذهب و مقابله آن با این دلالت ثلاث
هرگاه این سه دلالت مخالف قاعده مذهب بوده باشد آنها را ترك میکنیم بدلیل
اینکه مذهب اقوی و ثابت تر میدانیم خامسا پس از ملاحظه اینها
نظر میکنیم آیاتیرا که در آفاق و انفس هویدا است بدلیل قول خدا تعالی
سَنُرِیهِم آیاتِنا فِی الآفاقِ وَفی اَنفُسِهِم حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُم اَنَّهُ الحَقُّ و بعد از
همه این ملاحظه‌ها حکم بر حقیّت آن مسئله و قطعیّة آن می کنیم چرا
که میزانی غیر این وجوه خدا سبحانه و تعالی برای ما قرار نداده و وقتیکه همه این
وجوه در مسئله تطابق نمودند آیا لازم می آید که او را حق ندانیم یا خداوند
عالم را معوّج و مضلّ خوانیم حاشا ثمّ حاشا پس زمانیکه در معارف و
عقاید بملاحظه این وجوه سخن گوئیم از کدامین ضلالت و محذور
بترسیم و چرا حقّ واضح و طریق لایحرا ترك کنیم فماذا بعد الحقّ الّا الضلال
أتأمرنا أن نترك الحقّ پس جواب دادند که بحثی در این نداریم که تو از آنمقوله
ند رئیس و متکلّم مبتنی ولی اعتراض که داریم این است که تو مسلك شیخ را
سالك و علوم او را حامل و ما لکی گفتیم طریق و مسلك او چه عیب
و قصوری دارد آیا علمای اسلام که مدار نقض و ابرام با آنها بود بر جلالت
و وثاقت و فضل واسع و نور ساطع و علم غزیر او شاهد و قایل نبودند
و در تصدیق او از جمیع علمای شیعه اجماع منعقد نشد پس اگر
پیروی او کنم و شهادت این علمای اعلام را در حقّ او بپذیرم کدامین

محذور بر من لازم می آید قطع نظر از اینکه خود نیز بمحض طلب هدایت و احتراز
از ضلالت و غوایت بذل جهد وافی در تفحص حال او کردم و حال
آنکه منظوری بجز طلب رضای حق و جستجوی صراط مستقیم و نهج قویم
نداشتم و طامع منافع و جامع زخارف دنیای دنی نبودم و از آنجناب
شبها و روزها که در سفر و حضر معاشر و مسافر بودم هیچ چیز از آن
مقوله منتفع نشدم و ندیدم که از آنجناب بجز عجایب آثار و نوادر
اخبار علماً و عملاً آشکار شود و دلایل واضحات و براهین لایحات
در حقیقت و وثاقت آنجناب از جانب رب الارباب و ائمه سادات
علیهم السلام نیز بر من ظاهر گردید با این احوال چه باعث شده که از طریقه
او عدول کنم و شهادت علمای اعلام و فضلای فخام را در حق او مقبول
ندارم از دو حال خالی نیست یا من مقلد تابعم یا محقق عالم در صورت
اولی آنست که جمیع علمای اسلام را با وجود جلالت قدر و غزارت علم
و ریاست عامه و سلطنت حقه ایشان مقلد و تابع شوم نه شخص
واحد را که بر این علوم عالم و از این رسوم واقف نیست و در طریقه
چنین عالمی قدم نزده و بر اصطلاحات و معرفت هم نرسانیده
پس کدام نیز اعتراض چنین کسی بر من وارد است که هیچ چیز از این علوم
آگاه نیست اگرچه در علم فقه کسی بصیر بوده باشد و حال آنکه پدر
مرحومش تغمده الله برحمته بغایت نصیر و بمواقع احتیاطات اعلم و افقه
و اورع از او بود با وجود این از فهم کلام اینعالم ربانی بعجز خود معترف
آمد پس تقلید اینعلمای اعلام از تقلید شخص واحد اولی و احری است
و تبعیت فضلای فخام از تقلید عوام کالانعام اشباه بهائم بهتر است

ودر صورت ثانی که خود محقق بصیر بوده باشم ومکلف بفهم خود باشم
از فهم خود شماها را آگاه سازم که من محبت آنجناب را در ضمیر خود ذخیره
کرده ومتابعت او را بر خود لازم شمرده‌ام تا روزیکه یوم افتقار من است
بر خدا وبس واز خدا مسئلت میکنم که مرا با او محشور فرماید وبکرامت او
وشفاعت نبی او محمد مصطفی صلی الله علیه واله مرا بر من نصیب کند
پس هرگاه دلیل وبرهانی غیر آنچه من گفتم در پیش خود دارید که بسبب آن
از طریقهٔ آنجناب عدول باید نمود هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین
جواب دادند که این علما مطلع شدند بر آنچه ما نمی‌فهمیم وبر آنها ظاهر شد
آنچه بر ما ظاهر نمیشود وطور اقوال گذشتگان مکلف نیستیم گفتم که این
کلام شما بعینه مثل قول گذشتگان پیشین است که بریدهٔ اسلمی از
ایشان پرسید که رسول صلی الله علیه واله علی ابن ابیطالب علیه
السلام را بخلافت نصب فرمود چه باعث شد که شما از فرمودهٔ او نکول
و بر این در مخالفه عدول نمودید گفتند که ما حاضر بودیم ولو غایب الشاهد
یری ما لا یراه الغایب وحال آنکه بخدا سوگند میخورم که همین عبارات
که اینها ادعا مینمایند ودر معانی آن مزخرفاتی چند ذکر میکنند پیش
از آنکه آنجناب علی الله مقامه از احسا بیرون آیند ومتوجه عجم شوند
در رسایل وکتب شان مذکور ومسطور وکتب شان بحمد الله مشهور
بود واین عبارات وامثال آنها بنظر همه علما مکرر رسید وقطع نظر
از اینکه ذکر کردیم که اینعلما یکبار جمیع این عبارات را ملاحظه نمودند ودر
آنها دلیلی نیافتند بد آنچه اینها نسبت میدهند از مزخرفات وترهات
میگوئیم که علما فرقهٔ محقه ورؤسا اسلام قبل از جناب سید مهدی مفتی

الکلمه و مطابق القول بودند بر جلالت مقام و وثاقت کلام آنجناب
و منکری در میان نبود و جناب رسول الله صلی الله علیه و آله
فرماید لا تزال طائفة من امتی علی الحق حتی تقوم الساعة یعنی گروهی از امت
من در امری که اتفاق نمودند بجز حق نخواهد بود تا وقتیکه قیامت
برپا شود پس در جلالت شان آنجناب اتفاق علما لامحاله بر حق بوده
بر باطل و الا بر حق سبحانه و تعالی واجب میشد که فساد احوال و بطلان
اقوال او را بر علما مکشوف و ظاهر سازد تا علمای اسلام بر باطل اتفاق
نکرده باشند و بر فرض تسلیم اگرچه محالیست سلمنا که جمیع علمای شیعه
که مدار اسلام بر آنهاست در باطلی متفق شده باشند از ایشان
پرسیدم که چه خبر است آنچیزیکه از عقاید آنجناب فاسد و از قولش
باطل داشته اند گفتند چهار عبارتست در چهار مطلب از آنجمله
عبارتیست در ذکر معراج که دلالت میکند بر اینکه نبی صلی الله
علیه و آله هر عنصریرا از عناصر وجودش در مکان آن عنصر
بینداخت عنصر ناریرا در کرهٔ نار و هوائیرا در کرهٔ آن و مائی و ترابیرا
در کرهٔ هر یك از آنها با اینکه ضروری مذهب صعود آنحضرتست با جسم
او و از آنجمله عبارتیست در معاد دلالت میکند بر اینکه عناصر بدن
هر یکی بمرکز خود ملحق میشود و دیگر عود نمیکند با اینکه ضروری اسلام
قایل بودنست بر عود بدن جسمانی و از آنجمله عبارتیست در علم دلالت
میکند بر اینکه خداوند سبحانه را دو علمست علم حادث و علم قدیم
و شك نیست در اینکه حادث نبود و بعد موجود شد پس لازم آید علم
خدا متجدد حادث بوده وقتی باشد که خدا در آن وقت عالم نبوده باشد

واز آنجمله عبارتیست که دلالت میکند بر اینکه امام علیه السلام علت فاعلی
اشیا است ودر اینصورت لازم می آید مستقل بودن امام در فعل
واحداث وایجاد یا اینکه امر ایجاد بر او مفوض شده باشد وبنا بضروری
اسلام هر دو باطلست پس شیخ در این چهار مسئله با ضروری اسلام
مخالفت کرده است لهذا صحیح نیست متابعت او وجایز نیست رجوع بسوی
او واز اینجهت است که ما ترا از متابعت ونشر مطالب او نهی میکنیم در
جواب ایشان گفتیم آیا همین عبارتها نبود که در وقت حیات آنجناب نیز
انکار کردید وآنجناب خود نیز صحت این عبارتها را بنا بر معنی که شما کرده اید
انکار کرد واز شما خواهش نمود که این عبارتها را نزد من حاضر آرید تا آنها را
بر شما بفهمانم وتفسیر قول خود را بر شما بگویم آیا شما نبودید که قول او را
قبول نکرده در انکار خود اصرار کردید آیا چه حجتی بر شما باقی گذاشت
وچگونه معارضه میکنید با نص ونمیدانید که علما را اصطلاحاتی است
که فهمیده نمیشود مگر از طریقه آنها لا مشاحة فی الاصطلاح ونمیدانید
که کلام را اجرا میکنند با وجوه چند از اقسام مجازات واستعارات
وتشبیهات وکنایات واقسام اصطلاحات واجراء کلام از قبیل ایاک
اعنی واسمعی یا جاره وحضرت صادق علیه السلام فرماید انی لأتکلم
بکلمة وارید منها احدی وسبعین وجها لی لکل منها المخرج وانسان
کلام خود را بهر نحویکه بخواهد منصرف مجازا نماید وتکذیب کرده نمیشود چنانکه
ابرهیم علیه السلم نظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم وحال آنکه سقیم نبود
ودروغ هم نگفت ونیز حضرت ابرهیم گفت بل فعله کبیرهم وحال آنکه
خودش بتانرا شکسته بود ودروغ نیز نگفت پس وقتیکه کلام این احتمالات را

داشته باشد چگونه میتوان حکم نمود از عبارت با وجود اجماع مسلمین
و ضرورت مذهب و دین و نص کتاب مبین که لا عبرة بالکتابة و
بالعبارة بلکه صریح قول ظاهر اعتبار دارد که احتمال خلاف مراد
عرفا نبوده باشد اما وقتی که در حق متکلمی احتمال این دهند که از کلام
خلاف ظاهر را اراده کرده و خودش نیز چنین ادعا نماید که مرادش
خلاف ظاهر است واجب می آید که او را مصدق دانند و با او مخالفت
ننمایند چرا که او خود بر مراد و مقصود خویش اعرف و ابصر است تا چه
رسد بر عبارت چنانکه مکررا گفته شد که اجماع مسلمین منعقد بر
اینست که کتابت مناط اعتبار نیست در وقتیکه کاتب بخلاف آن
تصریح نماید پس چه برهانی اقامه میکنید و کدام دلیل شما این احتجاجها
بر هم میزند و چه حجت و بیان ذکر میکنید در روز محشر و فزع اکبر وقتی
که سؤال کند از شما خدا و رسولش و چه میگوئید وقتیکه رسول صلی
الله علیه و آله که چرا مرتکب خلاف شده اید و حال آنکه شما اهل آخر
الامم بوده اید و چه میگوئید در جواب امیر المؤمنین علیه السلام وقتیکه
از شما بپرسد در روز یکه او حامل اللواست که آللهُ اَذِنَ لَکُمْ اَمْ عَلَی اللهِ
تَفْتَرُونَ و یا قَوْمِ اتَّقُوا اللهَ وَقَدِّمُوا مَنْ قَدَّمَهُ اللهُ خُذُوا عَمَّنْ عَلَّمَهُ اللهُ
وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ بَقِيَّةُ اللهِ
خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ
عَنِ السَّبِيلِ وَتَحْسَبُونَ اَنَّكُمْ مُهْتَدُونَ بالجمله این کلام و بیان تمام ایشان را
سودی نبخشید و اصرار نمودند در انکاری که بودند اصراری که نه
از روی بصیرت و علم و فهم و خبرت بود ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللهِ

سؤال کند

ویتبع

وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ از آن پس اجماع کردند و مجمعی ساختند و روز
جمعه اول شهر رجب مجلسی منعقد نمودند و خلق بسیاری چندین
هزار نفر در آنجا جمع شدند که احدی از ایشان مرا مصدق نبود و مرا
در چنان یوم صعب بچنان مجلس عظیم احضار نمودند رؤسای ایشان
گروه گروه بآن محضر جمع میگردیدند و من در آن میان واحد فرید
بودم وَجَاءَ الْقَوْمُ يُهْرَعُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا یکی از آنقوم در همان
مجلس بگوش من گفت إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ
و حال آنکه مرا از آن ورطه مجال خروج نبود و آنقوم با اسلحه و آلات
حرب بمن پیچیده بودند و مرا احاطه نمودند چنانکه در حضور امام
عصر بجهاد اقدام کنند پس چون قرار و آرام گرفته نشستند از ایشان
سؤال نمودم که سبب این اجتماع و باعث این غوغا چیست آیا از من خلاف شرعی
و غیر دیده و شنیده اید یا منافی دین و مذهبی سر زده است اگر برای
اثبات آن اجتماع نموده اید تا حد شرعی بمن جاری نمایید گفتند نه
گفتم پس باعث غوغا و اجتماع چیست گفتند میخواهیم بعض عبارات
شیخ را از تو بپرسیم و کفر آنرا بر تو ثابت کنیم گفتم چرا در روز اول که خودش
از شما خواهش نمود این سؤال را نکردید تا بر شما بیان کند حال که
چندین فضایح و شنایع اظهار ساخته گوشهای مردم را از لغو و
باطل پر نموده اید و آنجناب از دنیا انتقال یافته و حضور ندارد
که مکنون قلب خود را بر شما بیان کند باین مقام آمده اید آلْآنَ وَ
قَدْ عَصَيْتُمْ قَبْلُ با ضلالت دیگری چه ضرری باحوال شما دارد اگر
شما هدایت یافته اید گفتند ناچار باین عبارات تنها نظر باید کرد و ایراد

ما را جواب باید گفت گفتم اهل باطل از گذشتگان بسیار بودند آباد
عبارات ایشان هم چنین رفتار نمودید که در این مقام اصرار میکنند
گفتند در اینجا آنست که شیخ احمد تابع و معتقد ملا و باینجهت بضلالت
می افتند گفتم هم چنین گذشتگان تابعین و معتقدین و مریدین بودند
که باعتقاد باطل مقتدای خود معتقد و مقالات و عقاید باطله ایشان را
مشتهر مینمودند اگر شما از احوال آنها معرفتی نیست من با شما نیم و
بعبارات ایشان و کتبهم بر شما معرفی کنم آیا آنها را احضار کرده فساد اعتقادشان را
ثابت گردید یا بعبارات شیخ مرحوم و اتباع آن پرداخته اید گفتند ترا از
بیان این عبارات چاره نیست گفتم انا لله و انا الیه راجعون بناو رید
آنچه دارید پس عباراتی که سابقا که مضمون آنها گفته شد اظهار نمودند
و حال آنکه من این عبارتها را قبل بر این شرح و مضامین آنها را توضیح و
تفسیر کرده بودم و اینها عباراتیست که مطابق ضروری اسلام و مدلولات کتاب
و سنت است و آن رساله را بکشف الحق مسمی نموده ام و در آن رساله جمیع
مقالات ایشان و صاحب حجة را برهانی فرونگذاشته ام و آن رساله کالشمس
فی رابعة النهار اشتهار دارد بلکه بلدی نیست که از آن خالی باشد پس
این رساله با آن بیان تام وافی و شرح عام شافی ایشان را سود نکرد عباراتی
از آن شیخ بزرگوار اظهار کردند که صورتش این است ان الجسد العنصری
لا یعود از من پرسیدند که این عبارت کفر است یا نه گفتم بنا بر آنچه من از این
عبارت می فهمم خدا را گواه میگیرم که در این عبارت کفر و زندقه نیست
ولکن شما بحسب لغت بنا بر گفته صاحب قاموس و صحاح و مجمع البحرین
غیر اصطلاحی که نزد حکما متداولست معنی اخر دهید که جسد را

ذکر کرده اند کفتند نمیدانیم کفتم سبحان الله چون شما معنی جسد را نمی
دانید و از اطلاقات اهل لغت آگاه نیستید چگونه اینعبارت ترا
بلکه جسد را معنی بوده باشد که اگر بعود آن قایل شوید کفر کفته
باشید کفتند مقصود ما فهم عوامست کفتم اهل لغت کجا و فهم
عوام کجا دوباره مکرر کردید که منظور ما فهم عوام و فهم حضار است
واحدی از ایشان تصدیق تو و امداد من نکرد و نکفت که فهم عوام را در
چنین مقام چه مدخلیت و اگر هر چیزی که عوام فهم آن نکنند کفر بوده
باشد لازم می آید که جمیع کتب علما باطل باشد و دیگر شکی نیست
که بقال و حطاب عبارت شرح لمعه را نمی فهمند و مسئله امر بین الامرین
نمیدانند و نمی فهمند که امر بشیء نهی از ضد خاص یا عام میکند
آیا در اینصورت میتوانند که حکم ببطلان این مسایل نمایند فهذا اخرق
الشیع علی الراقع پس چون قلت انصاف و شدت جور و اعتساف
ایشانرا ملاحظه نمودم کفتم چه تکلیفی بر من دارید کفتند میخواهیم که تو
بنویسی که اینعبارات کفر است پس نوشتم که اینعبارات در صورتیکه
بنائی نداشته باشند و مقدم و موخری نداشته باشند و اگر
از اول یا وسط یا آخر آنها چیزی حذف نشده باشد بر حسب فهم عوام
الناس کفر است چنانکه قول تعالی ید الله مغلولة و وجوه یومئذ ناظرة
الی ربها ناظرة و شکی نیست در اینکه اینها و امثال اینها بحسب فهم
عوام کفر است چرا که خدا را دست و رو نیست و عبارات دیگر
اظهار کردند که بعض آنها محرف بود و بعض دیگر را نتوانسته بودند
صحیح بخوانند و مقصود شان این بود که من صحیح آنرا بنویسم پس چنین نوشتم

ایشان

که مرجع قول آنست که اینکلام متشابه تفسیر شد از گوینده اش باید پرسید
چنانکه آیات قرآنیه واخبار نبویه والولائیه نیز بهمین صورتست
ولا العتبا دربا لقرطاس بالجمله چون از من مایوس شدند و بمراد
خود نرسیدند والحمد لله عاجز ماندند زانکه حرفی از اباطیل خود
برمن ثابت کنند پس گفتند ما میخواهیم که تو اجتهاد خودرا نزد ما
ثابت کنی چون کلام ایشان باینمقام کشید صاحب مجلس گفت
قد تبین الرشد من الغی شماها بابطال در فساد عقیده ومخالفت
او باضرورات دین محاجه میکردید حال که صفای اعتقاد او برما ثابت
شد میخواهید اجتهاد خودرا برشما ثابت نماید پس اگر در اثبات اجتهاد
اجلاس واحضار ناس واجبست شماها که دعوی اجتهاد میکنید در
کدامین محضر وکدام اجلاس ثابت نموده اید تا ما هم فلانی را احضار کنیم
که با شماها نشسته اجتهاد خودرا ثابت کند معلوم است قصد
شماها غیر راه خدا است پس در آنحالت اذان ظهر خوانده شد و
نماز برخواستیم ومجلس متفرق شد فغلبوا هنالک وانقلبوا صاغرین
والحمد لله رب العالمین واز بس عناد و قلت انصاف اهل آن مجلس
روسای آنها جمیعا پامال صروف زمان شده اند مگر یکی که آنهم
داخل اتباع واذناب بود وقابلیت سؤال وجواب ومکالمه وخطاب
نداشت وبآنها هم اکتفا نکرده نوایر فتنه وفساد را مشتعل مینمودند
وخداوند سبحانه فساد آنها را دفع مینمود کلما اوقدوا نارا للحرب
اطفاها الله ویسعون فی الارض فسادا والله لا یحب المفسدین
بعد از آن دفعه دیگر خلف ابصحن مبارک حضرت عباس خواندند

حال الحمد لله باقی نیست

و علما بر داشتند و اجامر و اوباش را جمع نمودند که مرا اخراج بلد نمایند بی آنکه جرمی داشته باشم و تقصیری از من صادر شده باشد با اینکه خداوند عالم مکر آنها را کالوکیر خود شان نمود و از رسیدن بمقصود خود محروم و خائب و خاسر ماندند بالجمله ازین قبیل افعال و اعمال ایشان بسیار است که اوقات کرامی تر از اینست که صرف ذکر آنها شود اولی آنکه از ذکر این مزخرفات و ترهات بکذریم و از شنایع اعمال ایشان زیاده براین نشمریم والله المستعان وعلیه التکلان بعد از آنکه خطبا [نوشتیم]
و امر اعجب اشنع قصهٔ اهل نجف بود که سابقا بر سید مهدی و اتباعش ملامت و اعتراض میکردند و میکفتند که در شریعت احمدیه و طریقهٔ محمدیه صلوات الله علیه جاری نشده است که بمحض ملاحظهٔ بعض عباراتی که صاحبش ادعا میکند مرادش غیر آنچه نیست که از ظاهر آن عبارت معلوم میشود چنین فتنهٔ عظیم و فساد وخیم بمیان مردم بیندازید و شکی در این نیست که هر متکلم از کلام خودش هر مرادی که اراده نماید مصدق است و عبارت و کتابت را اثری نیست مکر در وقتیکه قراین دلالت کند براینکه مراد متکلم همان مفهوم ظاهر است والا جایز نیست که بر ظاهر تعویل کرده شود خاصه وقتی که قایل آن تصریح کند بر مراد خودش و انکار نماید آنچه را که غیر از کلامش منفهم میشود خصوصا جائی که غیر چنان کسی باشد که اهلیت بر فهم مراد آن نداشته باشد بالجمله محض رعایت بر حق ازین قبیل بر مخالفین ما طعن و دق داشتند بلکه بعض اوقات جناب سید مهدی را بر هیجان سود انسبت میدادند تا اینکه کردید آنچه کردید کارها که من ذکر نمیکنم فظن شرا ولا تسئل عن الخبر

آن اوقات رساله در علم اخلاق و تهذیب نفس و بعض اوصافی که عبد
مومن را سزاوار است در اقوال و حرکات و سایر احوال با آنها متصف
بوده باشد من تصنیف کرده بودم بدست ایشان افتاده بود و در آن
رساله عبارتی یافتند که آن اینست واعرض عن کتب لقوم لاستعمال العامة
العمیاء و چونکه این عبارت را دیدند نفیر و صفیر و شهیق و زفیر بر
کشیدند و از این عبارت چنان فهمیدند که من اجتهاد و تقلید
و کتاب و سنت را انکار مینمایم و طریقه مجتهدین را باطل میدانم و
مذهب تازه اختراع کرده ام بهمین عبارت را دستاویز فساد کرده
میان مردم شایع نمودند و قلوب ناس را مشتبه و التباس انداختند
تا اینکه قلوب مردم مشوش و بباطل مایل شد با وجود اینکه یکماه
قبل از این مفسده در مشهد حسین علیه السلام با آنها کمال لطف
و محبت نشستیم و با نهایت انس و مودت برخواستیم از آن پس که مراجعت
نجف اشرف نمودند در موسم زیارت مولود این عمل را کردند بعد از آن
مکتوبی باو نوشتم و اشاره کردم بر اینکه او سابقا آنکسی که پیش
از او منکر بود منع میکرد و حال خود باینحالت رجوع نموده است
و هیچ جوابی نفرستاد و بالکلیه اظهار اعراض و انکار کرد بعد از آن
من آن کلمات و سابق و لاحق آنها را شرحی نوشتم و مراد خود را بیان کردم
و ذکر کردم بطوریکه سبب وحشت او نشود و بیان کردم حقیقه عبارت
و شرح آنرا با حصر بحیثی لفظی از الفاظ اشاره التفاتی بر آن نکرده
ملاحظه و نظری نمود و جوابی بمن نداد و ندانستم که در این مقام کدام
قاعده را جاری کرد و بکدام شریعت عمل نمود مرا گاهی بباطل گمراه بودنم

هدایت و ارشاد ضال مسترشد بر او واجب بود و مبدا نیست احوال
مرا که از هیچ طوری امتناع نداشتم اگر مرا میخواست بهر جا که بود با نزد
من می آمد بهر جا که بودم بچه سبب صبر نکرد تا یکدیگر را ملاقات نموده
با هم مخالطه و مکالمه کنیم و بیان نماید فساد دیرا که در قول من یافته است
بعد از آن ببینند اگر در مقابل مرا عذری مقبول هست قبول نماید اگر
عذر موجهی نباشد کلام مرا رد کند چنانکه کلام سایر شاگردان خود را
میکند از آن پس که فساد قول و عدم انصاف مرا دانست اگر حرفی میزد
معذور بود ولی چنانکه گفتیم رفتار نکرد بلکه در نظر اول اظهار
اعراض نمود و قلوب سلیمه را امراض داخل نمود و امراض صاحبان اغراض را
منهیج شد و با من بکلی در انتساب نکرد و مکتوب مرا جواب ننوشت با اینکه حدیث
است ان رد الکتاب واجب کوجوب رد السلام و حال آنکه من مستنصح
و مسترشد بودم و حجت و بینه در انکار که کرد از او میخواستم و دلیل می طلبیدم
که چرا نسبت بکی در خصوص کسی شیوع داد که مکرر او مرا با نمان ثابت او
اقرار و اعتراف کرده بود و بمحض ملاحظه عبارتی که بهیچ قسم از اقسام ثلاثه
دلالات دلالت نداشت بر آنچه او میگفت چگونه اعتراف و اعتقادش
زوال یافت بر لیس البته در انکار دیگر از او سر زد حجه شرعیه و دلیل دینیه
الهیه نداشت و گرنه در حالتیکه من دلیل و حجه در انعمل از او خواستم
لازم بود که دلیل و بینه خود را بر من واضح و مبرهن نماید بالجمله پیش از آن
در انیم طلب توضیح و تصریح میکنم از آن پس که من عبارت او واضح کردم
و تفسیر و بیان نمودم و اشکالشرا التسهیل و اجمالشرا تفصیل دادم
و اعتقاد خود را ذکر کردم از قبیل اینکه من منکر اجتهاد و تقلید

کتاب وسنت نیستم وعلمای فرقه محقه را معتقدم واز او استدعای
مطالعه ونظری کردم که در نوشته من کما هو حقه تاملی کند دیدم که
جواب نفرستاد وبمقام مخاطبه ومکاتبه بر نیامد واصرار کردن
کاری که بود تابع هوای خود شد وبدون اینکه نظری بر رساله کند
خلق را باشتباه وحیرت انداخت ومردم بر هم افتادند ویکدیگر را
انکار وتکفیر وسب نمودند انه والله لظلم عظیم اگر نظری در نوشته
من میکرد ودانست که من محق بودم نه مبطل چرا بر خلق بیان نکرد
واشتباه خود را بر مردم اظهار ننمود وحال آنکه نقصی برای او نبود
ومعصوم هم نبود وبسا اموریکه بر فحول علما مشتبه میشود از آن
پس که برایشان واضح میشود صریحا از قول سابق عدول میکنند
وقول حق را اظهار وتصدیق مینمایند هم چنانکه همین طور رسم پدر
علامه اش بود اعلی الله مقامه لقد کان ممن لا یخافون فی الله لومة لائم
بسا در بعض اموریکه اشتباه برایش حاصل میگشت بعد از آن که
ومعلومش میشد که مشتبه است بمردم اظهار میکرد ودر محضر خواص
وعوام خلق را اعلام مینمود واین رسم آن مرحوم نزد اهل نجف معروف
ومشهور است کاش او نیز تاسی بر پدر مرحومش میکرد ومن یشابه ابه
فما ظلم هر گاه آنچه من در این رساله نوشته بودم در نظرش فاسد وباطل
آمد میبایست فی حد فساد ووجه خطا را بیان کند وبگوید که در فلان
فقره اشتباه بنوع رو داده است ودر چنین مقام سکوت وتاخیر بیان
واعراض از جواب صواب نبود واگر از سکوت ناگزیر بود چرا در دفعه
اول سکوت نکرد تا خود نیز آسوده باشد ودیگران از این آشفتگی

بیفتاد

نمیندارند و حال آنکه من میدیدم که در جواب من سکوت نمود و با من
بمقام مکالمه و مکاتبه بر نیامد و لکن خطوطش را ملاحظه میکردم
که بهر کس نازل و باطراف منتشر است اعم از اینکه کسی در حق من
سؤالی کند یا نکند چنانکه یکی از خطوطش که ببصره فرستاده بود بدست
من افتاد نوشته بود که من جایز نمیدانم در امری از امور دین اعم از اصول
و فروع احدی بر سید کاظم رجوع کند ندانستم از جانب خدا با این افعال
متناقضه مأمور بود که اطاعت کرد یا خدا از اینکارش نهی فرموده
بود و عصیان نمود یا مذهبی غیر مذهب خدا و رسولش پیدا کرده
اختراع نمود یا حرمت اولاد رسول صلی الله علیه و آله لازم ندید
که مراعات کند یا جناب رسول الله صلی الله علیه و آله مراعات
ذریه خود را چنین وصیت فرموده است بالجمله نمیدانم چه گویم السکوت
اَولیٰ وَالمُشتَکیٰ اِلَی اللهِ وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ از آن پس خطوط
و مکاتبتشان دایم در طیران بود و اصحاب و توابعشان شب
و روز در صدد آزار و اذیت اهل الله بر آمدند و ایشان با وجود
اینکه شرارت و آزار بعین خود را میدیدند و مطلع شدند ساکت
بودند و آنها را از اینعمل منع نمیکردند و عجبتر اینکه رفیقش میگفت
که از اینمقوله چیزی بر من ظاهر نشده است و لیکن او عالمی است حرفی
زده و حکمی کرده است من هم حکم او را امضا و تصدیق دارم
ببینید اینقول متناقض و کلام متنافر را چه حکومتی در میان
بود ~~در میان بود~~ و کی قواعد حکومت و حضور خصمین و مرافعه
جانبین و اقامه بینه بعمل آمد تا اینکه جناب شیخ حکم باشد و امضا کند

باطل از خطا هم

شیخ دیگر حکومت او را و حال آنکه او هرگز ادعای علم نکرد بلکه تا دم
واپسین و نفس آخرین که انفاسش منقطع و حواسش منخرع و احساسش
منعدم و اساسش منهدم شد ادعای اشتباه میکرد پس چون ظاهر
شد خطاء حاکم بالاجماع حکمیکه کرده است منقوض است و جهه
خطائی بزرگتر و فاحشتر از اینحکمی است که از آنها سرزد و اینجمله که بیان
کرده شد در محضر و مسمع و مجمع کل ناس واقعشد هرگاه انکار و
کتمان کنند قول باریتعالی بآنها صدق میکند که فرموده یعرفونه
کما یعرفون ابناءهم و ان فریقا منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون بعد
از آن زبان طعن مردم بجهة اینکار که کردند بسوی آنها دراز شد
وضیع و شریف اعالی و ادانی و محب و مبغض و مخالف و موالف عیب گوئی
آغاز نهادند که مشایخ در حق کسی حرف میزنند که در حضور ایشان
ظاهر نیست بی آنکه مسئله از او بپرسند و کلمه با او تکلم نمایند که شاید عذری
معقول داشته باشد یا با آنها موافق بوده باشد یا در صورت اشتباه
رجوع بقول آنها کند یا طرف بلاد بعیده مدتها در حق او چیزی نویسند
همچنین از اینمقوله گفتگوی خلق را در غیاب خود میشنیدند
و قبول نمیکردند چرا که یقین داشتند که اگر با من بمقام مکالمه برآیند
بازارشان کاسد و امرشان فاسد و حجتهای ایشان باطل و تدبیر ایشان
بیحاصل خواهد شد بالجمله تا دو سال گوشهای مردم از اینجهة پر و سا
و تغیر و کلام بر کردند و بهتند و سیند و سانیدند حتی بعض نوشتها
هند صورت کتابت آنها را نزد من فرستادند و نوشتند که ما
راضی بمرگ خود بودیم و نمی خواستیم آن کتاب را بشنویم و ببینیم که

مضمونش اینست که سید کاظم رشتی از دین و مذهب مسلمین خارج شده
و جمیع علما از او اعراض کرده اند و جمیع مؤمنین از تقلید او عدول
نموده اند و واجبست که شماها را نیز اعلام نمائیم که تقلید او جایز نیست
و اخذ مسئله از مسائل دینیه از او جایز نیست و هر کس مرتکب
اینکار شود خدا او را نخواهد بخشید و توبه اش را نخواهد پذیرفت
چنین مکتوبی نوشته و مهر علمائشان مختوم کرده ببعض رؤسای
هند فرستاده بودند آنها هم مضمون آنرا بمن نوشته حقیقت جوابرا
خواهش نمودند فی الحقیقه طبع من اقبال نکرد که درین باب جوابی
بنویسم و حال آنکه من والله از خلق اشتغال و اعراض داشتم و دانسته بودم
که نه کثرت و جمعیت خلق باعث عزت من است نه تفرق ایشان سبب
وحشت من و اگر خلق از من دست برمیداشتند هیچ نوع تحسری
نداشتم بالجمله از آن پس که باطراف عالم نوشتند و گوشها را پر کردند
بملاحظه اینکه مبادا مردم از اطرافشان پریشان شوند خواستند
در نظرها چنان جلوه دهند که ما با او مجالست و آمیزش هم نمودیم
و حقیقت کفر و فساد عقیده او بر ما واضح شد پس آنکه مقتضیات
وقت را بجای آرند چون هنگام زیارت غدیر رسید بقبر مطهر مولای
خود علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه عمل نمودم که با احمد بن
ابی نصر بزنطی وصیت فرمود که یا ابن ابی نصر اینما کنت فأت
قبر امیر المؤمنین علیه السلام یوم الغدیر پس بقصد زیارت عازم آستان
امیر المؤمنین روحی له الفداء شدم در روز دوم با آن آستان رسولی
از جانب شیخین نزد من آمد و در آنحالت که در قوس صعود نسبت بمن

اصغر مقدم بر اکبر بود رسول شیخ دیگر رسید که شیخ میخواهد
مجلسی با تو بنشیند تا با امر تو نظر کند و از حال تو آگاه شود رسول را
گفتم که شیخ را منظور از این اجتماع چیست آیا منظورش قطع فتنه و
رفع اختلافست یا زیاده بی فتنه و اشتداد فساد گفت منظور
رفع اختلاف و دفع فتنه است بعد از آن پرسیدم که من و او متفق
هستیم یا مختلف گفت مختلف گفتم پس در صورتیکه با هم نشستیم و
اختلافی که در میان بود مرتفع نشد مختلف نشستن و مختلف
برخاستن ثمری ندارد مگر تزاید جدال و تکثیر قیل و قال اگر این تکلیف را
در اول امر بمن میکرد با او می نشستم ولیکن حال بهیچ جهت از او دلم
بوی انصاف نمیشنود و خاطرم مطمئن نمیشود پس حکمی در میانه
باید قرار داد و تصدیق ورا چنانکه من مقبول و مسلم میدارم
او نیز مسلم دارد و من ورقه نوشته بمهر خود مختوم میکنم او نیز
مثل آنرا مرقوم و مختوم دارد هر دو ورقه را بآن مسلط میسپاریم
از آن پس با هم می نشینیم و آنگاه هر چه در افادهٔ من و تو حکم کند
مقبول و مسلم میداریم در اینصورت شاید مختلف با هم نشسته
و متفق و مؤتلف برخیزیم و نزاع و جدال از میانه برخیزد یا من تابع او
میشوم یا او تابع من اما حاکم احدی را از علمای عراق قبول ندارم بجهة اینکه
آنها متهم هستند بعضی بپاسداری من و بعضی بجانبداری شما
پس حاکمی غیر از اهل عراق قرار باید دادن و من بر شما تنگ نمیگیرم
و از شما طلب نمیکنم جز اینکه مقدور و میسر هست تا تو هم نکنید
که بنای من بر عذر آوردن و طفره زدن است در بیمان سال جمعی

از علمای بحرین و احسا و جزایر بزیارت آمده اند که از آنجمله شیخ عالم مجد
مسدد موید مولینا شیخ محمد آل عبد الجبار که عالمی است فاضل
و مجتهد حکیم و فقیه و متتبع و متدین و متواضع و مصنف صاحب
تصانیف مشهوره و رسایل و تالیفات کثیره و جناب سید جلیل
و عالم نبیل السید الطاهر سید حسین بن سید عبد القاهر البحرانی
که سیدی است عالم و زاهد صاحب ورع و تقوی و انصاف و مستقل
در احکام و از آنجمله جناب شیخ مجد و عالم موید مسدد شیخ احمد بن
شیخ خلف آل عصفور و امثال ایشان علمای اعیان و فضلای زمان در
چنین مشهد مقدس حاضرند و بقصد زیارت آمده اند متهم نیستند
نه نسبت بمن و نه بشما علمای مشهور و معروف و ثقات و متدین هستند
که غیر حق تکلم و جز صدق تصدیق نمیکنند و نسبت ایشان بمن
و شما مساویست بلکه اکر العیاذ بالله فرض اغماض و میل بطرفی کرده شود
و چنین علما دین شانرا بدنیا نفروشند شک نیست که بیشتر
میل بجانب شما میکنند چرا که شهرت شما در بلاد و رسوخ شما در قلوب
عباد زیادتر است و میل و محبت خلق بر شما اشد و اکثر است
پس در هر حال اکر نسبت شان بمن و شما یکسان نباشد بر شما
امیل و اقرب هستند من بحکم آنها راضی شدم اکر خواهید همه را
بیک مجلس جمع کنید یا جدا جدا بحضور ایشان برسانید پس رسول بر
کشت من هم کسی از جانب خود تعیین و همراه رسول آنها فرستادم
تا تبلیغ کند آنچه من کفته بودم و تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان
واقع نشود بالجمله بحکومت این علمای اعلام راضی نشد و کفت این علمارا

قابلیت حکومت نیست چون این خبر بر من رسید گفتم سبحان الله شما
ادعا میکنید که من ضروری دین را انکار کرده و میکنم و ضروری دین
آنرا گویند که بر احدی از اهل اسلام کبیراً و صغیراً ذکوراً و اناثاً بالغاً
و غیر بالغ مخفی و مستور نبوده باشد پس امری که باین شدت وضوح
داشته باشد چگونه میتوان گفت که این علمای اعلام را این قدر هم
فهم و معرفت نیست پس از این مقدمه مراد القوم بر من و سایر مردم
معلوم گردید که مقصود شان احقاق حق و رفع فساد نبود بعد از آن
در شهر شهرت دادند نزد زوار و هر کسی که از اطراف عالم در آن
بلد حاضر بودند که ما نوزده نفر رسول فرستادیم و حضور او را
طالب شدیم و او ابا و حاشا نمود چون من گفتگوی آنها را شنیدم
که بمردم چنین گفته اند بعد از نماز ظهر در صحن امام همام امیر المؤمنین
علیه السلام منبری نهادند و در همان احوال که خلق جمیعاً اعم از مخالف
و موالف و محب و مبغض در قیام و قعود بودند بالای منبر رفتم
و پس از حمد و ثنای خدا گفتم ایها الناس امروز روز جمعه است که دو
حرمت اجتماع است یکی عید بودن دیگری جمعه بودن علی نور حرمت سیم
حضور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است با چنین حرمت نادر اتفاق که
در یک روز جمع شود پس بحمد و شکر خدا را مشغول بشوید و قدر نعم
او را بدانید و مقام اینکه امیر را بشناسید و تقرب جوئید خداوند
عالم را با عمل صالح و بدانید که عمل صالح بدرجه قبول صعود نمی کند
مگر با وجود اعتقاد صحیح و معرفت فضل امیر المؤمنین علیه السلام و اعتقاد
کردن بر علو مقام و سمو مرتبه او و بدانید که آنجناب صلوات الله

علیه

علیه و برادرش و اولاد طاهرینش و زوجه‌اش علیهم السلام امناء
الله هستند و ابواب رحمت او و مقالید مغفرت و سحایب رضوان
و مفاتیح جنان او و ایشانند مفاتیح الغیب و اسرار الله الغیب و ایشانند
محال مشیت و السن اراده و قصبه یاقوت و حجاب الله و حمله ملکوت ای ایها
الناس ایشان را در مقام خود شان بشناسید و از حدی که خدای برای
ایشان قرار داده است نگذرید و در دین خود غلو نکنید و غیر حق را
قایل نشوید و ایشان را خدا ندانید و شرکاء الله ندانید و چنان
ندانید که خدا امر خود را با آنها تفویض کرده بَلْ هُمْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ لا
يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَما خَلْفَهُمْ وَلا
يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ
إِنِّي إِلهٌ مِنْ دُونِهِ فَذلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ایها
الناس ایشانند کلمة الله و ایشانند حملة امر الله و رسول الله صلی
الله علیه و آله بنده خداست و برگزیده او و خداوند عالم او را
چنانکه سزاوارش بود تعظیم فرموده و آنحضرت با جسمش و لباسش
و نعلینش بآسمان عروج فرمود و در روز قیامت خلق با بدنها و جسدهای
دنیویه محسوسه و مرئیه خود شان محشور خواهند شد و خداوند
عالم عالمست اشیاء را جمیعا قبل از ایجاد آنها و بعد از ایجاد آنها
و در حین ایجاد آنها و او منزه از تفاوت احوال و مبرا از وصف انتقال
و زوال و اضمحلال بر او راه ندارد و اوست حی و قادر و متعال
ایها الناس این اعتقاد صحیح است پس هر کس بهمین عقاید معتقد است
بر صراط مستقیم و میزان قویمست و در چنین روزی ثواب زیارت

امیر المؤمنین علیه السلام مستحق و رحمت عطای خداوند را مستوجب است
هر کس بر اینها که ذکر کردیم معتقد نیست کلاً او بعضاً فقد حبط
عمله و ماله فی الآخرة من خلاق ایها الناس این اعتقاد و دین منست
و خمیرم باین سرشته و بر صفحهٔ ضمیرم همین نوشته خداوند عالم
از این حال آگاه است و کتب و مصنفاتم بر این مقال گواه و اوراق
کتب من مشحون از اینگونه عقاید و جمیع کلماتم راجع بر این امر است
اگرچه بعبارات مختلفه گفته باشم علمای این شهر را ملاحظه میکنم که
با من نزاع و مخالفت دارند هرگاه خصومت ایشان بجهت این عقاید است
من باین عقاید معتقد و معتدینم و از غیر معتقد آنها بری و بیزارم که
نسبت اعتقادی که منافی این عقاید است بمن میبندند من بخدا پناه
میبرم و تبری میجویم از چنان اعتقادی و از کسی که معتقد آنست علمای
این بلد خواستند که با من مجالست و محاکمه نمایند من از آنها حکم خواستم
که منصف بود و قطع نزاع شود و در تعیین حکم با آنها بحث نکردم بلکه
از جمله علمای اتقیا ابرار او هادی که صلاحیت حکم بودن در این مسائل
داشتند اختیار نمودم و حال آنکه هر کسیکه بضروریات مذهب و
دین معرفت دارد میتواند در این مقام حکم شدن و چون علمای
عراق متهم بودند بعضی بحمایت من و بعضی دیگر برعایت ایشان اختیار
کردم علما نیز اگر غربا و زوار بودند و من با صنیع فرد آنزد شما حاضرم ولی
بشرط وجود حکم پس کذب و افترا انکو شد که ما با فلانی طالب اجتماع شدیم
تا قطع نزاع شود ابا و امتناع نمود و شکی ندارم که قطع این نزاع
و جدال موقوفست بوجود حکمی که مصدق و مطاع باشد و بدون

حکم رشته جدال و نزاع محکم خواهد شد بشدتی که بیننده گان
و شنونده گان را باعث حیرت و عبرت شود والصلوة علی رسول الله
الصادق الامین والسلام علی عباده الصالحین والسلام علیکم
و رحمة الله و برکاته از آن پس از منبر فرود آمدم و آن روز را در آنجا
بسر بردم تا خبری از آنها رسید و نه اثری ظاهر شد چون وقت مغرب
شد سه نفر از جانب شیخ بزرگ وارد شدند دو نفر از صنف تجار
و یکی از جمله طلبه و مذکور داشتند که شیخ اراده اجتماع با تو دارد
من جواب اولی را که برسول اول گفته بودم با آنها نیز گفتم آن دو نفر تاجر
گفتند باحتیاط اینکه مبادا زیاده و نقصانی در تبلیغ رسالت
واقع شود ما در همین جا می نشینیم با شخصی از جانب خود نزد شیخ
بفرستید جواب بیاورد پس من جناب عالم کامل فاضل عامل ذو
الفهم الثاقب والرای الصائب اللوذعی الالمعی الولی المؤتمن مولینا
ملا حسن مشهور بگوهر را فرستادم و بآنجناب گفتم که شیخ را در قبول
یکی از این سه تکلیف مختار کنید اول حضور و اجتماع بشرط وجود حکم
چنانکه گفته شد هرگاه این تکلیف را قبول نکند بعد از اینکه اینعلما
قابلیت حکومت نیست پس تکلیف ثانی را اظهار کند و بگوید که
از این دو وجه خالی نیست یا اینکه احوال من بر تو مشتبه و امر من
ملتبس است یا بر ضلالت من یقین داری و قلب مرا منافی زبان میدانی
اگر مشتبهی در ماده من پس اینک اعتقاد و دین خود را بر تو بیان می
کنم و اجبست بر تو قبول قول من و تصدیق تو نص خداوند سبحانه و تعالی
ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا و اگر یقین داری بر اینکه

اعتقاد قلبی من منافی بیان لسانیست و من با خلق باتفاق راه میروم
پس ترا جایز نیست که باطن را کشف کنی بلکه واجبست که ظاهر اسلام و
فعل ارکان را چنانکه می بینی تصدیق کنی و قبل از ظهور دولت
حق جایز نیست که کسی تفتیش باطن کند چنانکه رسول الله صلی الله
علیه و آله با اصحاب خود همین سلوک را داشت و حال آنکه معلوم است
که از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله غیر از چهار نفر خلوص نداشتند
و با باقی حضرت رسول مدارا و سلوک میفرمود و با ظاهر آنها معامله
میفرمود نه با باطن هر چند میدانست که چه در باطن دارند بلکه از
جانب خداوند عالم بهمین طور مدارا مأمور بود چنانکه فرماید
لا تکن للخائنین خصیما و سید ساجدین علیه السلم در دعای سحر فرماید
اللهم ان قوما آمنوا بالسنتهم لیحقنوا به دمائهم فادرکوا ما املوا پس
زمانیکه شخص اظهار اسلام نمود از او باید پذیرفته بشود و بباطن و قلب
او نظر نباید کرد تا وقت ظهور حق عجل الله فرجه و تو خود اقرار
داری که از زبان من حرفی که مخالف ظاهر شریعت بوده باشد نشنیده
و از اعمال من نیز خلافی ندیده پس این اصرار را سبب چیست و فتنه
جهت را چرا بپا باید کرد و چیزی را که خداوند عالم امر بتسکین او فرموده
چرا شما هیجان مینمائید و خلفا را در آرامی که دارند بحال خود بگذارید
علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم
بما کنتم تعملون هرگاه ناچار هستید که بباطن عمل نمائید و آثار یقین
خود را ظاهر سازید چون از باطن جز خداوند سبحانه و تعالی کسی مطلع
و آگاه نیست پس بهتر اینست که جدا را حکم نمائیم و نیز یک دست

خود را گرفته بر آنکس که بر ما طلسست نفرین کنیم فنبتهل فنجعل لعنة
الله على الكاذبين در اینصورت معلومست ان همه یکرجا نمیشویم مگر
آنکه یکی از ما هلاک شود و اختیار مقام این مباهله نیز با تو باشد
یا در حرم امیر المؤمنین علیه السلام یا در حرم حسین علیه السلام
یا در حرم عباس علیه السلام و یا در صحن هر یک از این اماکن مشرفه
در ملاء و مجمع ناس خواهی یا در خلوت بطوری که احدی غیر از من و تو
نباشد اختیار یکی از این امور باتست فاختر لنفسك ما تحلوا
هرگاه اینفقره را هم ابا کند چنانکه یقین دارم که ابا خواهد نمود پس
تکلیف کن او را بامر ثالث و بگو حکمی که ما خواهش نمودیم ابا او را ذاتی
حکومت نیست یا اینکه هست اگر گوید که هست پس متکلم بقول
محالی شده و بملاحظه مصالحی چند گمان ندارم که چنان بگوید و
هرگاه بگوید که نیست پس بگو اگر اعتراضات خود را که بر کلام من
دارد بنویسد لکن مشروط بر اینکه اولاً کلام مرا بعبارته و الفاظه
بعد از آن مراد مرا چنانکه فهمیده بیان کند و اعتراضات خود را
وارد کند و مصحوب تو نزد من فرستد پس آنکه من کلام خود را بیان
و مقصود خود را شرح کنم هرگاه با قول او موافق آمد فهو المطلوب و
هیهات از اینکه مقصود من با قول او موافق افتد هرگاه موافق نشد
آنگاه نوشته مرا با نوشته او نزد هر عالمی که او اختیار کند و او معتقد
باشد و مصحوب اجنبی از جانب من و اجنبی از جانب او میفرستیم و هر
آنچه را که آن عالم حکم کند و تصدیق نماید معتبر و مصدق میدانیم
و نزاع از آن پس از میان برداشته میشود بالجمله چون وصیت من

تمام شد جناب مولانا المؤمن ملا حسین نزد شیخ رفت و گفته های مرا
مفصلاً با او بگفت بعد از گفتگوی بسیار و قیل و قال بیشمار راضی
نشد که با وجود حکم نزد همه یکر حضور بهم رسانیم و مباهله را
هم قبول نکرد چون از مکنونات ضمیر خود آگاه بود پس شق ثالث را
اختیار و وعده نمود که بآن عمل کند و حال آنکه بعد از آن سالهای بسیار
عمر کرد و بوعده خود وفا نکرد و نه راضی شدند که با انصاف با هم نشسته
گفتگو کنیم و نه مباهله کردند تا خداوند سبحانه و تعالی میانه اهل خلاف
و وفاق حکم کند و یقضی الله امراً کان مفعولاً و نه اعتراضات و شبهها
خود را نوشته نزد عالمی فرستادند تا او صحیح و سقم و خطا و ثواب آنها
دهد و سکوت نیز نکردند و عوام طغام را از تعرض و آزار اهل علم
که بر حق بودند از زخارف که آنها نسبت میدادند منع نکردند عجب تر
اینکه آنچه ذکر کرده شد کلاً بر کسی مستور نماند و در حضور عامه ناس
اتفاق افتاد چنانکه نه حرفی بر این قصه افزودم و نه دقیقه فرو گذاشتم
و نه حرفی تغییر و تبدیل دادم پس چون این ماجرا شنیدی بنظر عقل و
تمیز نظر کن و بعین فهم و انصاف بنگر که مخالفین ما کدام طریق از حق را
ترک کردند و کدام بعد برا روا داشتند و چه ذنب را مرتکب نشدند
و قد جاؤا شیئاً اداً تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض
و تخر الجبال هداً و لکن خداوند عالم برای تمام حجت و قیام بلیات
خود آنها را فرصت و مهلت داد و لو یؤاخذ الله الناس بما کسبوا
ما ترک علی ظهرها من دابة و لکن یؤخرهم الی اجل مسمی بالجمله مجمل بعض
احوال و شرح آنچه که از ذکور و اناث بر ما رسید از مبلغ ضیع حقوق

وهتك حرمات همين بود وكتمان شهاداتی كه كردند واموالی كه بغير
حق خوردند وقلوبی كه فاسد كردند وكلماتی كه تغيير وتحريف دادند
وضمايری كه مشوش داشتند واكاذيبی كه نسبت دادند وبهتان
وتهمتی كه گفتند وغيبت بجا ونيكان را كه مباح داشتند وآزار
واذيت ايشان را كه تجويز كردند وخونها بصورتها كه مدتها خداوند
عالم را سجده كرده اند ريختند وپرده ها كه دريدند ورسوم اهل الله را
كه منهدم نمودند وعلومی كه انوار خدا در آنها ظاهر است مندرس
نمودند وفضايلی كه اهل بيت عليهم السلام راست در انكارش كوشيدند
ومناقب ايشان را تماما نيوشيدند بل پوشيدند وفقراتی كه دلالت بر فضايل
ايشان داشت محو كردند ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون
وسيعلم الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون والحمد لله رب العالمين
والعاقبة للمتقين ايها السائل اطال الله بقاك وادام فی العز والتقوی
ارتقاك اينكه سؤال كرده بعد از فقره كه گفته بعضی از آنها خود را سنی
وبعضی ديگر را بالاثنی عشری نام نهاده كه از هر دو گروه چنانكه سيد امام
عليه السلام قرار داده علايم اسلام ظاهر وصلاح وتقوی صادر است
وهر دو طايفه ضروريات ملت را قايل وفرايض يوميه وليليه را
مايلند الی آخر كلامك چگونه متصور ميشود اين نسبت در حق بالاسريه
وحال آنكه آنها شعاير اسلام را وطرف تقوی را از دست داده وضروريات
مذهب را انكار كرده اند بلكه اظهار قول مخترع وتشييع بدع در دين نموده اند
در حضرت باری از تو گواهی ميطلبم كه آيا از شعار اسلام است اينكه
كسی فتنه در ميان خلق اندازد وقلوب خواص وعوام را مشوش دارد

واقوال و عقاید متفقه را متفرق کند و اظهار مخالفت و احداث
مخاصمت در نفوس مردم نماید و از آن پس که جناب رسول الله صلی الله
علیه و آله در رفع خلاف و حصول ایتلاف در ضمایر و قلوب این امت
بذل مجهود فرمود کسی عداوت و بغض طاهرین او و آباء مؤمنین اندازد
و در قلوب احبا بغض و کینه دفینه کند و اولاد را از پدران و زنها را
از شوهران و برادرانرا از خواهران و دخترانرا از مادران جدا کند
و مسلمانانرا با همدیگر منافی سازد و جمعی که خود را بمرحوم شیخ اعلی الله
مقامه و بمن منسوب کرده اند غیبت شانرا مباح و تعزیر مقلدین ما را
واجب و مجالست طاهرها را حرام نماید بحدی که اگر در مجلسی که آنها حضور دارند
یکی از ما حاضر شود مستوحش میشوند چنانکه پندارند گرگی در رمه بزان
افتاده یا صاعقه عظیمی نازل شده و حال آنکه از مجالست کفار و نصاری
و متفرق
و اهل فسوق و فجور پرهیز و اجتناب ندارند و بی مبالات با آنها خلطه
و ملاقات میکنند لکن اگر یکی از ما ها را ببینند متفرق میشوند و اگر
بر یکی از ما گذرند سلام نمیکنند و بهر راهی که توانند در عرض و مال
و نفوس اضرار ما را احلال شمارند حتی المقدور و حسب الامکان اعظم
قبایح و اشنع شنایع را نسبت میدهند و اصحاب خود را ماذون
و مرخص میدارند که افترا و بهتان و کذب و زور بما بگویند چنانکه
مرات عدیده قصد کشتن من کردند و خداوند سبحانه بفضل و کرم
خویش دفع شر ایشان فرمود تا اجل موعود در رسد و خداوند عالم
که عالم غیب و شهود است گواه است که در یکبار یکی از مناشرین قتل
من در خانه هاشم خان نظام الدوله ایده الله بتوفیقه در مجمع خلق بمن

دم

چرا این مفسده داد و نزد من با اظهار ندامت و توبه و انابه آمده بود و برائت
ذمه و عفو از من طلب میکرد و میگفت که از روز اول که باین قصد افتاده
تا روز ملاقات من فقر و فاقه باو رو داده امیدوارم که خدا تعالی از این
پس او را بخوشحالی و ثروت و الی برساند و روز دیگر علانیه در صحن
مقدس حضرت حسین علیه السلام کلوله تفنگ بمن انداختند و
خداوند عالم از من دفع فرمود کلوله بدست یکی از اصحاب من
آسیب رسانید و روز دیگر در حضرت حسین علیه السلام
و نزدیک ضریح مبارکش روز جمعه در سجده دوم از رکعت دوم
نماز عصر عمامه از سرم ربودند و خلق همه دیدند سکوت کردند
و اهانتهای دیگر که بر من رسانیدند سکوت نموده در دل خود
مکتوم داشتم و بخدا سپردم چرا که هرچه کردند در نظر خدا است
و چیزی در آسمان و زمین بر او پوشیده نیست توکل بر خدا نموده
امتثال کردم قول خداوند سبحان را که فرماید قُل لِلَّذِینَ آمَنُوا
یَغفِرُوا لِلَّذِینَ لا یَرجُونَ اَیّامَ اللّهِ لِیَجزِیَ قَومًا بِما کانُوا یَکسِبُونَ
بالجمله آنچه ذکر کرده شد از قبایح افعال و شنایع اعمال و اذیتی
که بما رسانیدند و فضایحی که عموم شیعه را بسبب آنها مفتضح
نمودند و زبان طعن مخالفین را بسوی آنها دراز داشتند و ابواب
تشنیع و شماتت بروی آنها کشودند و مخالفت با جمیع علمای اسلام
که معتمد و مرجع کل بودند کردند اینهمه بمحض ادعای شبهه بود
که از بعض عبارات برای آنها حاصل شد با اینکه ما قول آنها را
نفی نمودیم و مراد خود را از عبارات مبین و مبرهن داشتیم پس خدا است

توقع دهاد آیا از ارتکاب این امور عظام و اینگونه فضایح و شنایع
بسبب شبهه که از بعض عبارات حاصل شد معارضه میتوان کرد
با نص و یقینی که از شرح و بیان گوینده آنها حاصل میشود مراد و
مقصود خود را توضیح و مبین کند اینک همین کیفیت را نقل میکنیم تا
بدانی که حجتها بر آنها تمام شد و راه عذرها کلا بسته شد و بجز مخالفت
خدا و رسولش راه اجمالی نماند تفصیل این اجمال آنکه قوم وقتیکه
این عبارتها را ظاهر ساختند و تحریف و تغییری که خواستند در آنها
دادند و تصرف و تبدیلی که توانستند کردند چنانکه شیوه پیشینیان
ایشان بود من الذین یحرفون الکلم پس آنکه نسخهای عدیده کثیره نوشتند
و بدست اهل بازار از بقال و عطار و خراط و خیاط و حمال و خباز
و بزاز و سایر اسافل و اراذل عوام انداختند و پاره از این نسخهها را
که بدست زنها دادند عبارتهای آنرا با قبیح تفسیر و اشنع تعبیری شرح
کردند و در میان مردم و شهرهای بلاد که مقصد زوار و مترددین اهل
ملک است مشهور ساختند و این عبارتها را با چنین معانی فاسده قبیحه
در افواه هر صادر و وارد انداختند تا اینکه در اطراف و اکناف عالم
این قبایح شایع و لایح شد و حال آنکه جناب شیخ اعلی الله مقامه در
میان آنها بود و آنها را نفی میکرد و این معانیرا که برای این کلمات در
میان خلق مشهور میکردند انکار مینمود و میگفت که این عبارتها
موافق طریقه علما نیست که صاحب این فن هستند یا این اقوال گوش
بحرفش ندادند و بمقصود و مرادش ملتفت نشدند و جناب شیخ
اجل افضل اکمل قدوة العلما زبدة المجتهدین الفقها شیخ مرتضی بن شیخ جعفر

نیز آنها را از این افعال قبیحه و اعمال شنیعه نهی کرد و آنها هیچ جز
متنبّه و نادم نشدند بل اصرّوا علی تشییع الفاحشة فی الذین آمنوا
لیستوجبوا بذلک لعذاب الألیم فی الدنیا و الآخرة پس چون جناب
شیخ موسی ملاحظه نمود که آنها را از غوایت و ضلالت که پیش گرفته اند
پشیمانی و برگشت نخواهد بود روزی مرا گفت که بخدمت شیخ اعلی الله
مقامه عرض کن که صریح عقاید حقه را که مقصود از آن عبارات است
و معتقد او است بصریح عبارتی بنویسد و بمهر شریف خود مختوم نماید
و آن مکتوب را نزد من آورید تا من آتش این فتنه را فرو نشانم چرا که متکلّم
بعد از آنکه مراد خود را بیان نمود بضرورت مذهب و دین تصدیق
او واجبست این جماعت البته مخالفت ضروری دین نمیکنند و شاید فی
الحقیقه مراد شیخ جاهل باشند پس من رأی شیخ را تحسین کردم
و بخدمت جناب شیخ اعلی الله مقامه آمدم و سفارش جناب شیخ
موسی را عرض کردم پس آنجناب اعلی الله مقامه در همان آن بخط شریف
خودش صریح عقاید را نوشت و جمیع عبارات و کلمات اشراکه را که راجع باین
معنی و شاهد بر این مدعی بود نقل کرد و بمهر خود مزین نمود و
بمن داد پس آنرا گرفته بخدمت جناب شیخ موسی بردم آنجناب تحسین بلیغ
نموده مکتوب را در نزد خود نگاه داشت پس آنکه پیش مخالفین فرستاد
و ما زادهم الا نفوراً و استکباراً فی الارض و مکر السیّئ و لا یحیق المکر
السیّئ الا باهله خداوند عالم جناب شیخ موسی را از این فرقه محقّه
جزای خیر کرامت فرماید که آنجناب با بیان فصیح و توضیح بلیغ تبلیغ
حق نمود و با آواز بلند فرمود ایها الناس ما با علما معاشرت بسیار

کرده ایم و مجتهدین چند دیده ایم مقام علم این بزرگوار را کسی درک
نکرده و جوامع علوم و حقایق رسوم را که او احاطه دارد ما احاطه
نداریم و اینجناب اطال الله بقاءه دارای مقامات ماها ست مع شیء
زاید ولیکن ماها آنچه او دارد نداریم او بحریست بیکران و زمینی
که از سحاب علوم آب خورده و درختانی که ثمر آنها انواع علوم
الهیه است بار آورده که او را بشناسید و با او بمقام تسلیم
برآیید چرا که او عمرها با علماء مرضیین و فقهاء راشدین از اسلاف
ماضین صرف کرده و در نزد ایشان معروف و موثوق و بجلالت
موصوف و مصدق بوده است چگونه ما را جایز است که قول چنان
علمای اعلام را مخالفت کنیم و بمحض ملاحظه عباراتی که مبنی و معنی آنرا
نمیدانیم و از مقدم و موخرش خبر نداریم بمقام انکار برآییم بالجمله
آنمرحوم از این قبیل عبارات تکلم نمود و بسطی در این مقام بداد و
بر ملاء عام و مجمع خواص و عوام توضیح حق و بیان تمام نمود من
در همان مجلس درس حاضر بودم که دقیقه از وعظ و نصیحت فرو نگذاشت و
تا هنگام ارتحال که برحمت ملک متعال پیوست شیوه جناب شیخ موسی
همین بود فما زادوا الا طغیانا و ما استفادوا الا عدوانا از آن پس
که بنای تعرض و بدرفتاری با من گذاشتند چنانکه سابقا گفته
شد جناب الشیخ العلی شیخ علی بن شیخ جعفر از من خواهش نمود چنانکه
برادر مرحومش خواهش کرده بود که صریح اعتقاد و حقیقت مراد را
که مرجع این عبارات است بنویسم پس نوشته بمهر خود مختوم نمودم و
نزد او فرستادم و بعد از آن نسخه‌ها متعدد از آن نسخه [illegible] یابند

در اطراف

در اطراف واکناف منتشر داشتم تا اتمام حجت شود وکسی نگوید که من
آگاه نشدم از آن پس جناب شیخ علی از من خواهش نمود که بالای منبر
رفته وعقاید حقه را بخلق بیان کنم واز عقاید فاسده که بما نسبت
میدهند تبری جویم چرا که ایشان وقتیکه از عقاید خود خبر دادند بحضور
اسلام نمیتوان گفت که عبارت تو بر غیر این عقاید دلالت دارد و نخواهد کرد
که بواضحترین لغتی از لغات عرب بیان عقاید بکنم تا عرب بفهمد
بعد از آن بلغت عجمی بگویم تا بر عجم واضح شود پس چنان کردم واز اتفاقات
همان اوقات موسم زیارت عرفه بود وخلایق از بلاد دور ونزدیک
حاضر شده در شب ترویه منبری گذاشتند ومن بالای منبر رفتم وخطبه
خواندم وعقاید صحیحه واعتقاداتی را که مذهب اثنا عشریه بر آنها معتقد است
بزبان عربی مبین بیان نمودم پس از آن شبی دیگر که عرفه بود در
صحن شریف بالاترین مرتبه منبر رفتم وخطبه خوانده بزبان فارسی
بیان عقاید خود نمودم تا اینکه بر احدی از عرب وعجم امر مشتبه نماند
ودر جمیع بلاد اطراف منتشر شود بعد از آن جمعی از وابستگان من
استمرار خواستند امثال این احوال را از من خواهش نمودند که هر شب
بعد از نماز مغرب وعشا از اینگونه خطبه وبیان در صحن شریف
اداکنم از ایشان پذیرفتم وتا بعد از عاشورا هر شب بهمین سیاق
شرح احوال میکردم واز برای استاد جلیل خود از آنچه معاندین
نسبت میدادند تبری می جستم وگوشزد آنها میکردم که عبارتهای
ما دلالت ندارد بر آنچه ایشان گمان کرده اند وبر فرض تسلیم که دلالت
داشته باشند بعد از آنکه مقصود خود را بیان نمود هم آن دلالت

بی‌فایده و بی‌ثمر خواهد بود بعد از آن جماعتی از اصحاب من التماس کردند
که در هر روز تعطیل از این نوع بیان عقاید خود کنم پس دو سال یا
قلیلی کمتر یا زیادتر هر عصر روز پنجشنبه و جمعه بهمین منوال
با بلغ مقال بیان احوال میکردم بطوری که امری مخفی و رمزی پوشیده
نماند و دقیقه فرو نگذاشتم که نتوانند تاختی نقد کرد بهمین قرار در

مجلس

هر ماه رمضان از اول تا آخر بیان مراد و توضیح وجه صلاح و فساد
میکردم پس ایها السائل بینک و بین الله ملاحظه بکن که بعد از این
چنین بیان تام و ارتکاب ایشان قبایح و آثام بمحض ادعای اشتباهی که
از بعض عبارات بر قلوب ایشان داخل شد آیا اثری از شعار
اسلام برای ایشان باقی ماند و چنین گروهی را نسبت باسلام و ایمان
میتوان داد حاشا و کلا مبنی اسلام بر اینست که فتنه و افساد را
با احتمالات و تاویلات دفع کنند و حدود شرعیه را با شبهات مرتفع
سازند نه اینکه بادعای احتمالات و شبهها عداوت و بغض در میان
مسلمین اهل اسلام اندازند بالجمله همین سلوک که در این زمان از اینها
ظهور کرد بعینه مطابق اطواریست که در زمان سلف از گذشتگان
ایشان سرزده بود اما اینکه سوال نموده بودی که از هر دو گروه تقوی
و صلاح ظاهر است چگونه از ایشان تقوی ناشی میگردد و حال آنکه
ایشان شیوع بغضا و شحنا را نسبت باحوال مؤمنین باعث شدند
خداوند سبحانه و تعالی فرموده الَّذِينَ يُحِبُّونَ اَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي
الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ و حال آنکه این حکم وعید
از جانب خداوند مجید در صورتی است که فاحشه ثابت نه مشهود

و موجود

موجود باشد و چیزی مستلزم افشای آن نبوده باشد چنین کسی که
تشنیع آن کند مستحق عذاب الیم است و یقین است که کافر خواهد
بود چرا که مؤمن گرفتار عذاب الیم نمیگردد پس در این صورت
احوال آنکس چیست بجهت احتمالات و شبهات تشنیع کفر و نفاق
کند در مادهٔ شخصی که با ایمان و اسلامش علم و یقین دارد و مراتب
ورع و تقوی و توجهش را بسوی خدا و اعراضش را از ما سوی الله میداند پس
بحقیقت چنین کسی اکثر ذنباً و افسق فعلاً و افجر عملاً و اشد عذاباً
و اعظم عقاباً خواهد بود خداوند عالم فرماید والذین یؤذون
المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتاناً و اثماً مبیناً
آزار و اذیت مؤمنین زیاده بر این که از ایشان رسید چگونه متصور
میشود و بیشتر از اینکه ایشان کردند چه آزار و ایذای خواهد
بود اهانت و اذیتی که نکردند قدرت بر فعل آن نداشتند و گرنه
هر قدر دیگر توانستند مضایقه نکردند و اگر کسی از علت و سبب
ارتکاب این اعمال میپرسید گاهی میگفتند که بسبب الشبهه که بر ما
وارد شد گاهی گفتند که علما بر این مطلب اجماع کرده اند اولاً اگر
اجماع علما را معتبر و قول ایشان را مقبول باید دانست پس چرا اجماع
جمیع علمای اسلام را در حق وثاقت و جلالت آن بزرگوار و با وجود شدت
اطلاع و کثرت تفحص و تتبع و احتیاط ایشان در دین خود معتبر ندانستند
و آنچنان اجماع عظیم را ترک کرده و باجماعی که محض افترا و کذب و
زور است عمل نمودید ثانیاً که این اجماع بود که در ابتدا منعقد شد

بدلیل اینکه اول کسیکه با اجماع علما اعلام مخالفت کرد سید مهدی
بود و معاصرین او و در اول انکار او علمای کبار و فضلای اخبار بودند
مثل جناب شیخ موسی و برادرانش و جناب شیخ حسین و سایر
علمای نجف و جناب شیخ حسین سلطان و جناب شیخ خلف بن عسکر
و سایر طلبه محصلین کربلای معلی و جناب سید عبد الله شبر
و پدر بزرگوارش سید اجل و عالم فقیه کامل سید محمد رضای
شبر و اولاد او و سید حسین و سید حسن و ابن عمش سید جلیل
و عالم نبیل ذو الفخر العلی سید علی شبر و سید محمد بن مرحوم سید
محسن که سیدی بود زاهد و عابد و صاحب ورع و موثق در نزد جمیع
ناس و ابن عم دیگرش جناب السید العالم سید هاشم و جناب الشیخ
الاجل و المولی الانبل و الفاضل الاکمل الولی المهندی الشیخ مهدی نعمة
الله برحمته ابن مرحوم مبرور شیخ اسد الله و برادرش جناب شیخ جلیل
و عالم بی بدیل شیخ اسمعیل و غیر اینها از علمائی که در عراق بودند
جمیعا سید مهدی را منع و انکار کردند و علمای کرمانشاهان که نقلا
اسامی ایشان مذکور شد کلا منع و انکار نمودند و علمای اصفهان
جمیعا خاصه و بخصوص عظیمین حجتی الاسلام جناب سید محمد باقر موسوی
العالم الفاضل الکامل مرجع الافاضل و مولی الاماثل الولی الحمیم
حاج محمد ابرهیم الکلباسی و سایر علما و اولاد سلطان العلماء و
احفاد و اتباع ایشان از قبیل سادات و علما جمیعا سید را منع نمودند
و عمل او را تصدیق نکردند پس با وجود مخالفتش با این فحول از اهل
معقول و منقول که در اوقات مخالفت و انکار او موجود بودند چه

میتوان گفت که اجماع منعقد شد و کذا میتوان اجماع ادعا در مقابل این علمای
اعلام ذکر میتوان کرد و حال آنکه در اصفهان احدی سید مهدی را تصدیق
نکرد مگر جماعتی از شاگردهای مرحوم پدرش که از جمله اراذل و اتباع و اذناب
ناس بودند و توقع داشتند در مقابل اینکه ایشان سید مهدی را
تصدیق میکنند سید هم مصدق ایشان باشد و بدین واسطه
بمناصب و امانی دنیوی خود فایز و متمتع شوند الا ان متاع الدنیا
قلیل و دانسته بودند که در نزد سید مهدی قرب و محل پیدا نمیتوانند
نمود مگر بدستیاری انکار شیخ مرحوم و هر آنکس که انکارش شدیدتر
بود در نزد سید مقبولتر و مقرب‌تر بود مگر بطمع اینکه او نیز ایشانرا
تصدیق کند و چون در آن اوقات اول امر بود و سید از خاندان
جلیل و رفیعی بود که در جمیع بلاد و عباد شهرت داشت و خود
نیز اظهار زهد و ورع مینمود جمعی تصدیق او کردند و جمعی دیگر نیز
مصدقین او شدند پس آنکه همان اتباع و اذناب بهمین واسطه
رؤسا و عظما و داخل اجماع شدند و گرنه مدار اصل مخالفت در این
مقام بیش از سه نفر نبودند یکی در کربلای معلی دو نفر دیگر در
نجف و کسی با آنها موافقت نداشت مگر تلامیذ و اتباع ایشان
بی آنکه علم و بینه و دلیلی در اینها طلب داشته باشد اگر اجماع بدون
حجت و دلیل متبع و مطاع است اجماع از جمیع علمای اعلام بر وثاقت
و جلالت شیخ مرحوم منعقد بود و انکار دو نفر یا سه نفر در حق او
بدون حجت و برهان و دلیل و اغلب یا بعض ایشان اراذل و اذناب
و عوام کالانعام بودند که نسبت علم بخود میدادند و طمع داشتند

باآنکه در بین ما جمعی از اهل تقلید نیز حکم کردند

که مقصود تو آن سه نفر در نظر باشد بعزت و دولت و احترام و مقام
عالی برسند احوال خلق نیز واضح و معلوم است که در نقل اخبار
بر کم و کیف او می افزایند و اشیاء غیر واقع را بهم بسته بیکدیگر
میرسانند و در میان خلق مشهور میکنند پس هیچ شنیده اند که اجماع
عبارت از اینست چنانکه اجماع اهل خلاف و اهل باطل که منشاء
اینگونه اجماع مجتمعین تحت سقیفه بنی ساعده شدند که در اینصورت
رواست که گوینده چنین گوید جماعتی که از اجماع خارج شدند در
وقتیکه اجماع محقق و منعقد شد بر خلاف امیر المؤمنین علیه السلام منکرین
این اجماع را خوارج نام گذاشته باین دلیل بر کفر ایشان حکم کردند
پس اگر جایز باشد در وقتیکه اجماع مسلمین منعقد شد بامری در
احوالی و از آن پس خلاف آنحالت بر شخصی ظاهر شد جایز است او را
مخالفت اجماع کردن و بعکس آنچه اهل اجماع قایل شده اند قایل
شدن و کسیرا نمیرسد حکم بر کفر آن نماید پس خوارج نیز بنابراین میتوانند
گفت که اجماع مسلمین بر خلاف امیر المؤمنین علیه السلام در حالت
عدالت و وثاقت او منعقد شد بعد از آن وقتیکه بر ما معلوم شد
احداث بدعت در دین مبین میکند و جمعی غیر معصوم و غیر مطلع
و جاهل بر عواقب امور بر عدم عدالت و وثاقت او حکم نمودند ما هم
از خلافتش عدول کرده از او اعراض نمودیم در اینصورت شبهه
خوارج صورتا ظاهرا از شبهه این منکرین اقوی مینماید چرا که شبهه اینها
بجهة عبارتیست که نص و ورثا اسلام جایز نیست تا عبارت آن نمودن
خاصه و وقتیکه گوینده عبارت تصریح مقصود خود کند و انکار فهم

دیگران

دیگران نماید پس در اینصورت جهت ایراد خوارج و این منکرین یکی است
و حکم هر دو یکی چنانچه اگر خروج از اجماع مسلمین و رؤسا و علمای
دین جایز باشد برای خوارج عذر و دلیلی است بر اینکه تکفیر آنها
جایز نیست بالجمله نمیدانم از طعن و توبیخ قول خداوند سبحانه که چگونه می
گریزند که فرماید وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ
غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا اگر
این علماء اطیاب که اسامی ایشانرا ذکر کردیم ایمان آنها را انکار و تکذیب
کنند خودشان از دین خارج میشوند و اگر قایل شوند بر اینکه علمای اطیاب
مؤمنین و رؤسای دین بودند پس در اینصورت مخالفت آنها البته
اتباع غیر سبیل المؤمنین خواهد بود بنا براین مشاقه الرسول صلی الله
علیه و آله فرماید جز این نیست بالجمله نمیدانم چه بگویم البته از این
بیان تام واضح شد که این فرقه بالاسریه مؤمنین و مؤمناترا اذیت
و اهانت کردند بجرم و تقصیر و بدون حجت بینه شرعیه و عرفیه
فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا چنانکه خداوند سبحانه و تعالی نص صریح
فرماید الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ پس مسلم است اینکه مؤمن در نزد خدا گرامیتر از مؤمنات است
و عالم گرامیتر از مؤمن غیر عالم سیما جائیکه جمع شود با علم و ایمان
سیادت و نسبت بر دوحه احمدیه و شجره محمدیه صلوات الله علیه
که شرف بر شرف و نور علی نور است و شکی در این نیست که نسبت غلو
و کفر و نسبت بهتان دیگر که باعث رخصت و جرات خلق بر آزار و اذیت
چنین کسی باشد اعظم است از رمی زنای محصنه غافله بمعنی که رمی

که خلاف اهل عالم

زنای محصنه قبل از اقامهٔ بینهٔ شرعیه جایی که موجب لعن اولیا
وسعدا و شهدا بوده باشد پس قصد عالم مؤمن زاهد عابد
بنسبت غلو و کفر و تصوف بطریق اولی موجب اشد و اعظم لعنات
خداوند تعالی و اولیا و احباء الله و ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین
خواهد بود پس در اینصورت حالت کسی چه باشد که مستحق لعن
شدید باشد از جانب خدا و برای چنین کسی چگونه نسبت تقوی
میتوان داد و حال آنکه خداوند سبحانه و تعالی فرماید الذین یکتمون
ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب
اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون اینگروه کتمان میکنند فضایل
آل محمد صلوات الله علیهم را که آیات کبری و بینهٔ عظمی هستند و نیز خدا
سبحانه و تعالی درین آیه شریفه که لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب
والمشرکین منفکین حتی تأتیهم البینة رسول من الله یتلوا الآیه تصریح
فرماید که بینه عبارت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله است
پس امیر المؤمنین علیه السلام که نفس رسول الله است و سایر ائمه علیهم
السلام شاکله او ایشان نیز بینات الله هستند اینگروه فضایل و مناقب
بینات الله را انکار و کتمان نمودند و زیارت جامعه کبیره را که از هادی
علیه السلام مرویست که اجماع شیعه بدان قایم است انکار کردند و
فقرات چند از آن محو نمودند و باید لیکن که خلق از خواندن آن بضلالت
می افتند مستمسک شده خلق را از خواندن آن منع کردند و خود شان را
از خدا اعلم دانستند چرا که امام معصوم است و آنچه از او جاری و صادر
میشود ماخوذ است از نبی صلی الله علیه و آله و خداوند سبحانه و تعالی

درحق

در حق نبی خود شهادت داده و فرموده وَمَا یَنطِقُ عَنِ الهَوَی اِن هُوَ
اِلَّا وَحیٌ یُوحی و وقتیکه کلام امام معصوم ماخوذ از نبی و کلام نبی ماخوذ
از خدا باشد پس کلام امام علیه السلام صادر از خدا است و در
صورتیکه کلام امام علیه السلام موجب تضلیل و گمراهی بوده باشد
البته چنین کلامی ندانسته از او صادر شده است چرا که او برای هدایت
آمده و کلامی گفته است که موجب اغوا شده و حال آنکه مفروض اینست
که هر چه آنها گفته اند بامر خدا گفته اند پس معلوم میشود که خدا العیاذ
بالله نمیدانسته اگر چه کلامی باعث اصلاح مردم است و چه کلام موجب
اضلال و اینجماعت بمصالح خلق از حق عالمتر و داناترند قُل ءَاَنتُم اَعلَمُ
اَمِ اللهُ وَمَن اَظلَمُ مِمَّن کَتَمَ شَهادَةً عِندَهُ مِنَ اللهِ پس بدین قیاس لازم آید که
اینجماعت قایل باشند بر اینکه خدا بعض چیزها را نمیداند اَلَا یَعلَمُ
مَن خَلَقَ وَهُوَ اللَّطیفُ الخَبیرُ اگرچه این روایترا صفوان نقل نموده
مرسلا و لیکن جمیع علمای شیعه بنظر تصدیق و قبول آنرا دیده و
بسمع اعتراف و اذعان شنیده اند و در زیارت نامهای خود نقل کرده
احدی بصدد انکار فقره از فقرات آن بر نیامده اند با اینکه کمال دقت
و احتیاط را مراعات مینموده اند بالجمله اینجماعت انکار بینات ما
انزل الله کردند حتی از بعضی سؤال کرده شد از معنی اینکه امام
ولی الله است جواب دادند که معنی ولی الله حبیب الله است با وجود
اینکه نزاع در میان اهل سنت و شیعه غیر این نیست که شیعه
ولایت را بمعنی تصرف دانسته اند و اهل سنت بمعنی محبت دانسته
انکار تصرف امام علیه السلام کرده اند و همین عالم که از او سؤال کرده

شده بن عم خلافتش شیعه بود ولی تقویت قول اهل سنت مینمود و میگفت
که ولایت امام علیه السلام بمعنی محبت است و اینفقره نخستین انکاری بود
که از آنها در فضایل امام صادر شد چنان فضیلتی که شیعه بسبب
اینکه آنرا بامیر المؤمنین انتساب کرده اند اختصاصی از عامه یافته اند
نمیدانم که اگر آنعالم ولایترا بمعنی تصرف قایل میشد چه ضرری باو
داشت جز اینکه اگر چنین میگفت میبایست بعموم تصرفات ولی
اذعان کند و دلیلی باختصاص تصرف نداشته مگر مزخرفاتی که
طبایع از استماع آن متنفر میشوند دیگر آنکه علم امام علیه السلام را
انکار کردند و در نظر عوام چنان وانمودند که اگر امام جمیع اشیاء
عالم باشد با خداوند جل و علا برابر و یکسان میشود و حال آنکه
همین علما در علم بعض اشیاء خود را بالقطع با خداوند تعالی متساوی
میدانند مثلا علم نحو و صرف و منطق و معانی بیان که از بعضی
مسائل آنها آگاهند و اینکه زید مثلا موجود است و عمرو میت و
مفقود شک نیست در اینکه خداوند عالم نیز بهمین طور عالم این
احوالست پس بنابراین در اینعلوم با خدا مساوات دارند و در
شیئی از اشیاء و حالی از احوال و صفتی از صفات خود را با خداوند
عالم یکسان میدانند و حال آنکه مسلمین متفقند در هیچ حالی
از حالات و هیچ صفتی از صفات اعم از جزئی و کلی با خداوند عالم
برابر و یکسان نمیتوان بود زیرا که علم خدا عین ذات اوست و در
ذات مقدستش اختلاف متصور نیست پس چه معنی دارد قایل
شدن بر اینکه با خداوند عالم در علم بعضی دون الکل مساوات

نمیتوان داشت اگر گویند که علم خدا که متعلقست بر اشیاء عین ذاتست
پس لازم می آید مساوات آنها با خدا در بعض احوال و لازم اختلاف
جهة در ذات مقدس و اگر قایل باشند بر اینکه این علم غیر ذاتست
سؤال میکنیم که آیا این علم حادث است یا قدیم اگر گویند حادث است و
علم ذاتی خدا را متعلق باشیاء ندانند قایل بکفر شده باشند و اگر
گویند که خداوند سبحانه بذاته عالمست بر اشیاء میپرسیم که آیا در
ذات مقدس خدا اختلاف جهة و تعدد نسبت جایز است یا نیست
اگر گویند جایز است ارکان توحید خود را منهدم ساخته باشند
چرا که متعدد الجهات حادث میشود اگر گویند جایز نیست میگوییم پس
چگونه مساوات خود را در جمیع علوم با خداوند عالم تعقل مینمایند
پس بنا براین وقتیکه مساوات در جمیع احوال منتفی شد همان جوابی
که ایشان راست در لزوم عدم تساوی در دانستن مسئله که خدا
بر آن نیز عالمست جواب اشخاصی است که قایلند بر اینکه امام علیه السلام
بر جمیع اشیاء عالمست و اعتراض همان اعتراض است و جواب همان جواب
و قطع نظر از اینها آنکس قایل بر اینست که امام علیه السلام عالم بر کل اشیا
است هرگز قایل این نشده است که امام عالمست بر جمیع آنچیزها که خدا
بر آنها عالمست حاشا و کلا بلکه ائمه علیهم السلام را وقتیکه بخداوند
عالم نسبت دهد مضمحل و جاهل میداند بحیثیتی که لا یملکون لانفسهم
نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا بلکه مراد اینست که ائمه علیهم
السلام عالم هستند بر کل اشیائیکه داخل بعالم کون شده و در خزاین
کونیه مخزون گردیده نه اشیائی که در خلقت خداوند سبحانه و تعالی

آناً فآناً متجدد میشوند از عالم امکان تا عالم تکوین و اشیائیکه امام
علیه السلم بر آنها عالمست در نسبت علمی که در نزد خداوند عالم است
در خزانه امکانیه مانند قطره ایست از بحر و ذره ریگی است از بیابان
واستغفر الله عن التحدید بالقلیل چه جای اینکه العیاذ بالله مساوات
و مماثلتی در میانه متصور شود چنانکه مظنون ایشانست و بهمین
ملاحظه قایل باید بود بر اینکه امام علیه السلم عالم نیست بر بعض اشیا
تا وقتیکه اراده نماید که بدانند و از همین قبیل است علومیکه متجدد میشود
برای ایشان علیهم السلام در لیالی قدر و شبهای جمعه و هر ساعتی
از ساعات و هر آنی از آنات اما آنچیزیکه بعالم کون داخل شده است
از عالم عقلی کلی بر جمیع مراتب از جزئی و کلی که در خزاین آن مستودعست
عالمند و مفاتیح این خزاین در دست ایشانست و خداوند سبحانه و تعالی
در نزد ایشان گذاشته چرا که ایشانند عند الله چنانکه خداوند
عالم فرماید وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ
يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ و حضرت صادق علیه السلم فرماید
نَحْنُ الَّذِينَ عِنْدَ اللهِ پس هر آنچیزیکه در عالم تکوین است در نزد آنهاست
و هر آنچه در عالم نبود و نیست در نزد آنها نیست و هر آنچه در عالم امکان است
بر آن علم ندارند تا وقتیکه از جانب خداوند علم عطا شود و هر آن وقت
که اراده نمایند که بدانند میدانند همین است مراد علمای سابقین
علیهم الرحمه که گفته اند علم امام علیه السلم ارادیست یعنی هر وقتیکه
بخواهند بدانند میدانند احادیث کثیره نیز مطابق این قول در همین مورد
وارد شده است بالجمله جماعت بالاسریه افراط کردند در انکار حتی

گفتند

گفتند امام علیه السلام همینقدر نیست که گنیزش در کدام زاویه است از زوایای خانه وقتیکه از امام علیه السلام غایب و منهزم شد و گفتند امام فرق همینقدر نیست در میان دو آب یکی نجس بود و دیگری طاهر و اینکه امام علیه السلام وقتیکه بارض کربلا رسیدند فرمودند اسم این زمین چیست عرض کردند که قاضریات میخوانند فرمودند که آیا اسمی دیگر دارد عرض کردند که ارض الطفوف مینامند فرمودند آیا اسمی دیگر دارد عرض کردند شاطی الفرات گویند فرمودند اسم دیگر دارد عرض کردند که کربلا گویند اینجماعت گفتند که امام علیه السلام همینقدر نیست این نامها را که میپرسید سائل چون وحشت نمود و عجب شمرد دلیل ذکر کردند که اگر میدانست چرا میپرسید سائل آن اعتراض کرد که اگر پرسیدن دلیل جهل باشد پس چرا خدا از حضرت موسی میپرسد که و ما تلک بیمینک یا موسی و از حضرت عیسی پرسید که یا عیسی ءانت قلت للناس اتخذونی و امی الهین آیا خدا همینقدر نیست و عالم نبود پس مبهوت شده جوابی نگفت امام محمد باقر علیه السلام اشاره فرماید باینگروه که در آخر الزمان می آیند و اینگونه قبایح و شنایع شایع میسازند از روی توبیخ و عتاب فرماید عجبا لاناس من شیعتنا ان اطاعتنا و اجبة کطاعة رسول الله صلی الله علیه و آله ثم یکسرون حجتهم و یخصمون انفسهم و یقولون انا لا نعلم کل شیء اتری ان الله سبحانه یبعث حجة علی اهل المشرق و المغرب ثم یخفی علمهم عنه بالجمله از قبیل انکار و کتمان فضایل ائمه علیهم السلام که بیّنات الله اند این فقرا بود که از آنها ظهور کرد و احادیث کثیره دیگر نیز که بر ولایت

وتصرف ائمه علیهم السلام در عالم دلالت دارد و در کتب معتبره و خطب
وادعیه وزیارات وفتوحات وارد شده است وآنچه در خطبه افتخار
وخطبه البیان وخطبه تطنجیه وحدیث معرفت ایشان بنورانیت
وحدیث خیط الاصفر وحدیث بساط واحادیث خلقت ایشان انوار
واحادیثی که در باب بودن آنهاست اشباح واحادیثی که در باب
بودن آنهاست در اکوان سته قبل از خلق خلق واحادیث دهور
وحدیث ابن مسعود وغیر اینها که در کتب معتبره وغیر معتبره از کتب
اصحاب رضی الله عنهم وارد است جمیع احادیث را انکار کردند وتضعیف
حمل کردند وروات آنها را بغلو وجهل منسوب داشتند وبعضا من
آنها اقرار نکردند ومفاهیم آنها را تصدیق ننمودند با اینکه دعای
اعتقاد را میخوانند که در مهج الدعوات مذکور است وشیخ بهائی در
مفتاح الفلاح از موسی کاظم وامام رضا علیهما السلام روایت کرده است
وخواندن آن را عادت هر صبح وشام مستحب است واز فقرات آنست که
واشهد ان علیا امیر المؤمنین وسید الوصیین ووارث علم النبیین
وقائد الغر المحجلین وقاتل المشرکین وامام المتقین ومبیر المنافقین
ومجاهد الناکثین والقاسطین والمارقین امامی وحجتی وصراطی و
دلیلی ومن لا اثق بالاعمال وان زکت ولا اراها منجیة وان
صلحت الا بولایته والایتمام به والاقرار بفضائله والقبول من
حملتها والتسلیم لرواتها وآنحضرت صلوات الله علیه اقرار
بر فضائل امیر المؤمنین علیه السلام وقبول مراتب آنرا از جمله اعتقادات
شمرده که واجبست مؤمن را با آنها متدین ومعتقد بودن وواجب

فرموده تصدیق جاهلین و تسلیم او بر آنها را کائناً ما کان و بالغاً
ما بلغ چنانکه جایز نیست ارسال و اهمال در آن احادیث با وجود
اینکه ایشان سلام الله علیهم قاعده کلیه شریفه مسلمه در نزد
مخالف و موالف مقرر فرموده اند که از این حدیث ماخوذ است
نزلونا عن الربوبیة وقولوا فینا ما شئتم ولن تبلغوا و حال آنکه این
حدیث بچندین طریق و بچندین الفاظ در کتب معتبره روایت
شده و نزد همه مسلم است پس وقتیکه صحت این حدیث معلوم شد
چه جای حرفیست در صحت و ضعف روایاتی که در این مواد ذکر شده
رسول صلی الله علیه واله در خطبه روز غدیر فرمایند ایها الناس
ان لاخی فضایل کثیرة لا اقدر ان احصیها فی مجلس واحد الا فمن اتاکم بشیء
فصدقوه و صفار در بصائر الدرجات بسند صحیح از زراره روایت
کرده و گفته است که وارد شدم بخدمت ابی جعفر علیه السلام فرمودند
از احادیث شیعه چه در پیش خود داری عرض کردم که احادیث کثیره
نزد من هست که قصد کرده آتشی افروخته آنها را بسوزانم فرمودند
نزد من آر از آنچه انکار آن در دل تو و سایر بنی آدم از روی جهل خطور کند
چنانکه ملائکه از روی عدم علم بر سر خلقت اعتراض کرده در حضرت
باری عرض کردند که اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء و نیز
در منتخب البصائر و غیر آن با سندهای چند مرویست که ابا جعفر
علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه واله روایت کرده
که فرمودند ان حدیث آل محمد عظیم صعب مستصعب لا یؤمن به
الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان

فما ورد علیکم من حدیث آل محمد علیهم السلام فلانت به قلوبکم
وعرفتموه فاقبلوه وما اشمأزت له قلوبکم فردوه الی الله والی الرسول
والی العالم من آل محمد علیهم السلام وانما الهالک ان یحدث احدکم
بالحدیث او بشیء لا یحتمله فیقول والله ما کان هذا پس معلوم
شد انکار بر فضایل ایشان کفر است ونیز در همان کتاب باسندهای
صحیحه از حذام مرویست که گفته است از ابا جعفر علیه السلام شنیدم
که در ضمن حدیثی فرمود ان اسوء اصحابی عندی حالا الذی اذا
سمع الحدیث ینسب الینا ویروی عنا فلم یحتمله قلبه واشمأزت
منه جحده وکفر بمن دان به فلا یدری لعل الحدیث منا خرج والینا
اسند فیکون بذلک خارجا عن ولایتنا پس اینجمله احادیث که اخبار
اصطلاح جدید است ضعف السند نیستند بلکه در این باب روایات
صحیحه دیگر هست ومضامین زیارات مقبوله در این مواد وارد شده
همچنین در دعاها وفقرهها روایت شده است خصوصا در فقره‌ای
که از جناب ابی عبدالله الحسین علیه السلام مرویست پس اگر همه اینها را
رد بکنند وبظواهر آنها اعتراف کنند بر اینکه از متصرف بودن ائمه
علیهم السلام نه استقلال آنها لازم می‌آید ونه شرکت ونه تفویض
چنانکه در حق ملائکه قائل شده اند همینها هم چه ضرر باحوال آنها
دارد با اینکه امام علیه السلام قاعده کلیه در ضمن اینگونه احادیث
باینها بیان فرموده است چنانکه از مفضل مرویست که ابو عبدالله
علیه السلام فرمود ما جاءکم عنا مما یجوز ان یکون فی المخلوقین ولم تعلموه
ولم تفهموه فلا تجحدوه وردوه الینا وما جاءکم عنا ان لا یجوز فی

المخلوقین

المخلوقين فاجحدوه ولا تردوه الينا پس شکی نیست در اینکه مضمون
این احادیث که سابقا مذکور شد از جمله ان چیزهاست که در مخلوق
نتواند بود چنانکه در ملائکه وحمله عرش وامثال آنها در اینصورت
چرا اینمقدار از اینگونه احادیث واخبار را رد وانکار می کنند
وحال آنکه قریب بده هزار از این احادیث وارد است غیر ازکتمان
ما انزل الله من البینات باعث چیست که تحمل شنیدن این احادیث ندارند
وهنگامی که از شنیدن آنها تنگدل میشوند در نظر عوام الناس باین
لباس جلوه میدهند که این مطالب از جمله اسرار نیست که افشای آن
جایز نیست وحال آنکه در اینصورت ابواب جمیع سؤال وجواب
وتدوین علوم وتدریس رسوم مسدود ومدروس میگردد بلی بیان
اسرار جایز نیست ولی اسرار آنرا گویند که در تحت قاعده کلیه نبوده
باشد وبراهین عقلیه ونقلیه برای اثبات آن واسکات سامع فاهم
نتوان نمود یا مقام تقیه وبیم آزار واذیتی در اظهار آن بوده باشد
چنانکه کاظم علیه السلام در مقام تقیه بوده بیان مسئله حیض را
از اسرار شمردند وهمچنین بودن امیر المؤمنین علیه السلام را
افضل از جمیع انبیاء مستور داشتند چراکه در آنزمان اقامه برهان
واضح ودلیل لایح متعذر بود اما در این عصر زمان امثال اینمسائل
مبذول ومعروفست ونیز هرگاه دانستن این مسائل اسرار میبود
امیر المؤمنین علیه السلام اباذر را خبر نمیداد در حدیث معرفت خودش
بنورانیه آیا چه سری نیست در بودن امیر المؤمنین یا یکی از ائمه علیهم
السلام نازل بمنزله ملائکه در تصرف عالم وحال آنکه ملائکه خدام

آنها هستند و از شعاع انوار آنها آفریده شده اند و چه سرّیست در بودن
امیر المؤمنین یا یکی از ائمه علیهم السلام بمنزلهٔ ثوری که هفت زمین در
سر شاخ او قایم و محفوظ اند و چه سرّیست در بودن امیر المؤمنین
یا یکی از ائمه علیهم السلام بمنزلهٔ ذنب بقرهٔ بنی اسرائیل در احیا
موتی و چه سرّیست در بودن ایشان علیهم السلام العیاذ بالله
بمنزلهٔ دشمن خدا ابلیس در جاری و ساری بودن آن در جمیع مراتب وجود
انسان و سایر موجودات و چه سرّیست در بودن ایشان علیهم
السلام در منزلهٔ میکائیل و اسرافیل و عزرائیل در رسانیدن حیات
و رزق و موت بر جمیع اشیاء و چه سرّیست در بودن ایشان علیهم
السلام نازل بمنزلهٔ ملائکه که حافظ سموات اند و کدام عقل این را
منع کند و کدام نقل با این منافات دارد و اینکه بنظر عوام مبعد
که راه انکار ما بر اینها طالب بجهة نبودن دلیلست بر ثبوت اینها میدانم
چه دلیلی میخواهند قوی‌تر از دو هزار حدیث و چگونه جایز است که جمیع اینها
کذب و افترا باشد بالجمله در نفی این امور سندی از عقل و نقل در
دست نیست و بخر گمان منظوری ندارند تا شامل افتد باحوال ایشان
فرموده خداوند عالم که الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدَی
مِنْ بَعْدِ مَا بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ أُولَئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَیَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ
و باقر علیه السلام فرموده است نَحْنُ اللَّاعِنُونَ عجب‌تر اینکه اگر
گفته شود که عیسی روح الله است تصدیق میکنند و اگر گویند
علی نفس الله است اضطراب و استیحاش میکنند و غریب میشمارند و نحو
میشمارند در همین ایام از این قبیل در جواب بعض متعصبین مشروح

و مفصل

و مفصلی نوشته ام که در این مقام کلام را بذکر آن طول انجام نمیکنم
اما جواب قول تو ادام الله تأییدک که سؤال کرده از اینکه هر دو گروه را
معترف و مراقب بضروریات ملیه می بینی اینست که چگونه اعتراف
بضروریات ملیه را در حق بالاسریه تعقل میتوان نمود و حال آنکه
ایشان بمحض ملاحظه عباراتی که از مراد قایل آن بیخبر بودند چنین
فتنه و فسادی برپا کردند که منافی ضروری اسلامست و انعقاد اجماع
مسلمین و اتفاق کلام آنها بر این نیست که کتابت تأسیس حکمی کند و
موجب امری شود و لا اعتبار بالقرطاس بلکه اقرار معتبر است و
باقرار شهادت دهند و بوجود اقرار بمحض کتابت خبری ثابت نمیشود
و حکمی بامری مترتب نمیگردد تا چه رسد بر اینکه متکلم از مراد خویش
خبر دهد و بر مستورات فؤاد خود تصریح کند با وصف این امور مخالف
ضروری اسلام مرتکب شده چنین فسادی در میان خلق انداختند
و بلاد و عباد را مشوش و مضطرب نمودند مردم نیز چنانکه از مبدء
وجود تا آخر مقامات شهود در رسم معهود شان نیست تابع شهرت شدند
و وسیله تمویه و راه زنی که برای عوام بدست آورده بودند این بود
که اگر کتابت را اعتباری نباشد راه علمی که حاصل میشود از اخبار و آثار
و سنن اولین منسد میگردد و مذاهب علما و عقاید متقدمین و
مطالب ایشان را اعتباری باقی نمیماند و در توثیق و تضعیف رجال
و روات میزانی که هست از دست میرود شبهه نیست در اینکه اینجمله
از خطوط و کتب مستنبط و معلوم است پس چگونه میتوان گفت
که کتابت را اعتباری نیست بالجمله مقصود شان از این عبارت بجز رهزنی و

نموده و تلبیس نبود چرا که گفتگوی ما در کتابت عبارتیست که تصریح
و بیان صاحب و کاتب آن مخالف و معارض آن باشد اینچنین کتابتی
البته اعتباری نیست خاصه وقتیکه اینگونه عبارات بدست کسی
افتد که معرفت و انس با آن ندارد مثل اینکه مسائل طب و نجوم بدست
فقیه افتد و مسائل فقه بدست منجم لکن وقتیکه عبارات و کتابت از معانی واضح
نباشد و آن عبارت بدست کسی افتد که از اصطلاح و رموز آن
آگاه هست چنانکه عبارات کتابهای هر فن در پیش اهل آن فن پس شکی نیست
در اینکه اینچنان عبارات در نزد اهلش افاده ظن میکند نه علم ممکن
وقتیکه قرائن کثیره و تواترات غیر عدیده موجب حصول علم شود
لیکن محل گفتگوی ما عباراتها نیست که تصریح صاحب عبارت و قرائن
معارض آنست چنین کتابتها موافق ضرورت اسلام البته اعتباری
نیست ایها السائل ادام الله تأییدک جواب فقره آخر سؤال تو که تکلیف
عبد عاجز چیست اینکه تکلیف ما در اعتقادات نظریه و تفحص و اخذ
مطالب و معارفست از مواضع آنها یا در فروعست در بعد و صورت
هرگاه خودت از اهل ذکر و استنباط هستی عمل کن بآنچه که استنباط
میکنی از طریقه که در معرفة الله از جانب خداوند عالم بواسطه اهل
بیت اطهار بتو رسیده که ایشانند راسخین فی العلم و ایشانند اهل
بیتی که اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا عقاید و طریقه و آیین
خود را از اخبار و آثار و موضع نسند بلکه ایشان علیهم السلام اخذ
کن هرگاه خودت از اهل ذکر و استنباط نیستی و قوه استنباط نداری
طلب کن عالمی که اعتماد بدان توان نمود و بدین و امانتش مطمئن توان

شد و اخلاق ائمه علیهم السلام را در آن توان یافت چرا که ما بین نایب
و منوب عنه در علم و عمل از مناسبتی ناگزیر است اما علمش میباید مستند
باشد بکتاب و سنت و آنچه که راجع بآنها است از قبیل اجماع و دلائل
عقلی که مستنیر است بنور شرع پس نقل نکند مگر از آل محمد سلام الله
علیهم و اعتماد نکند مگر بر آنها گفتگو نکند مگر در حق آنها و رجوع
نکند مگر بسوی آنها و نباشد بحضور آنها چنانکه شاعر گوید الیکم
والا لا انشد لی رکائب و منکم والا لا انال رغائب و فیکم والا فالحدیث
مخلق و عنکم والا فالمحدث کاذب و یحیی بن زکریا گفته است من
سره ان یستکمل الایمان فلیقل القول منی قول آل محمد علیهم السلام
فیما اسروا و فیما اعلنوا و فیما بلغنی و فیما لم یبلغنی و در روایت دیگر
چنین است که در هر صبح و شام گفته شود که و ما قال آل محمد سلام
الله علیهم قلنا و ما دانوا به دنا اما عملش میباید مطابق باشد با رفتار
و کردار مومنین و متخلق باشد باخلاق و متصف باشد بصفات
آنها چنانکه بعضی از آن اوصاف را امیر المومنین علیه السلام بیان
فرموده و ثقة الاسلام روایت کرده است اگرچه حدیث طویل است لکن
با وجود طولش در اینمقام ذکر میکنیم تا مومن و مجتهد را بشناسی
که چگونه کسی باید باشد زیرا که مجتهد خلیفة الله است و حجت است
بر خلق از جانب حجة الله صلوات الله علیه و حاکم است بر فروج
و دماء و اموال مطلقا پس باید مومنی باشد امین و کاملی صاحب یقین
متصف باوصافی که امیر المومنین علیه السلام فرموده در کافی باسندهای
معتبره از ابی عبد الله علیه السلام کلینی روایت کرده است

که فرمود روزی شخصی همّام نام که بغایت عابد و ناسک و مجتهد بود
در مجلس امیر المؤمنین علیه السلام برخواست و آنحضرت مشغول اداء
خطبه بود عرض کرد یا امیر المؤمنین اوصاف مؤمن را بیان فرما بوضوحی
که در نظر ما محسوس و مشهود گردد پس آنحضرت فرمود یا همّام
المؤمن هو الکیّس الفطن بشره فی وجهه وحزنه فی قلبه اوسع شیء
صدرا واذلّ شیء نفسا زاجر عن کلّ فانٍ حاضّ علی کلّ حسن
لا حقود ولا حسود ولا وثّاب ولا سبّاب ولا عیّاب ولا مغتاب
یکره الرّفعة ویشنأ السّمعة طویل الغمّ بعید الهمّ کثیر الصّمت
وقور ذکور صبور شکور مغموم بفکره مسرور بفقره سهل
الخلیقة لیّن العریکة رصین الوفاء قلیل الاذی لا متأفّک ولا
متهتّک ان ضحک لم یخرق وان غضب لم ینزق ضحکه تبسّم
واستفهامه تعلّم ومراجعته تفهّم کثیر علمه عظیم حلمه کثیر
الرّحمة لا یبخل ولا یعجل ولا یضجر ولا یبطر ولا یحیف فی حکمه ولا
یجور فی علمه نفسه اصلب من الصّلد ومکادحته احلی من الشّهد
لا جشع ولا هلع ولا عنف ولا صلف ولا متکلّف ولا متعمّق جمیل
المنازعة کریم المراجعة عدل ان غضب رفیق ان طلب لا یتهوّر
ولا یتهتّک ولا یتجبّر خالص الودّ وثیق العهد وفیّ العقد شفیق
وصول حلیم خمول قلیل الفضول راضٍ عن الله تعالی عزّ وجلّ مخالف لهواه
لا یغلظ علی من یؤذیه ولا یخوض فیما لا یعنیه ناصر للدّین محامٍ
عن المؤمنین کهف للمسلمین ولا یخرق الثّناء سمعه ولا ینکی الطّمع
قلبه ولا یصرف اللّعب حکمه ولا یطلع قوّال عمّال عالم حازم

لعلها علیه

لا یفحش

لا بفحّاش ولا بطيّاش وصول في غير عنف بذول في غير سرف
ولا بختّال ولا بغدّار ولا يقتفي اثرا ولا يحيف بشرا رفيق بالخلق
ساع في الأرض عون للضعيف غوث للملهوف لا يهتك سترا
ولا يكشف سرّا كثير البلوى قليل الشكوى ان راى خيرا ذكره
وان عاين شرّا ستره يستر العيب ويحفظ الغيب ويقيل العثرة
ويغفر الزلّة لا يطّلع على نصح فيذره ولا يدع جنح حيف فيصلحه
امين رصين تقيّ نقيّ زكيّ رضيّ يقبل العذر ويجمل الذكر و
يحسن بالناس الظنّ ويتّهم على العيب نفسه يحبّ في الله بفقه
وعلم ويقطع في الله بحزم وعزم لا يخرق به فرح ولا يطيش به مرح مذكّر
للعالم معلّم للجاهل لا يتوقّع له بائقة ولا يخاف له غائلة كلّ سعي
اخلص عنده من سعيه وكلّ نفس اصلح عنده من نفسه عالم بعيبه
شاغل بغمّه لا يثق بغير ربّه قريب وحيد حزين يحبّ في الله ويجاهد
في الله ليتّبع رضاه ولا ينتقم لنفسه بنفسه ولا يوالي في سخط ربّه
مجالس لأهل الفقر مصادق لأهل الصدق مؤازر لأهل الحقّ
عون للغريب اب لليتيم بعل للأرملة حفيّ باهل المسكنة مرجوّ
لكلّ شدّة هشّاش بشّاش لا بعبّاس ولا بجسّاس صليب كظّام
بسّام دقيق النظر عظيم الحذر لا يبخل وان بُخل عليه صبر عقل
فاستحيى وقنع فاستغنى حياؤه يعلو شهوته ووُدّه يعلو حسده
وعفوه يعلو حقده ولا ينطق بغير صواب ولا يلبس الّا الاقتصاد
مشيه التواضع خاضع لربّه بطاعته راض عنه في كلّ حالاته
نيّته خالصة اعماله ليس فيها غشّ ولا خديعة نظره عبرة و

لكل مهمة مأمول

وسكوته فكرة وكلامه حكمة مناصحا متباذلا متواخيا ناصح في السر
والعلانية لا يهجر اخاه ولا يغتابه ولا يمكر به ولا يأسف على ما فاته
ولا يحزن على ما اصابه ولا يرجوا ما لا يجوز له الرجاء ولا يفشل في الشدة
ولا يبطر في الرخاء يمزج العلم بالحلم والعقل بالصبر تراه بعيدا
كسله دائما نشاطه قريبا امله قليلا زلله متوقعا لاجله خاشعا
قلبه ذاكرا ربه قانعة نفسه منفيا جهله سهلا امره حزينا
لذنبه ميتة شهوته كظوما غيظه صافيا خلقه امنا منه جاره
ضعيفا كبره قانعا بالذي قدر له متينا صبره محكما امره كثيرا ذكره
يخالط الناس ليعلم ويصمت ليسلم ويسأل ليفهم ويتجر ليغنم
لا ينصت للخير ليفخر به ولا يتكلم ليتجبر به على من سواه نفسه منه
في عناء والناس منه في راحة اتعب نفسه لآخرته فاراح الناس
من نفسه ان بغي عليه صبر حتى يكون الله الذي ينتصر له بعده
ممن تباعد منه بغض ونزاهة ودنوه ممن دنا منه لين ورحمة
ليس تباعده تكبرا ولا دنوه خديعة ولا خلابة بل يقتدي بمن
كان قبله من اهل الخير فهو امام لمن بعده من اهل البر فصاح
همام صيحة ثم مغشيا عليه فقال امير المؤمنين عليه السلام
اما والله لقد كنت اخافها عليه وقال عليه السلام هكذا تصنع
الموعظة البالغة باهلها فقال له عليه السلام قائل فما بالك
يا امير المؤمنين فقال له عليه السلام ان لكل اجلا لن يعدوه و
سببا لا يتجاوزه فمهلا لا تعد فانما نفث على لسانك الشيطان
فرمودند یا همام مومن زیرک وهوشیار و روشن با بهجت اینست

بود محزون القلب وسیع الصدر ذلیل النفس معرض از هزلی
بی اعتبار و مقبل بر هر نیک و پایدار خالی از حقد و حسد و عاری
از دشنام گویی و ضلالت و بری از غیبت جویی و غیبت گویی و شنعت و
زنی و رفعت طلبی طویل الغم بعید الهم کثیر الصمت موقر و متذکر و
صابر و شاکر بفکر خود غمین و بفقر خود شادان نرم طبیعت و نیکو
خصلت کثیر الوفاء قلیل الادعاء میباشد نه دروغ گو و بهتان
زن در وقت خنده پرده ندرد و هنگام خشم تندی نکند بلکه
خندیدنش تبسم و پرسیدنش برای تعلم و مراجعتش برای تفهم
کثیر العلم عظیم الحلم و شدید الرحمه باشد بخیل و عجول و زود رنج
و کبر اکین نباشد در علم و حکم خود میل و حیف و جور و اغماض نکند
قلبش شدیدتر از حدید و سعی و جهدش گواراتر از شهد بوده
باشد نه شدید الحرص و طویل الامل و سخت گیر و طال ندور
و تکلیف گیرین و میباید جمیل المنازعه و کریم المراجعه بوده
در گاه غضب گذشت کند و در راه طلب رفیق شفیق بود متهور
و متهتک و متجبر نباشد خالص الود و وثیق العهد و مهربان
و حلیم درست پیمان و ساکت و راضی از خدای خود و مخالف هوای
خود باشد بر کهتر از خود سخت نگیرد و در کاری که تحصیلش
غیر میسر است اصرار نکند ملجاء بود مسلمین را و حامی بود دین مبین را
و نصرت دهد مؤمنین را گوش خود را بستایش و ثنا نگشاید و
دلش را بحرص و طمع آشنا نسازد حکمش لطبیعت آمیز نباشد و جهال را
بر علوم خود محرم ننماید سخن گوینده و عمل کننده و عالم حازم باشد

باشد نه فحاش و سبک سر مشفقت و کلفت خویش ندارد و تجسس
بموقع نکند متکبر و مکار نباشد ظلم بر احدی نکند و دنبال
هر روندهٔ نرود با خلق خدا برفق و مهربانی بسر برد ضعفا را یاری
دهد و مظلومین را دادرسی کند پردهٔ کسی ندرد و راز کسی را فاش
نسازد و کثیر الحزن باشد و قلیل الشکایه هرگاه که خیری ببیند مذکور
نماید و اگر شری مشاهده کند مستور دارد عیب دیگری را بپوشد و
در حفظ الغیب بکوشد عذر پذیر و خطاپوش باشد هنگام نصیحت
خطاکاران خودداری نکند و در اصلاح فساد کار جباران و اشرار را
مماشات ندارد امین و محکم کار و نیکو خصلت و پسندیده شعار بود
عذر نیوش و جمیل الذکر حسن ظن مهیا باشد و عیبی که در نظر آرد
نفس خود را بدان منسوب و معایب دارد و دوست دارد علم و یقین را
در معرفة الله و در سبیل خدا اشیاء باعزم و جزم بود احوال شادی
و غمش با اعتدال باشد مذکر باشد نسبت بعالم و معلم نسبت بجاهل
نه او را بیمی از نزول نوایب و دواهی و نه ملالی از حدوث هلاکت
و تباهی ریاضت و عبادت هر کس را خالص تر از ریاضت خود بیند
و هر نفسی را از نفوس صالحتر از نفس خود داند چشمش بر عیوب خود
باشد و اشتغالش بر کروب خود و بحریم خداوند در دلش ترسی نباشد
قریب و وحید و حزین خدا دوست باشد و مجاهده در راه خدا
کند تا ارتقی بمقام رضا کند بمتابعت هوای خود نفس خویش را رنج
و تعب نپسندد تا باین سبب مستوجب عقوبت خدا نباشد بلکه مجالس
اهل فقر و مصادق اهل صدق و مقوی اهل حق و معین غربا

ویده

وپدر بی پدران وشوهر بی شوهران شفیق اهل مسکنت وملجأ و
مرجع در هر شدت وپناه در هر مصیبت باشد وبشاش وگشاده
ابرو بود نه عبوس وترش رو ومتین وسنگین متحمل ومتبسم دقیق النظر
وعظیم الحذر باشد بخل نکند واگر دیگران بخیل او باشند صبر کند
غافل باشد وباحیا ومستغنی شرمش غالب آید بر شهوتش ودوستیش
فائق آید بر کینه اش وگذشتش زاید باشد از حسدش راستگویی را
بر خود شعار کند وشیوه متانت را اختیار بفروتنی وتواضع راه رود
وخاضع ومطیع رب خود باشد وراضی باشد از خدا در هر احوال
نیتش خالص وعملش خالی از غش وحیل نظر کردنش عبرت باشد
وسکوتش فکرت وسخن گفتنش حکمت نیکخواه باشد وباهمت وناصح
باشد وبامحبت در غیبت وحضور وسر وعلانیه برادران خود را
دوست داند وغیبت وحیلت در حق ایشان بخاطر نگذراند تاسف نخورد
بدانچه از دست رفته وآشفته نباشد از مصیبتی که باو رسیده امیدوار
نباشد بر چیزی که باو امیدوار بودن نشاید هنگام شدت مضطرب
ودر وقت رخا مغرور ومعجب نباشد علم وحلم وعقل وصبر را باهم
جمع کند وکسالت در احوالش راه نیابد وعلی الدوام با نشاط وآرام
باشد طویل الامل نباشد وزللش کمتر باشد ومترصد وآماده برای
اجل بود قلبش خاشع ونفسش بریاد خداوند وقانع جهل از خود دور
کند وامر خود سهل شمارد شرمنده ذنوب خود گشته وهوا وشهوت
خود کشته غیظ خود را فرو برده واخلاق خود را مهذب ومصفا کرده
طالب امن وراحت همسایگان خود باشد ضعیف باشد غرور وکبرش

و قانع باشد برزق مقدرش محکم باشد صبرش و متین باشد امرش
کثیر الذکر باشد با مردم معاشرت کند بقصد تعلّم و سؤال کند
برای تفهّم و کسب معیشت کند تا غنیمت حاصل کند و کم سخن گوید
تا باین سبب سالم ماند نقل اخبار نکند تا ازدیاد مایهٔ افتخارش باشد
و کم حرف زند تا باین سبب مرتبت بر دیگران داشته باشد نفس
خود را در رنج و تعب دارد تا دیگران از آن در امن و راحت باشند
و هر دم ظلمی که باو رسد صبر کند تا خداوند عالم معین و ناصر او شود
بغض او نسبت بکسیکه از او دوری کند دوری از اوست و ملاقاتش
نسبت بانکه میل ملاقات او کند راحت و رحمت از اوست نه دوریش
از روی تکبر و عظمت است و نه نزدیکیش از روی مکر و حیلت بلکه
در هر کار مقتدی و متاسی اهل خیر باشد که پیشوایان اویند
و امام اهل بر باشد از آنانکه بعد از او خواهند بود پس در انحالت همام
صیحه زد و بیهوش افتاد حضرت فرمودند که موعظهٔ حسنه در احوال
اهلش چنین تصرّف کند و من والله از ترس عدم تحمّل او پیش ازین توصیف
مؤمن نکردم یکی از بی یقینان که حاضر مجلس بود بمقام اعتراض بر آمد
که یا امیر المؤمنین چه کردی که باعث هلاک او شد فرمودند که هر چیزرا
اصلی است که از آن تعدّی نمیتواند کرد و سبب هلاکی است که از او
نمیگذرد سکوت کن و از حد مگذر این اعتراض بر زبان تو جاری نگردید
مگر شیطان انتهی الحدیث الشریف صلی الله علی قائله پس ایها الشا
اگر احوال علما بر تو مشتبه است تتبع کن در آثار ایشان و تفحص در
اخبار ایشان و از اخلاق ایشان اطلاع بهم برسان و سلوک و رفتار

وشعار و دثار و کردار و گفتار ایشان را ملاحظه کن و چنانکه از من
پرسیده از خود شان و از دیگران سؤال نموده معرفت حاصل کن پس
وقتیکه با این کیفیت بذل مجهود و تجسس و تفحص کردی خداوند عالم
واجب شود که ترا بصراط مستقیم و نهج قویم هدایت فرماید و بعالمی
کامل رهبری کند که راضی از اوست و او را از جانب حجج و خلفای
خود حاکم و خلیفه گماشته است چنانکه در حق مجاهدین فی سبیل الله
که طالب رضا و قاصد قرب حقند با عظم تأکید نوید هدایت داده
و فرموده الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا بالجمله آنچه در این
اوراق بیان کردیم امری پوشیده نیست و بر همه کس واضح و مبرهن
است بعضی از امور که از بعضی مستور و مخفی بود ببیان آن پرداختیم
سابقا بتو وعده نمودیم که جواب ثالث قوم را در مقابل همین سؤال
نیز ذکر کنیم البته آن جواب بتو رسیده و آن اینست که بسم الله الرحمن الرحیم
خداوند عالم فرموده الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و
امیر المؤمنین علیه السلام فرماید اخوک دینک فاحتط له و امام محمد
باقر علیه السلام فرماید عند اختلاف الاخبار خذ ما اشتهر بین
اصحابک و اترک الشاذ النادر حرره فلان الموسوی انتهی جواب نظر
کنید بر پایه علم این عالم که بچه نحو جواب غیر شافی نوشته چنان پنداشته
که مقصود سائل همین دو آیه شریفه است که و الذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا و حال آنکه همین آیه شریفه سائل را بمقام
استفسار و استبصار آورده تا بسبب این مجاهده مستوجب هدایت گردد
پس این هدایت هر چند از عطایای خداوندی است ولی خدا برای هدایت

ابوابی مقرر داشته است و آن ابواب عبارت از ائمه علیهم السلام
چنانکه در کافی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده و ما
حصل آن اینست که اگر اراده خداوند سبحانه و تعالی قرار گیرد بر اینکه
خود را بمخلوقات خود بشناساند البته قادر بر اینست و لیکن حکمت
خداوندی چنین اقتضا نموده که ما ها را دلایل و وسایل و ابواب
معرفت خود فرموده است پس چون امام علیه السلام باب معرفت باشد
در حالت غیبت آنحضرت نایب و می باید حامل هدایت و باب
معرفت باشد پس آنکس که بزعم خودش نایب امام و وسیله اسلامست
هرگاه بیان طریق هدایت برای متحیر نکند و از ظلمت حیرت با نور
بصیرت بیرون نیارد تلاوت این آیه شریفه در جواب آن غیر اینکه
موجب مزید حیرت شود چه ثمر دارد البته چنان تصور میکرده است
که سایل از این آیه شریفه غافلست و حال آنکه سائل بملاحظه مدلول
این آیه شریفه خود را بمجاهده وا داشته و این سؤال را که از جمله هدایت
نموده از جمله مجاهدات پنداشته جوابیکه از حاملین هدایت حاصل
میکند همانست که او را بمقام سؤال آورده و سودی که از این
سؤال امید نیست بجز تحصیل حاصل اما اینکه سائل امر باحتیاط
کرده است بنظر تحقیق ملاحظه باید کرد که اینجه مقام احتیاط است
و حال آنکه احتیاط در اموریست که جمع آنها ممکن باشد چنانکه احتیاط
در میان واجب و مستحب و ما بین مکروه و حرام اما وقتیکه امر دایر
شود میان واجب و حرام و مستحب و مکروه در اینمقام چگونه احتیاط
ممکن میشود همچنین وقتیکه کشف شد بالاسره را بر خطا [illegible] و تقلید

ایشانرا تجویز نکنند و آنهارا منحرف و متجاوز از قواعد شرعیه دانند
و بالاسریه نیز بدستاویز شبههٔ که از ملاحظهٔ بعضی عبارات حاصل
نموده‌اند و حال آنکه واجب بود که اعتنا بعبارات نکنند تقلید کشفیه را
جایز ندانند با وجود اینهمه مخالفت و تعارض بهمه جهة چگونه متحیر
مسکین را احتیاط میسر و ممکن میشود و این بعینه امر کردنست بر
تقلید آنکس که گفت قتل سیدنا علی سیدنا طلحة و حاربت سیدتنا
عایشة سیدنا علیا که هر سه سید اطلاق کرده و محبت هر سه را
مانعة الجمع ندانسته است پس اگر مقصودش از این احتیاط تابع شدنست
بر آنکه اغلب و اکثر مایل و تابع آن شده‌اند لازم آید تابع شدن بر
مخالفین امیر المؤمنین علیه السلام چرا که اغلب و اکثر میل بآنها
نموده‌اند و تابع آنها شده پس اثبات این احتیاط تخریب شریعت سید
المرسلین و هدم دین مبین است و این کلامیست که هیچ جاهلی روا
نمیدارد که بآن متکلم شود تا چه رسد بآنکس که دعوی علم و
فضیلت میکند بهر حال اما فقرهٔ ثانی که خذ ما اشتهر بین اصحابك
واترك الشاذ النادر بدانکه عمل بمشهور در احکام فرعیه است
آنهم وقتی که ادله تعارض کند و دلیل ترجیحی در دست نباشد
نه در تعیین رئیس مذهب و حامل شریعه چنانکه همین جواب امام
علیه السلم در مقابل سؤال عمر ابن حنظله وارد شده که از کیفیت قرض
دادن و میراث پرسؤال کرده نه جواب اصول معارف و این جواب متعلق
بجزئیات احکام فرعیه است در وقت تعارض ادله و فقدان مرجح لکن
در احکام اصولیه و اثبات رئیس مذهب کثرت را چه مدخلیتست

که دلیل ترجیح باشد و حال آنکه خداوند عالم مذمّت فرموده کثرت را
در آیات کثیره نزدیک بهشتاد آیه چنانکه فرماید لقد ذرانا کثیراً
من الجنّ والانس و فرماید اکثرهم لا یفقهون و اکثرهم لا یعقلون
و اکثرهم لا یشکرون و لکنّ اکثر النّاس لا یعلمون و اکثرهم یجهلون
همچنین آیات و روایات غیر عدیده از این قبیل و مدح فرموده
قلّت را و فرموده و قلیل من عبادی الشکور و ما امن معه الّا قلیل
فشربوا منه الّا قلیل و آیات بسیار از این قرار و باقر علیه السّلم
فرماید انّ النّاس کلّهم بهایم الّا المؤمن والمؤمن قلیل والمؤمن قلیل
صادق علیه السلام فرموده المؤمنة اعزّ من المؤمن والمؤمن اعزّ من الکبریت
الاحمر و هل رای احدکم الکبریت الاحمر و احادیث دیگر نیز در ذمّ
کثرت و مدح قلّت وارد شده و قواعد مذهب و ملّت نیز بهمین نهج
جاریست و قلّت اتباع مؤمنین و کثرت منافقین و ضعف احوال
مؤمنین و قوّت مشرکین ظاهر و مشهود است چنانکه قلّت اصحاب
امیر المؤمنین علیه السّلام و قلّت اتباع امام حسن علیه السلام و کثرت
عدّه معاویه علیه اللعنه را شنیده ایم که از شدّت قوّت و غلبه
که داشت بحدّی بر مؤمنین مجال را تنگ کرد که قدغن نمود کسی اسم علی
و حسن و حسین را باولاد خود نگذارد همچنین قلّت اصحاب حسین علیه
السّلام و هر یک از ائمّه هدی سلام الله علیهم تا بصاحب الزّمان صلوات
الله علیه معلوم و ظاهر است که آنحضرت از قلّت انصار و کثرت
معاندین غیبت فرمود پس بدین قیاس که صاحب جواز ذکر کرده
میباید متمسّک بدلیل کثرت و غلبه و قوّت شده تابع معاویه و اتباع

آن شدن و حال آنکه مبنای مذهب شیعه بر اینست که مادام ظهور
دولت باطله اهل حق بی ناصر و معین و بی یار و قرین خواهند بود
دیگر گوییم که مقصود امام علیه السلام از اینکه فرموده خذ ما اشتهر
الی آخر اینست که قول مشهور را اختیار کن نه قایل مشهور را زیرا
که بسا قایل مشهور هست که قولش مشهور و معمول به اصحاب نیست پس
بنابر این این حدیث چه دخلیت بسؤال سائل دارد و این جواب
چه دخل دارد بمراد سائل و از عالمی که تبعیت و عمل بقول او و امثال
اینچنین جواب چگونه پسندیده و مقبولست پس این و این چه دخلیت
است بمراد سائل چه مراد سائل تشخیص عالمی است که بقول او عمل کند
و او را برای خود قرینه ظاهره قرار دهد که او را بفرای مبارکه دلالت
کند و ترجیح مسائل عالمیرا است که برای اهل تقلید استنباط احکام
کند پس ظاهر است که جواب امام باعث ضعف دین و ملت و قوت
شبهه مخالفین است بلکه برای او اینچنین جواب وبال و وزر است
که در روز قیامت گریبان گیرش خواهد شد بالجمله فقره دیگر که
ذکرش اهم از همه اینهاست در خاتمه کتاب بیان کنیم که گروه بالا
سریه بسا تمویه و تلبیس باین لباس میکنند و بمردم میگویند راهی
که پدران شما بدان رفته و مسلکی که اجداد شما پیش گرفته اند و
تبعیت علمای سابقین را از دست نداده اند همان راه سلامت و
طریقه نجاتست و این طریقه جدیده که شیخیه احداث کرده اند چون
یقینی نیست که طریق مستقیمی باشد پس شرط احتیاط آنست که از آن
احتراز نمایند و ترک طریقه پدران خود نکرده از دین عجایز تجاوز [illegible]

ندانند دور نیست که منظور ثالث القوم نیز همین احتیاط باشد
که سابقین را امر بآن نموده بالجمله جواب این کلام فاسد اینکه ما ترک
طریقهٔ علمای ماضین و اصحاب سابقین نکرده ایم و در کیفیت استنباط
احکام فرعیه بهمان طریقهٔ آنها را در دست داریم و مسالک آنها را
سالک هستیم و در عقاید اصولیه نیز چه مضایقه از اینکه ما مطالب
و مسائل و تفاصیلی ذکر کرده ایم که علمای ماضین نیز آنها را بیان کرده اند
و نیز انکار و لکن در حقیقت معتقد اجمال اعتقادات آنها ایم و علماً
و عملاً با آنها متحد و متفق هستیم چنانکه الآن در کتب اصول هم تفاصیلی
افزوده اند و اصطلاحاتی در ابواب و فصول آن اختراع نموده اند
که سابقاً یکی از آنها در هیچ کتاب اصولی ذکر نشده بود و در اینکه هر چه
دور و زمان متاخر میشود تصرفات اذهان بیشتر میگردد و نتیجه های
تازه میشود شکی نیست چنانکه تصرفات اهل این زمان را می بینیم در
خوردنیها و پوشیدنیها و نوشیدنیها که سابقاً غیر از اصول آنها
در میان نبود از قبیل گوشت و نان و گندم و آرد در خوردنیها
و ابریشم و قطن و کتان و غیر اینها در پوشیدنیها تصرفات بدیعهٔ غریبه
که اهل این زمان کرده اند همگی متفرع اند بهمین اصول و تفاصیل اند
برای همین اجمالات هم چنین تفاصیلی که در دست ماست ماخذ اصول
و اجمالات آنها کتاب و سنت و اصول عقلیه است که سابقاً در دست
علمای ماضین بوده بنابراین است که ما همان اصول را استعمال کرده تفصیلی
داده ایم و احکام کثیره از آن استنباط و استخراج کرده ایم پس در حقیقت
احتیاط در عمل کردن بقول ماست که قول ما بعینه قول علمای سابقین است

بعلاوه مسائلی که باستدلال کتاب و سنت استخراج و بر اقوال آنها متفرع
داشته‌اند بالجمله بنای این فرقه بهمه جهة بر مخالفت علمای سابقین و امنای
ماضین و معاصرین است چنانکه احدی از آنها تکذیب نکرده است کسی را
که مقصود خود را از عبارت و کتاب بیان کند و نگفته است که من بر
کلام از تو واقفترم و احدی از آنها ظاهر اعمال و اعتقادات شخص را که ذکر شده
عمل بباطن او نکرده است و ظن خود را در حق کسی ترجیح بر نص نداده است و
امثال این اعمال که مخالف اجماع اهل اسلام است چنانکه سابقا ذکر کرده
شد علی ای حال امر این گروه مردد است در میان اینکه انکار ضروریات
اسلام کنند یا اقرار نمایند و بمقتضای آن عمل نکنند اما اول موجب کفر است
اما ثانی باعث فسق و ثالثی در میانه نیست پس معلوم شد که احتیاط
کامل بر عکس آنچیزیست که آنها فهمیده‌اند و بنظر عوام الناس داده‌اند
اما فقره آخر سؤال سائل ادام الله تأییده که هل یسقط عنه التکلیف
الی قوله فالذی یخطر ببالکم الشریف جوابش اینکه تکلیف ساقط
نیست و ترجیح بلا مرجح بدلالت عقل و نقل باطل است و خداوند
سبحانه و تعالی بندگان خود را مهمل و مطلق العنان نگذاشته بلکه
عقولی در هیاکل آنها نهاده و حواسی قرار داده که بفرمان عقول
در طریق عبادت سالک باشند و برای تمیز حق از باطل شواهد
و بینات و علامات و دلالات فرموده و نماینده‌ها و هدایت
کننده‌ها گماشته که محق و مبطل و مدعی و صادق بر کسی مخفی نماند
پس آنچه حق ارشاد و بیان طریقه بود بیان کردیم و دلیل
تمیز حق و باطل و میزان ترجیح غث و سمین را مبرهن داشتیم و از شرح

خوش صریح و مذهب صحیح دقیقهٔ فرو نگذاشته‌ام تأمل کن بحسن سریرت
و صفای طویت خود تا امر را واضح و عیان مشاهده کنی و هب
انی قول الصبح لیل ایعمی الناظرون عن الضیاء و صلی الله علی
محمد و آل محمد و لعنة الله علی اعادیهم و ظالمیهم و منکریهم و منکری
فضائلهم اجمعین الی یوم الدین

بتاریخ غرهٔ شهر جمادی الآخر سنه
هزار و دویست و شصت و یک هجری
صورت اتمام پذیرفت کتبه محمد علی
بن علیقلی التبریزی اللهم
اغفر لهما

بدان اینکه نزد من [illegible]
[illegible]

الحمد لله رب العالمین والصلوه والسلم علی محمد واله الطاهرین
الطیبین المعصومین الغر المیامین اما بعد این مختصر یست مسمی
بشقشقه در بیان سر قدر و مسئله جبر و اختیار و امدن مخلوقات از
کتم عدم بعرصه وجود و اطلاق لفظ جلاله و سایر اسماء الله بائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و احاطه علم امام علیه
السلام و بیان مبدء و معاد کافه انام که جمعی از دوستان
محبت پیشه از اعزه و اشراف قلعه شیشه از جناب مستطاب
قدوسی اداب عارف معارف ربانی کاشف معضلات
فرقانی حلال مشکلات قرانی مرجع الانام و ملجاء الفقهاء

الکرام کهف الارامل والایتام مفخر الانام جازم اعناق النواصب اللئام
الاوحد الامجد الانجد المؤید المسدد جناب حجة الاسلام المولی
محمد التبریزی الممقانی سلمه الله الملک العلام وادام الله ظلاله
علی رؤس الانام سوال نموده بودند و دران اوقات انجناب عازم
خاکبوسی استانه مبارکه رضویه علیه وابائه واولاده الاف الثنا
والتحیه بودند به تعجیل تمام بجواب مسائل مسطوره پرداختند
فتلک شقشقة هدرت ثم قرت **سؤال** ایا مخلوقات کلا او طرا در
خلقت خود شان مجبورند یا مختار **جواب** مخلوقات کلا مصنوع
فاعل مختار است و مصنوع اثر صنع صانع است و اثر مشابه صفت
مؤثر است یعنی هیئت فعل او است چون مؤثر من حیث التاثیر متصف
بصفت اختیار است اثر ان نیز باید متصف باشد بصفت اختیار و
دیگر معنی اختیار از مصنوع قبول است وقبول از مصنوع شرط
تعلق صنع صانع است بان پس صنع از صانع حکیم بدون قبول
از مصنوع صورت وقوع نمیپذیرد تحقیق این مطلب بروجه
اجمال اینست که قبول واقتضا از مصنوع جهة حاجت انست بصانع
وصنع بدون حاجت از مصنوع لغو است وعبث وصنع حکیم لغو

وعبث نمیشود سبحانك ما خلقت هذا باطلاً افحسبتم انما خلقناکم عبثاً

الایه وصنع بدون قبول واقتضا از مصنوع الجاء است والجاء جبر است

وظلم تعالی الله عنه علواً کبیراً وما ربك بظلام للعبید و تفصیل این

مطلب بنحوی از اجمال آنستکه هر فردی از افراد مصنوعات و هر جزوی

از اجزای موجودات از ذوات وصفات وشئون واطوار وسبحات آنها

خود شرا بلسان قابلیت واستعداد ومیل ذاتی از صانع وخالق خود

خواسته واقتضا نموده وخداوند عالم بمحض جود وکرم هر یکرا مطابق

خواست وسوال خود وجود کرامت فرموده وبحسب قابلیت واستعداد

او علی ما هو علیه خلق وایجاد نموده اعطی کل شیئ خلقه ثم هدی

اما مطلب اول که خود شانرا خواسته اند مقتضای میل ذاتی است

که شیئ ذات بذاته وخود بخود نمیخواهد مگر خود شرا والا خودش نمیشود

واما مطلب ثانی که خدا مطابق خواست وسوال ایشان عطا فرموده

مقتضای کرم وجود است که لا یخیب سائله پس اساس ایجاد وبنا خلقت

اعطا است از جانب حق بحسب قبول واستعداد خلق استوی برحمانیته

علی عرشه واعطی کل ذیحق حقه حق خلق جهة حاجت او ست وانچه

قبول است، وقبول سوال ومیل ذاتی واستعداد جبلی است که اختیار

مخلوق عبارت از آنست پس اختلاف اطوار وجود عرضاً و طولاً ناشی از
اختلاف اختیار قبول فیض حق است در خلق که تعدد جهة حاجت و
استفاضه است و الّا در صنع صانع و افاضه مفیض با قطع نظر از
اختلاف و تعدد جهات قبول اختلاف و تعدد نیست و ما امرنا الّا
واحدة کلمح بالبصر ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت و ما خلقکم و لا
بعثکم الا کنفس واحدة هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
و ما ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون اگر گوئیکه اختیار و اقتضا و میل
و استعداد و سوال و قبول بهر عبارتیکه گوئی فرع وجود و صفت شیء است
که بعد از وجود شیء متفرع بر آن و مؤخر از آنند پیش از وجود چه اختیار
و چه اقتضا و چه میل و چه قبول و چه سوال جواب این سوال بدو قسم است
اول اینکه اینها مساوق وجودند مثل کسر و انکسار نه مقدم بر وجود
هستند و نه مؤخر از آن هرچند وجود بالذات مقدم بر آنست لکن
در تحقق مساوق هستند نه وجود بدون آنها میشود و نه آنها بدون
وجود چه قبول مساوق فعلست و شرط تعلق آنست پس این اقتضا
و اختیار و قبول در حین ایجاد است و با نفس ایجاد نه مقدم بر آنست
و نه مؤخر از آن دوم اینکه در علم سابق خداوند عالم مقدم و مؤخر نیست

اشیاء فی انفسها و فی حدود ذواتها تقدم و تاخر بر یکدیکر دارند اما
نسبت علم خدا بمقدم و موخر نسبت واحده است هر یکرا در مقام
خود میداند صفترا در مقام خود و موصوفرا در مقام خود بنسبت
واحده پس اقتضا و اختیار و قبولرا در علم سابق خود میداند و بحسب
انها ایجاد میکند هر چند انها فی حد ذاتها موخر از وجود باشند
اما در علم خدا مقدم و موخر بنسبت واحده است تفاوت ندارد الحاصل
اختیار باینمعنی در خلق هست و صنع حق بوفق ان جاریست و عقلاً
و نقلاً ثابت است و منکران خارج از طریقه فرقه محقه است و اما
اختیار بمعنی هوا که اعطا بوفق هوای خلق باشد که هر چه از خدا سوال کنند
بدهد و تابع هوای ایشان باشد این غلط ست و خبط و لو اتبع الحق
اهوائهم لفسدت السموات والارض پس اختیار را دو معنی است اول
بمعنی اقتضا و قابلیت دوم بمعنی هوا بدون قابلیت معنی اول در خلقت
هر شئی هست و بدون ان خلق نمیشود و معنی دوم نه بلکه غلط محض است
مسئله دوم انکه عدم و معدوم موجود و موجود فانی و معدوم
میشود یا نه جواب اکر مراد از عدم و معدوم ممتنع است البته موجود
نمیشود و صنع تعلق بمحال نمیکیرد حتی وجود و فرض هم ندارد ممتنع

فصل از وجود و تکوین و اختیار
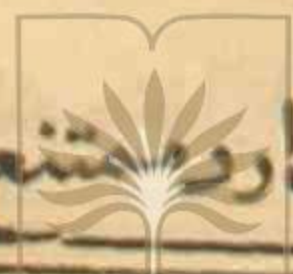
در هیچ مقامی از مقامات امکان و در هیچ عالم از عوالم اکوان وجود ندارد
چه اگر از ذکری و وجودی در یکی از مقامات امکان و مراتب اکوان باشد
محال و ممتنع نمیشود بلکه داخل امکان و از سنخ اکوان میشود و این خلف است
و اگر مقصود از آن ممکن است البته موجود میشود بصنع کونی و عالم
امکان خزانه خدا است که بحیثیت امکانیه مصنوع گشته و بحیثیت کونیه
متکون و موجود میشود لکن توهّم نشود که عدم مادّه است بلکه اساس
ایجاد اختراع و ابتدا است که خدا لا من شیئ موجود و خلق میکند یعنی بی
مادّه و بلا مثال سبق ایجاد مینماید چنانکه جناب امیر مومنان و امام متقیان
در خطبه جوامع توحید میفرماید که لا من شئ خلق ما کان و نفرمود من لا
شئ و من شیئ که هر دو باطل است امّا اول بجهت اینکه مادّه موجود عدم
نمیشود و ثانی تحصیل حاصل است فتامّل اما معدوم و فانی شدن موجود
اگر مراد از معدوم و فنا باز ممتنعست البتّه موجود منقلب به ممتنع نمیشود
و از خزانه امکان بیرون نمیرود و این معنی از جملهٔ بدیهیاتست و اگر مقصود
از معدوم و فانی شدن ممکنست که از کون با مکان میرود البتّه میرود
ما عندکم ینفد و کلّ من علیها فان و کلّشیئ هالك بلکه هر کس بنظر تحقیق
نظر کند میداند که موجود ممکن را بقائی نیست مگر در حالت صدور و

بادی نظر که بجهة کمال اتصال فیض از فیاض حقیقی باقی بنظر می اید و
ترى الجبال تحسبها جامدة وهى تمر مر السحاب بلهم فى لبس من خلق
جدید وجود طری و تازه است لکن انچه بامکان میرود باز باکون بر
میگردد و مر کل بحسبه یعنی از هر چه هر چه میرود بان رجوع میکند
مثل نهر مستدیر همیشه کسر است و صوغ و بدء است و عود کما
بدئکم تعودون از دوام کسر و صوغ و استمرار بدء و عود توهم تجدد
امثال که مذهب بعض حکما است نشود چه این بساط اثبات اتصال
اصل اصیلست و ابطال فراغ و تعطیل مسئله سیم انکه لفظ جلاله
و سایر اسماء الله را که عبارت از خالق و رازق و محیی و ممیت باشد بغیر
از باری تعالی یعنی با ئمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین اطلاق
میتوان کرد یا نه و در حین اطلاق از قبیل اشتراك لفظی است یا معنوی
یا حقیقت و یا مجاز یا حقیقت بعد از حقیقت یا غیر از این طرق است و ضمائر
قرانی را که راجع است بلفظ جلاله بحضرات ائمه معصومین علیهم السلام
میتوان اطلاق کرد یا نه جواب خداوند عالم عز شانه چنانچه متوحد است
در ذات هم چنین متوحد است در افعال که مبدء اشتقاق اسماء است
قال الله تعالى الله الذى خلقكم ثم رزقكم ثم يميتكم ثم يحييكم هل من شركائكم

من یفعل من ذالکم من شئ سبحانه و تعالی عما یشرکون و قال تعالی ام جعلوا
لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم و قال جل جلاله الله خالق کل
شئ و هو الواحد القهار و قال تعالی هل من خالق غیر الله و قال سبحانه
اورونی ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرک فی السموات معلوم است که ماسوی
الله ممکن است و ممکن محض فقر و حاجة و بدئش امکان و نهایتش فنا و به
هیچ وجه استقلالی ندارد و او را بقائی نیست جز حین صدور ش از صنع
صانع سبحانه پس چگونه یارا بر خلق اشیا و قادر بر صنع و اعطا و توانا بامات
و احیا میشود ضرب الله عبدا مملوکا لا یقدر علی شئ پس هرچه هست از
غیب و شهود اثار کرم و جود اوست که بمشیت و اراده خود لامن شئ اختراع
نموده وحده لاشریک له و اما اثار صادره از عباد و تاثیر بعضی از مصنوعات
در بعض دیگر پس بجهة سر و لایة خلقیه اوست سبحانه و تعالی شانه که در هر
ذره از ذرات موجودات سریان پذیرفته و سر و علانیه را فرا گرفته هر که
بحسب استعداد و قابلیت خود مظهر اثر ساری گشته هرچه قابلیتش
صافی از اکدار و مبری از اغیار است ظهور اثر ساری در ان طبق محبت و
رضا حق شده و انچه قابلیتش معوج و مکدر است بخلاف رضا و محبت
اتفاق افتاده کل میسر لما خلق له و کل یعمل علی شاکلته و الا قطع نظر

از آنست ساری و حکم جاری ممکن و مصنوع هیچ و ناچیز است الله نور
السّموات والارض و آنو لایة خلقیه که عوالم غیب و شهود از آثار و افاضات
آن وجود یافته و هر یکی بحسب قابلیت و استعداد خود مظهر آن شده
عبارت از جمیع کمالات میباشد که جهت ظهور تدبیر حقست در خلق
پس هر جهت کمالی از علم و قدرت و حیوة و امثال آنها و افاضه آنها از
بعضی ببعضی که مشاهده میشود رشحیست از آنست ساری و جهتی آن
از آنحکم جاری که در حقایق موجودات بحسب قابلیت و استعداد آنها
مستودع است بیده ملکوت کلّشئ ایکون لغیرك من الظّهور ما لیس
لك پس او است مالك هر خیر و مفیض هر جهت کمال و سیر همه را لامن
شئ اختراع نموده و هر یکیرا بحسب قابلیّت و استعداد خود مظهر کمالی
و مطلع نور جمالی نموده پس هر چه دارد آن دارد و غیر آن محض فقر است
و حاجت هیچ ندارد لاحول ولاقوّة الّا بالله پس از این مقدّم و بیان که
از غایت وضوح و عیان مستغنی از برهانست مستفاد میشود اختصاص
اطلاق اسماء حسنی چه لفظ جلاله باشد چه غیر آن بحق سبحانه و تعالی
که میخوانیم او را و وسایل استمداد از حق میدانیم آنها را و بیاد آنها بجناب حق
تقرب میجوئیم و راه عبودیت میپوئیم و اطلاق آنها بغیر حق سبحانه و تعالی

بان نسبت که بحق اطلاق میشود جایز نیست چه مبدأ اشتقاق اسمأ
افعال است و تفرّد و توحّد حق جلّ و علا در افعال چنانچه بیان شد
مستلزم تفرّد و توحد اوست جل جلاله در اسمأ افعال چه مشتق را
حکم مشتق منه جاریست و در فرع حکم اصل ساریست و امّا اسم
ذات مثل لفظ جلاله پس اختصاص ان بحق جلّ و علا و عدم جواز
اطلاق ان بغیر از تفرد ان بذات منزه از شریك مستفاد است لا اله الا
الله وحده لا شریك له پس جایز نیست اطلاق هیچ یك از اسمأ الله چه
لفظ جلاله باشد چه غیر ان از اسمأ حسنی بنسبت حق بغیر خداوند جلّ
و علا چه ائمه علیهم السّلام باشد چه غیر ایشان سلام الله علیهم چه ائمه
مظاهر حقند و حق سبحانه و تعالی متوحّد است در مظاهر خود زیرا
که غیر او را ظهوری مثل ظهور او نیست و صفتی مثل صفت او
نخواهد بود خداوند عالم در هر چه باو منسوبست متوحّد و متفرد است
لا شریك له فی ذاته و لا فی اسمائه و صفاته فرقی نیست میان لفظ جلاله
و میان سایر اسمأ حسنی مثل خالق و رازق و محیی و ممیت و عالم
و قادر و سمیع و بصیر بان نسبت که باو جلّ و علا اطلاق میشود در
عدم جواز اطلاق انها بغیر چه ائمه علیهم السلم باشد چه غیر انها و از این

تحقیقات مستفاد میشود ضمایر راجعه بلفظ جلاله چه ضمیر در حکم
مرجع است چنانکه اطلاق آن بغیر خداوند عالم جایز نیست اطلاق
ضمایر هم جایز نیست واما انچه وارد شده در اثار ائمهٔ اطهار علیهم السلم
نحن اسماء الله الحسنی پس لازم نداشته است جواز اطلاق لفظ جلاله
یا سایر اسمائرا بایشان علیهم السلم چه معنی حدیث افاده میکند
که ایشانند اسماء معنویه و خداوند عز شانه مسمی است واواست ظاهر
وایشانند مظاهر چه خداوند عالم بان مظاهر ظهور کرده اسمائی
از انمظاهر مشتق شده وبحق اطلاق شده واما نفس مظاهر مثل
خود مظاهر ندارد که اسمائی از انها مشتق شده بان مظاهر اطلاق
شود پس الله وخالق ورازق ومحیی وممیت وامثال انها جناب
حق است وحده لاشریك له وایشان سلام الله علیهم اسماء او ومعانی
افعال اویند که قایمند بمشیت وصنع او بقیام صدور ومظاهر
کمالات وافاعیل حقند که ایشانرا الامن شی خلق نموده وخودشرا
بایشان وصف نموده ما لله آیة اکبر منی ولا نبأ اعظم منی اسم غیر
مسمی است ودر جنب ظهور مسمی مضمحل ومتلاشیست من عبد
الاسم دون المسمی فقد کفر ومن عبد الاسم والمسمی فقد اشرک ومن عبد

اثنین ومن عبد المسمّی بایقاع الاسم علیه علی ما وصف به نفسه فهو
من اصحاب امیر المؤمنین حقاً پس ایشان در مقام بیان مقامات حقّند
وعلامات او بند که لا تعطیل لها فی کلّ مکان یعرفه بها من عرفه که توجه
بحق با ایشانست ایشانند سبیل اعظم معرفه حق وطریق اقوم توجّه باو
ومن قصده توجه بکم انتم السّبیل الاعظم والصّراط الاقوم بلی اطلاق
اسما الله غیر از لفظ جلاله ولفظ رحمن در ایات قرانی واخبار ائمه اطهار
علیهم السّلم بغیر خداوند عالم مثل فتبارك الله احسن الخالقین وانك
انت ارحم الرّاحمین واوسع المعطین وخیر الرّازقین واذ تخلق من الطّین
کهیئة الطّیر وفی الحدیث بعث الله ملکین خلاقین فیقتحمان بطن المرءة
وغیر ذلك که متتبعرا مخفی نیست وارد شده حتّی فقها رضوان الله
علیهم در باب یمین تصریح بجواز اطلاق انها حتّی خالق ورازق ومحیی
وممیت وغیر انها بغیر خداوند جلّ وعلا نموده واسما الله را غیر از
لفظ جلاله ورحمن از اسما مشترکه شمرده اند وبه همین سبب یمینرا
بانها منعقد نمیدانند ودر محاورات اطلاق انها بغیر حقّ من غیر
نکیر مینمایند لکن این نسبت واین حقیقت غیر ان نسبت سوای التحقیقت است
هرچه از مبدء اشتقاق انها درخلو مشاهده میشود رشحیست

از فیض حق که بحسب قابلیت واستعداد او از وظهور نموده پس
اطلاق اسمیکه از مبدء اشتقاق پذیرفته بغیر حق جل وعلا با نسبت
که مبدء اشتقاق در او ظهور نموده در غیر لفظ جلاله و رحمن از
سایر اسماء حسنی شرعاً و عقلاً عیب ندارد چنانچه صریح ایات
قرانیه واخبار و تصریحات علماء ربانیه وابرار است در باب تمیز
وغیره واستیحاش بعضی از اهل ظاهر از اطلاق انها بغیر حق از عدم
تمیز ما بین نسبتین مذکورتین است اما اطلاق انها بحق و بغیر حق ایا
از چه راه ست از بابت اشتراک معنویست یا اشتراک لفظیست یا حقیقت
و مجاز یا حقیقت بعد الحقیقة پس میگوئیم که اطلاق بغیر حق از بابت
حقیقة بعد الحقیقة است چه اشتراک معنوی مستلزم سنخیت است
تعالی الله عنه علواً کبیراً حق را با خلق مجانست و سنخیت نمیباشد
واما اشتراک لفظی پس مستلزم بینونت و عزلتست حق را با خلق بینونت
و عزلت نمیباشد حد الاشیاء عند خلقه ایاها فلم یحلل فیها فیقال
هو فیها کائن ولم ینأ عنها فیقال هو عنها باین واما حقیقت و مجاز
منها
پس مقتضی صحة سلب ان اسم است از خلق در حال تجرد از قرینه
که از علائم مجاز است ما می بینیم که صحت سلب نیست مثلاً لفظ

عالمرا از زید عالم نمیتوان سلب کرد و هم چنین سایر اسمائی که اطلاق

انها بخلق جایز است پس نیست اطلاق این اسمائی بخلق مگر از باب حقیقة

بعد الحقیقه یعنی بوضع تبعی و ثانوی و این متعارفست و بهمین

منوالست حکم ضمایر قرانیکه راجع است باسماء الله حرفاً بحرف چه

ضمیر حکم ظاهر را دارد در جواز اطلاق و عدم جواز ان و ملاحظه

نسبت مسئله چهارم انکه علم امام علیه السّلم محیط است به

جمیع مخلوقات یا نه و اگر باشد با توجه است یا بلا توجه الجواب

بدانکه امام ظاهر علیه السّلام شخص لاهوتی است که نازل شد بعالم

ناسوت در هیکل نورانی افلاطون او را مدبر العالم گوید ارسطو انسان

المدینه نام برد اهل تصوف قطب و غوث یاد کنند اهل شرع امام

خوانند امیر المؤمنین علیه السّلم فرماید اما والله لقد تقمصها ابن ابی

قحافه و هو یعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی در ذکر خیر البریه

و نور منزل یاد شده در صحف ابرهیم و موسی قلب عالم مسطر شد

مرد دانا را هنگام مطالعه و فی انفسکم افلا تبصرون و ملاحظه سنریهم

ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق الایه تفکری در

نفس خود باید و ملاحظه نقش خویش شاید که از ان تفکر عجب رازهای نهان

اشکار کردد و از انند بر سرّهای پنهان واضح شود اتزعم انك جرم صغیر

وفیك انطوی العالم الاکبر وانت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر

المظهر توکه مجموعه عالم اکبری وکتاب مبینی همین نیستی که هستی از

عوالم غیب امده در ریاض قدس بودی از مرغان سدرة المنتهی

واز نغمه سرایان شجره طوبائی از خوشه چینان حدایق جبروتی از سیّاحان

ممالك ملکوتی هرچه داری از انداری واز انجا اورده همینکه هستی

صفت ودلیل انستکه بودی الظّاهر عنوان الباطن قلب توکه قطب

شهود ودلیل وجود است ومحلّ ظهور انوار غیبیّه است و صورت

وظاهر وانجماد ان اسرار است خود نسبت بسایر مشاعر وحواس

وجوارح واعضا رئیس است وحافظ ودلیلست ومرکز دائره است

حیوة وشعور وادراك واحساس همگی بسته باشاره اواست بلکه

جمیع حواس ومشاعر واعضا صفات او والات کار او میباشند

وهر یکی همواره حاجات وحیوه خود را بلسان فقر از جناب او سائلست

واوست معطی ومجیب اکر اختلافی کنند رجوع باو دارند واکر حیوتی

ووجود کمالی دارند از او افاضه شده واز و بقا جویند واو را اشنا

کویند واو را ارباب غیب خوانند وما لك ملك نام برند ووزیر دولت
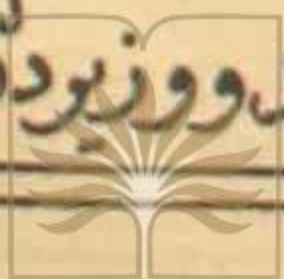
وسایس وناظم وغوث وانسان المدینه یاد نمایند مختصر گوئیم
هرچه دارند ازان دارند وازخود ناچیزند او است هم باب غیب
وهم مالك وهم سایس وهم وزیر وهم غوث وهم قطب وهم خیر وهم
نور اگر او نباشد مملکت بدن بی حیوة وبی خیر وبی نور وبیصاحب
وخرابست آبادی ندارد درصنع خدایی وقتیکه شخص نطفه وعلقه
ومضغه بود هنگام تصویر اول نقطه قلب تصویر شده وبعد
نقطه دماغ وسایر حواس ظاهره وباطنه بوفق ان صورت پذیرفته
چون زمین خانه کعبه که ان اول زمینی استکه مخلوق شده واراضی
دیگر از تحت ان بسط شده وبرهمین سبب قطب ومرکز دایره جمیع
اراضی گردیده وبرزمینهای دیگر باب وجود شده پس سایر مشاعر
وحواس وجوارح واعضا جمله از قلب منشعب واز تحت او منبسط
شده اند واو نیز باب وجود ومصدر وجود است وانها گریزی ازاو
نتوانند کرد وتخلّفی ازحکم او نتوانند ورزید واوست که همواره بتوجه
طبعی واختیاری بانها متوجه است وهمیشه بمحبّت طبیعی درصدد اصلاح
احوال انها است پس انها لمحه ازو غافل نیستند زیرا که همگی الات وصفات
اویند وحیوة وبقای انها بسته بتوجه او است ودروجود باب است اگر

هستند در دست اویند و در ملك و سلطان اویند و سر از حیطهٔ او بیرون نتوانند برد و غیبتی نتوانند کرد و او توجه خود را از انها نخواهد برید و مر او راست به همهٔ انها و احوال انها علم و احاطه و عیان بلی چون این حواس که دور دایره قلب وجود پذیرفته اند همواره محتاجند بمدد جدید و دایم در خلق جدیداند بلهم فی لبس من خلق جدید و قلب دران امدادات نیز بابست پس انچه از عالم غیب که معدن فیض است بان حواس رسیده و بشهود امده چون دخول ان فیض و خروج ان از قلب شده و بواسطهٔ ان ملك بدن قرار گرفته پس در ورود و صدور و قرار از و غیبتی نتواند کرد و اما انچه هنوز از عالم غیب بشهود نیامده و بقلب وارد نشده و ظهور نیافته لازم نیست که قلب مر او را احاطه داشته باشد بلکه نمیشود الا هنگام شهود و وقت ورود و لما پیش از ان طریقی بعلم قلب نیست الا اخبار بلی اگر قلب صافی از کدار و خالی از اغیار باشد و بصفات عالم غیب متحلی باشد میتواند ان چیزیرا که هنوز از عالم غیب بشهود نیامده عیان بیند زیرا که چنین قلبی را حالت منتظره زمانیه نمیباشد مگر انکه چیزی باشد که هنوز بعالم غیب نیز نیامده باشد و در بحر امکان مغمور باشد و دیگر

قلب اگر از اول هنگام نزول بعالم شهود صاف و خالص اید و
با نجاس و کثافات عالم مواد متنجس و کثیف نشود از اول میداند
انچیزیرا که در اخر خواهد دانست زیرا که مراد از قلب صافی انست
که در عین تجسد حکم ارواح مجرده را دارد که حالت منتظره ندارند
وجمیع امتدادات زمانیه و مکانیه در نزد انها نقطه واحده میباشد
زمان زمانی لطیف را حکم دهر و دهری جاریست اولش عین اخرش
هست زیرا که امتدادات زمانیه که مورث انتظار زمانیاتست هم
هنگام تلطیف پیچیده میشود و حدود بالکلیه زایل کردد پس کمالات
اول عین کمالات اخر شود و بالعکس و محیط میشود بجمیع ازمنه و امتدادات
مانند احاطه ارواح مجرده دهریه امروز و فردا او بعد از هزار
سال را بنظر واحد مشاهده میکند اگرچه بعد از هزار سال هنوز
بوجود نیامده و بظهور نپیوسته است اما وجود و ظهور او نزد قلب
صافیکه از امتدادات زمانیه متخلص شده حاصل است الحاصل
انسان که نمونه عالم اکبر است و کتاب مبین است که از حروف انضمام مظهر
میشود در عالم شهود او بهتر و اشرف از قلب ندارد یقین است که همان
نمونه امام ظاهر است از عالم و در حروف او واضح تر و در سطور او

راستتر از قلب نمیباشد معلوم است که همان دلیل وشاهد اما
مشاهد است علیه السّلام در اغاز کار اختراع ونخستین امر ابداع
اوّل کسیکه تجلّی حق سبحانه وتعالی را مجلی شد وامر وحدانی الهی را
مظهر گردید ومبدء اشتقاق جمیع اسماء حسنی شد شخص لاهوتی است
که متحمّل جمیع اثار ربوبیّت وتجلیات الهیّه میباشد ما وسعنی ارضی ولا
سمائی بل وسعنی قلب عبدی المؤمن اوّل کسیکه ثمره وجود را چشید
در جنان صاقوره یعنی اعلاء علیین عقل کلّی وروح القدس بود
روح القدس فی جنان الصّاقورة ذاق من حدائقنا الباکورة پس
خداوند عالم بدیع غیوب جمیع مخلوقات را دران نور مطهّر مودوع کرد
پس امر کرد او را باد بار از نخستین توجه او بامر خداوند عالم باعث
نفس کلیّه ثمره وجود را چشید ودران صفحه قلم قدرت نگاشت صور
مجرّده جمیع مکنونات را واو را کتاب حفیظ نامید قال علمها عند ربّی
فی کتاب لا یضلّ ربّی ولا ینسی پس ازان لایزال در عوالم ملکوت شناور
ودر بحار مجد وسایر شراع حمد سابح بود بعد از اتمام مراتب عالیه
وپس از طی مراحل سامیه خداوند بدیع عقول خلق را از اشراقات
عقل ان نور مقدس اختراع نمود ونفوس را از نفس وارواح را از روح

وهکذا تا اخر اجسام را از فاضل ان نور مجسّم خلق فرمود و پس از
اتمام ایجاد خداوند جواد چون بجانب خلق بنظر رافت نکریست
دید که ایشان را چنانکه در امر ایجاد غنائی از ان نور نبود در امور
دیکر نیز محتاجند و در هیچ حالتی از حالات غنائی از او ندارند
بحیثیتی که در بعض احوال محتاجند به تخاطب و تشافه خداوند رؤف
منّان رافةً و رحمةً ان شخص لاهوتی را که در میادین جبروت و ممالك
ملکوت سیر مینمود در هیکل نورانی و صورت انسانی بعالم جسمانی
بشری اذن نزول و لایزال او را در اصلاب شامخه و ارحام مطهّره
میکردانید و در صلب و رحمیکه قرار میکرفت ان صلب و یا رحم
او را احاطه کرده بود مانند احاطه اشعّه مر شعله را و دائما از و
مستفیض و مستمدّ بود تا انکه در احسن صورت در کسوت قطبیّت
کبری و منصب جلیله خلافت عظمی اینعالم ظلمانیرا بنور وجود
خود منور ساخت و در این مراحل جسمانیّه ابدا کردی از کدورات
انمراحل بدامن طهارتش نرسیده او خود زاغاز امد مودّب* یعنی
مودب باداب الهیّه و متّصف بصفات قدسیّه محلّی بحلیه جبروت
مطرز بطراز ملکوت درین مرحله که ادنی المراحل و انزل المنازل و رتبه

امامت و وجوب طاعت است ظهور نمود و مثال او در انسان صغیر
قلب است اگر مصفی از کدر و مخلی از اغیار باشد و نسبت او بعالم
کبیر که انسان کبیر است مثل نسبت انقلب صافیست بسایر مشاعر و حواس
و جوارح و اعضا پس چنانکه جمیع مشاعر و حواس و جوارح و اعضا را حیوة
و بقایی و شعوری و احساسی بلکه وجودی بجز التفات و اشراق قلب
نمیباشد و همهٔ اینها از و منشعب و منفصل شده اند همچنین امام ظاهر
علیه السلام جمیع اجزای عالم کبیر از افلاک و عناصر و جن و بشر از عالی
و دانی و سایر انچه در عالم شهود و مقام وجود هستند در وجود و
حیوه و بقا و هدایت و ارشاد و رزق و علم و قدرت و حس و احساس
و سایر اصناف کمالات بسته بوجود شریف انور مطهر میباشند و از و
منشعب و منفصل شده اند و همگی با فاضه و التفات و اشراق او قایمند
ببقائه بقیت الدنیا و بوجوده ثبتت الارض و السماء و بیمنه رزق الوری
هر یکیرا بقدر اخور قابلیت خود افاضه و امداد مینمایند و جملهٔ الات
کار و عمال مملکت او میباشند و کار او علیه السلام اقامه وجود تکوینی
و شرعیست علی اتم نظام و اعطی کل ذی حق حقه و او خود صلوات
الله علیه بکله نور و شعور و ادراکست ظاهرش ادراک نماید انچیز را

که بباطن ادراک نماید و بباطن میبیند ظاهر را در هر جزو از اجزاء
وجودش کمال کل اجزاء وجود را دارد و در هر عضوی از اعضا
صفات همه مجتمع میباشد اگر گوئی سمع کلّه و بصر کلّه و قدرة کلّه
راست گفته نه شنیده که سر مبارک جناب سیّد الشّهداء صلوات
الله علیه و لعن الله قاتله در سر سنان قرآن میخواند و پیغمبر صلی
الله علیه و اله از عقب میدید چنانچه از پیش میدید و غیر اینها
و ان نور باب علم غیبست و مصدر عین شهود است هرچه صادر
شود از ان صدور یابد و بعد در مملکت او مستقر میباشد پس
چگونه میشود از وغیبتی نماید و یا او را بان اطلاعی نباشد بل انزله
بعلمه والملائکه یشهدون و کفی بالله شهیداً چگونه غایب شود از او و
حال انکه او را حیوتی و بقائی بلکه وجودی نمیباشد مگر بافاضه متجدده
و انارهٔ متوالیهٔ او علیه السّلام و کیف یهرب منک من لا حیوة له الّا
برزقک ام کیف یغیب عنک ما انت مدبّره ام کیف ینجو منک من لا
مذهب له فی غیر ملکک مصرع اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها
پس هرچه از عالم غیب بدایرهٔ شهود قدم نهاده چون از باب وجود خود
امده و امام علیه السّلام است باب و بعد در ملک او علیه السّلام

قرار گرفته و همواره محتاجست بمدد جدید و انمد در اینزباب ماست
لامحاله علم او محیط است بان انرا میبیند و معاینه او را مشاهده
میکند و در قیامت شهادت میدهد بانچه دیده و اگر نه بیند
و عالم نباشد چگونه موجد میشود و امام علیه السلام چگونه او را مدد
میدهد و از چه رو هکذر برود در قیامت شهادت دهد اگر گوئی در
وجود جسمانی قلب و سایر مشاعر و حواس و جوارح و اعضا باهم
موجود شده اند اگرچه قلب اصل باشد اما در وجود تساوق دارند
و از منه متطاوله گذشت و این قطب را وجودی در عالم اجسام نبود
و اجزای عالم بودند پس چگونه قطب خواهد بود و چگونه باب خواهد
بود و حال انکه وجود نداشت گوییم در ان ازمنه ماضیه اگرچه خود
انقطب را وجود جسمانی زمانی نباشد اما مظاهر او علیه السلم
از انبیا و اولیاء بودند و ایشان سلام الله علیهم ابدال او بودند امیر
المؤمنین علیه السلام میفرماید انا ادم انا نوح انا موسی انا عیسی
و جناب قائم علیه السلم هنگام ظهور فرماید الا من اراد ان ینظر الی
ادم و شیث فها انا ذا ادم و شیث الخ و ایشان هر یکی قطب عصر
خود بودند تا انکه قلب و قطب ما مضی و ما یاتی بحکمت الهیه بظهور

پیوسته اسدالله بوجود آمد در پس پرده هرچه بود آمد و امّا جواب

حقیقی گوییم آن نور مطهّر در ازمنه سابقه وجود جسمانی داشت بهمین

وجود جسمانی که در عالم اجسام ظهور نمود بعلّت آنکه زمان و مکان هر

چیزی چون از حد و دو صفات همان چیز است لهذا در صفا و لطافت

تابع او است اجسام لطیفه را زمان نیز لطیف و اجسام کثیفه را زمان نیز

کثیف است و این دعوی نزد اهلش واضح و مبیّن است چون ثابت شد

که جسم و جسد امام علیه السّلم اعلی و الطف از سایر اجسام و اجساد است

بوفق قاعده مذکوره زمانش نیز باید اعلی و الطف باشد و فوقیّت و الطفیّت

اقتضا میکند که با وایل و اواخر ازمنه ما تحت محیط باشد تبیین اینمقال

اینکه هرچیزی در زمان و مکان خود قرار یابد و از زمان و مکان خود نمی

تواند خارج بشود اما اگر زمان و مکان چنان باشد که قطب ازمنه و

امکنه باشد بهمان وجود آنشئ در زمان و مکان خود مر او راست

هیمنت و احاطه بسایر امکنه و ازمنه وجود خانهٔ کعبه در مرکز عالم است

و در مکان خود است اما قطب سایر امکنه و بقاع است زمان نیز مثل

مکانست مرکز دارد و قلب دارد و مرکز و قلب در وقت خود وجود

دارد و لکن با اولست در اول و با اخر است در آخر بهمان قرار

او در وقت خود و همچنین صاحب این زمان که قطب ازمنه است محیط
با وایل اجسام ماضیه است با اوّلست در اوایل و با اخر است در اواخر
و با وسط است در اواسط او خود در قطبیّت خویش است محیط است
بکلّ بالکلّ و باکلّست و در زمان هیچیک حال نیست زیراکه برای خود
وقت مخصوصی اختیار کرده که قطب اوقات دیگر است و سایر ازمنه
در مثال ارض است و آن زمان مخصوص سما و مشاهده ما هار زمان
او را مثل مشاهده ما است آسمان او همچنین اهل ازمنهٔ ماضیه اگر
بصر حدید و حسّ لطیف میداشتند زمان او را مشاهده میکردند
و نظر میکردند مثل اینکه باسمان نظر میکردند پس صحیح است اینکه کوئی
در اینمدت زمانیه که در میان ما هابود در مدت جسمانیهٔ حضرت
ادم علیه السلام باو بود و در اوقات زمانیه حضرت نوح علیه السّلم با او بود
و در اوقات ما ها با ما است قال امیر المؤمنین علیه السّلام انا مع ادم
الأوّل ولکن او خود در زمان خود است و در زمان هیچکس نیست و این
سرّ دقیق است و خلایق را مدت حساب پنجاه هزار سال است و یعرف
کلامنا هذا من شمائله ید الاحسان فاخرجته من مطموره الزمان
الحاصل امام ظاهر علیه السّلم در عالم کبیر چون بمنزله قلب صنوبری است

زمانیه

در عالم صغیر هر چه از احوال او مخفی باشد از دلالت حروف عالم صغیر

میتوان یافت وما خفی فی الربوبیة اصیب فی العبودیة قلب انسان که عالم

صغیر است صورت عوالم غیبست امام ظاهر علیه السلام نیز ظهور انوار

غیبیه است در مثال جبرئیل ملکوتی و جبروتی است که بصورت دحیهٔ

کلبی مصور شده در عالم جسمانی زمانی ظهور میکرد امام ظاهر علیه السلام

نیز فرموده روح القدس روح من امر الله است که در هیکل بشری

ظهور فرموده چون صورت و ظاهر صفة باطن است و صفترا وجود

استقلالی نمیباشد همواره محتاجست بامدادات غیبیه و افاضات باطنیه

و بی ان امدادات و افاضات که بنحو اتصال باو میرسد چیزی از حیوة و علم

و قدرت و سایر کمالات ندارد و بقدریکه افاضه شده دارد و زیاده ندارد

وانچه شده و دارد مبادی علم و احاطه است زیرا که احاطهٔ نفس احاطهٔ

اشراقی فعلی است واینست معنی حدیث لولم نزد لنفد ما عندنا

یعنی انچه رسیده اگر همان لحظه ثانیه نرسد انچه رسیده تمام شود

و نافذ گردد در حقیقت علم نقطه واحده است و انقطه همواره

در تفصیل انبساطست و مصدر انقطهٔ واحده روح القدسست

که عقل کلّ در لسان حکما میباشد و چون او از جملهٔ مفارقات بالذات

وما الافعال از عالم اجسام است افاضه او ولاد در روح من امر الله ظهور

یابد که روح کلست و چون او نیز مثل حکم او وارد دارد افاضات او در ثانی

در روح علی ملائکة الحجب ظهور یابد که نفس کلیه باشد پس از او در طبیعت

کل صادق علیه السلام میفرماید ان الله ایدنا بروح مقدسة مطهرة

لم یکن مع احد ممن مضی وهو خلق اعظم من جبرئیل ومیکائیل وهو

معنا یسددنا ویوفقنا الحدیث خداوند عالم میفرماید وکذلك

اوحینا الیك روحا من امرنا ما کنت ——— تدری ما الکتاب ولا الایمان

ولکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا این روح مقدس

ونور مطهر که بپیغمبر خدا وحی شده واو واهل بیت او صلی الله علیهم بان

مؤید ومسدد شده اند عبارت از عقل و روح ایشانست منور

کرده بود و بوجهی از وجوه در سایر انبیا واولیا ظهور اختیار کرده

بود وانمعدن کمالاتست ومقام ثباتست جوهر مجرداست

محیط است باشیاء باب فواره قدر است نخستین مقام حدود واول

رتبه درایت است پیش از مقام فنای محض وعمای صرف است محب

از مشاهده جمال محبوب بیخود گشته واز شعور واحساس واماند چه درایت

چه کتاب چه ایمان که اینها مقامات حدود ومنازل قیود است انا مع الله

که در غیوب بایشان قرار داشت و سرایر ایشان را ع

حالات هو فيها نحن ونحن فيها هو وهو هو ونحن نحن خداوند عالم
ميفرمايد فلما تجلى ربه للجبل جعله دكاً وخر موسى صعقا فلما افاق قال
سبحانك الآية مقام اندكاك جبل مقام فناست واول افاقه مقام صحو و
وچون عالم اجسام عالم ملك است پس اگر افاضه وامدادی ويا امری و
حكمی از عوالم جبروت بروابط ملكوت بخواهد بنظم طبيعی در اين عالم
ظهور يابد محتاج است بروابط ملكيه و وسايط فعليه زيرا كه كمالات
ذاتيه بذواتها در عوالم ملك ظهور نتواند كرد واگر ظهور نمايد عوالم
ظهور را ملزم محترق كرد دان لله سبعين الف حجاب لو كشف واحد منها
لاحرقت سبحات وجهه ما انتهى اليه بصره من خلقه بعلاوه اينكه عوالم
ملك افاضه از سنخ خود خواهد ومناسب خويش جويد وملئكه از جبرئيل
وميكائيل واملاك ديگر روابط فعليه اند كه مولای متقيان وولی
الرحمن امير المؤمنين عليه السلام ميفرمايد وقتيكه سوال كردند از ملئكه
صور عالية عن المواد عارية عن القوة والاستعداد تجلى لها خالقها
فاشرقت وطالعها فتلألأت فالقى في هويتها مثاله واظهر عنها افعاله
وهريكى بفراخور قابليت خود از ان ارواح اربعه وانوار چهارگانه كه
اركان عرش رحمانند استفاضه مينمايند وازان حدائق خوشه ميچينند و

از کمالات فعلیه اقتباس مینمایند بمقام شهود و مراتب ملک رسانند

احمد ار بگشاید آن پرّ جلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل از پر جلیل

عبارت از کمال ذاتی اوست جبرئیل که محض صفت و ظهور فعلیست چگونه

تاب ظهور ذاتی دارد و اگر بر فرض محال شود فانی شود و دیگر جبرئیل

نمی ماند واضح‌تر گوییم کمالات احمد لاهوتی که در مراتب جبروت و ملکوت

سیر نموده و همه را مالک شده بر دو نوعست کمالات ذاتیه و آنها اختصاص

بخود دارد و دیگری را از آن نصیبی نمیباشد و کمالات فعلیه چون جمیع ذرات

کاینات از ملک و فلک و جن و بشر و جماد و نبات و سایر حیوانات صفات

آن نور مظهر میباشند و از نور ملکی او وجود پذیرفته اند و بینونت آنها

با او صلی الله علیه و آله بینونت صفتیست لهذا در هر یکی اثر کمالی هست

و این کمالات کلاً ملکی است که مالک هر یکی را در مقام لایق قرار داده

که اگر حاجتی باشد بعضی را در بعض بکار برد پس کمالات ذاتیه در مقام

ملک مصروف نتواند بود و کمالات فعلیه در مظاهر افعال و ملک

خواهد بود و بمقام ذات صعود نتواند کرد و چون ذرات موجودات

که مظاهر کمالات فعلیه میباشند متفاوت الدرجات و مختلف المراتب

میباشند بعضی علت و دیگری معلول و بعضی اسباب و دیگری مسببات

وبعضی لطیف وبعضی کثیف وبعضی قوی وبعضی ضعیف وهکذا پس
صفای
هر یکی بمقدار قابلیت وسبق رتبه خویش مظهر انکمالات فعلیه خواهد
بود وملایک اربعه چون از مقربین ملئکه اند در صفای قابلیت بملایک
دیکر ترجیح دارند ورتبه وجود ایشان بر همه سابق است لهذا هر یکی
بفراخور قابلیت خود تمام آثار رکنی از ارکان عرشیه را حامل کردید
وانرا مظهر شد وملئکه که در وجود متاخر از ایشان بودند هر یکی بقدر
سعه قابلیت خویش از ایشان اقتباس نور نمایند وایشانند ابواب ایجاد آ
نملائکه لهذا از حکم ایشان تخلف نتوانند کرد اکر خواهی تعقل این مطلب
نمائی باز حروف نفس خویش خوان علم ذاتی وقدرت ذاتیه داری و
علم اشراقی وقدرت متعلقه بر مقدور خویش که فعل وحرکت توانرا
حاملست آنچه در مقام ملک مصروفست علم اشراقی وقدرت فعلیه است
واینها هر یکی بمقام دیکری نیاید واین مثال اینست که آنچه در ملک مصروف
شود از سنخ ملک است واما اینکه کمالات ملکیه در مظاهر ملکیه انقسام
یابد وکمالات ذاتیه در مقام خود ماند وآنچه مصروف شود در مقام
ملک از نوع ملکست وبمقام ذات برنکردد وقلب تراقوتی ونورانیتی
ورؤیتی وسماعی وحرکتی واحساسی وشعوری هست وسایر مشاعر را

نیز هست رؤیة بصری و سماع گوشی و احساس لمسی جمله از قلب منشعب

شده اند و قوت جوارح ازو منشعب شده رویة بصری در مقام قلب نقص است

و رویة قلبی در مقام بصر مورث فقد بصر است زیرا که درین وقت قلبیت

بصر نیست قلب که رئیس است و مالک ملک است در مقام ملک ظهور

کرده و هر یکیرا در ملک خود بحسب قابلیت او نوری عطا کرده و هر یکیرا در

مقام لایق خود قرار نموده جای بصر همانست که دران هست و همچنین

سایر اعضا رویة را بچشم دهد و سماع را بگوش و بدون بصر محسوسات را

ادراک نکند و اصوات را بی گوش نشنود و همچنین خانه و اساس خانه نیز

دارد که اسباب زندگانی اوست محل مناسب خانه همانست در زمین مثبت

باشد و جای کاسه طاقچه است و جای فرش او طاقت اگر اینها را همه

بدوش کرد محالست و اگر بعضی از ثیاب او پاره شود از پوست بدن خود

او را پینه نکند بلکه بپارچه دیگر پینه کند الحاصل کمالات فعلیه احمد

لاهوتی صلی الله علیه و آله چون در سایر موجودات متفرق بود هر چیز را

در تجلی اول بکمال مخصوص داشته بود چون بمقام ملکیت و رتبه قطبیت

تشریف آورد آنچه از اینکمالات ملکیه ضرور داشت از ان امکنه اکتسا نمود

و در مصارف خویش صرف نمود و همه را مالک و صاحب او بود و قدری از ان

کمالات فعلیه از علم و قدرت و نور و حکمت در تجلی جبرئیلی بجبرئیل داده
بود هنگام ضرورت مثل عبید تسلیم صاحبش مینمود نه اینکه نداشت
او میداد حاشا اگر جبرئیل داشت از و داشت و او صلی الله علیه و اله
اولی بود بانچه او داشت و دیگران دارند و الله من ورائهم محیط و همچنین
پیغمبر صلی الله علیه و اله و امام علیه السلام مامور بودند که از هر چیزی اکتساب
علم نمایند چنانچه در ایه نحل اشاره شده و سبب همینست که ذکر شد
یعنی چون کمال ملکی انست که مستجمع جمیع کمالات ملکیه باشد لهذا تردد
در مملکت ضرور افتاد بجهة حکمت اصلاح مملکت نه بجهة تکمیل ذات و چون
رسول صلی الله علیه و اله باب حق و قطب و قلب سایر ائمه علیهم السلام است
لهذا هر چه از عالم غیب بواسطه ملئکه افاضه شود اولا باو خواهد بود و
از او صلی الله علیه و اله بامام خواهد رسید و نزول از عالم غیب جهات
متعدده دارد گاهی بواسطه جبرئیل افاضات غیبیه در کسوت معانی
و الفاظ ظاهر گردد که در ان الفاظ است علم کلشی و گاهی بصورة بجفر و گاهی مصحف
فاطمه علیها السلام و گاهی بالهام و گاهی بامداد و گاهی بانحاء دیگر و گاهی
احکام کلیه و گاهی جزئیه و این اسباب برای انست که چون عالم جسمانی ملک است
باید انچه از عالم غیب اید در ان کسوت اید و چون این عالم بغایت تنگ است

وانعالم در نهایت وسعت باید بتدریج احکام انعالم در این عالم ظهور

یابد اما اکر جسم صافی باشد وقابلیت لطیفه باشد جمیع تدریجات دروی

منطوی کردد ودر اول میفهمد انچه در اخر خواهد فهمید از اول کوید

انچه در اخر خواهد کفت زیرا که بمقتضای صفای عنصر تشبه رسانید

بسکان عالم غیب که جمیع تدریجات در نزد انها نقطهٔ واحده است

وهمچنین جسم صافی باوجود اینکه جسمست وزمانی وتدریجیست لیکن

در طی مدت زمانیه وحدود جسمیه بارواح مجرده مشارک وشبیه است

اینستکه درحدیث هست مولای متقیان وامیر مؤمنان هنکام ولادت

قران وسایر کتب را خواند وحال انکه قران هنوز نازل نشده بود واو روحی

فداه ازین خواندن بیان فرموده که از عالم غیب پاک امده ام وبکثافات

عالم اجسام منکثف نشده ام وفرمود جسمم اما روحم ظاهرم اما باطنم

شاهدم اما غایبم وهمچنین پیغمبر صلی الله علیه واله وسایر ائمه علیهم السلم

این سخن را دنیا بدهیچ وهم ظاهری* کر ابو نصر ستی وکر بوعلی سینا ستی

پس بادله حکمت که دلیل ذرقی وعیانیست واضح شد که علم امام

علیه السلم محیط است بانچه شده وانچه خواهد شد حضرت سید

الساجدین علیه السلم در دعای صحیفه میفرماید وعلمتهم علم ما کان

ومابقی جمیع انچہ شدہ وخواہد شد در نزد او علیہ السلام حاضر است و
او ہمہ شاہد وناظر ومتوجہ است وبسبب انتوجہ بانہا عالمست بعلم
اشراقی فعلی کہ معنی علم احاطہ است اگرچہ احاطہ بہر یکی بتوجہ علیحدہ است
لکن برا این نحو کہ چون توجہ را جہات تعلقات متعددہ است بان اعتبار
تعدد در نفس توجہ نیز ملحوظ میشود پس اگر توجہ متعلق بہر فردی
علیحدہ ملاحظہ شود در اشراق نیز تعدد اعتبار میشود واگر نفس اشراق
ملحوظ بشود واحد است اینست کہ در حدیث ہست کہ دنیا ومافیہا در
نزد امام علیہ السلام مثل پارچہ جوز است در دست یکی از شماہا وچون
علم اشراقی مذکور در معنی تعلق علم است از عالم بمعلوم یعنی حضور
معلومست نزد عالم پس لاجرم این علم را در حقیقت تحقق وجودے
نمیباشد الا بعد از وجود معلوم واما انچہ ہنوز وجود نپذیرفتہ وبدایرہ
شہود قدم ننہادہ نمیتواند کہ متعلق علم اشراقی شود زیرا کہ چنین علم
یا نفس معلوم است ویا تابع وجود معلومست وبہر دو تقدیر ناچار است
از وجود معلوم پس انچہ از کتم غیب امکان بدایرہ شہود امدہ متعلق علم   اکوان
امام علیہ السلام خواہد شد واما انچہ ہنوز در غیب امکان است تا
پذیرفتہ ولباس کون نپوشیدہ متعلق علم امام علیہ السلام کہ قطب

دایره اکوانست نتواند بود زیرا که امکان خزینه علیای خداوند احد

وفرد است و محیط است بعالم اکوان از اقطاب و دوائر و علت وجودات

کونیه است و غیب خدای لایزال که علم انرا مخصوص خود کرده و کسیرا

بر و مطلع نساخته قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله

وما کان الله لیطلعکم علی الغیب و همواره ازان خزینه غیبی وجودات کونیه را

انفاق مینماید و هو تعالی کل یوم هو فی شان و هرچه ازان وجودات

انفاق شود در اوقات انفاق وظهور کونی و شهودی متعلق علم امام

علیه السلام است ولکن الله یجتبی من رسله من یشاء ولا یحیطون

بشیء من علمه الا بما شاء و مخلوقات بر دو نوعست یکی انچه شده یکی انچه

خواهد شد اما انچه شده چون بحسب اقتضای ذاتی در معرض فنا و زوال

و تغیر و تصرم میباشد پس همین قدر که وجود کونی دارد نزد امام علیه السلام

معلوم است و همانقدر محتوم است و تغیری مر او را نیست و اما اینکه

باقی مانده و یا تغیر خواهد یافت چون فی نفسه ممکن است و در ید قدرت

خداوند قهار است و ذکرش در خزینه علیا است و بکون نیامده

نمیتواند متعلق علم امام علیه السلام بعلم احاطه کرد د بلی علم اخبار

راه دارد و اگر اخبار بنحو حتم شود امام علیه السلام خبر دهد بطریق حتم

ونمیشود که نشود واگر حتم نشده باشد امام علیه السلم نیز در اخبار حتم نمیفرمایند
وجایز استکه نشود وانچه خواهد شد بر دو نوعست یکی انستکه هنوز از
کنم غیب بشهود نیامده ان نیز متعلق علم اشراقی نمیشود ودیگر انستکه
وجود کونی دارد اما وقتش نرسیده البته امام علیه السلم او را میداند بعلم
احاطه زیرا اگر چنین چیز در نزد امام علیه السلام کائن است حاضر است
زیرا اگر امام علیه السلام را غائب وشاهد نمیباشد همه اکوان غیب و
شهود در نزد امام علیه السلم شهود است وانتظاری برای او علیه السلم
نیست الا برای انچه هنوز کائن نیست غیب وشهود برای امثال ماها است
که بصر حدید نداریم وانتظار کشیدن شیوه ارباب نقصانست اما
انچه بصرش حدید است ودر کمال بنهایت رسیده اول واخر زمان و
مکان را وانچه در انها وجود دارد بنظر واحد میبیند مور چه بیچاره زیادتر
از زیر پای خود نبیند اما کسیکه بصر واسع دارد فرسخها میبیند جسم
اگر صاف شود وملکوتی باشد ما یاتی را کما مضی والحال مشاهد میکند
وهمه اینعلوم وکمالات را مالک واولی خداوند واحد وفرد است لا شریک
له هو المالک لما ملکهم وامام علیه السلم خزینه علم وعیبه علمست در جنب
مالکیت مالک حقیقی مالک کمالی نمیباشند ودر کل احوال عباد مکرمون

وانچه کائن است

لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون لا شریك له فی ذاته وصفاته وافعاله
وملكه وعبادته وصلى الله على المصطفین من عباده الذین علمهم علم
ما كان وما بقی محمد واله الطیبین ابد الابدین مسئله پنجم انكه مثلا
روح وبدن زید قبل از انكه در صلب پدر منی منعقد شده وبرحم مادر
منتقل شود چه بوده ودركجا بوده وبعد از انكه بعالم كون وفساد امداد تحال
خواهد نمود چه خواهد شد ودركجا خواهد شد جواب خداوند عالم
میفرماید وان من شیء عندنا خزائنه وماننزله الا بقدر معلوم زید انسانی
پیش از وجود جسمانی زمانی در خزائن غیب الهیه وجود غیبی ودهری داشت
مكر در خزانه علیا كه ذكر محض وصلوح صرفست ووقتش اسافل سرمدست
ودر ماء اول وجود مجرد از جمیع قیود وحدود داست ووقتش برزخ ابست
ودر نخستین عالم حدود مجرد از حدود وقیود روحیه ونفسیه وطبیعیه
وجواهر هیبائیه وصور مثالیه ومواد عنصریه ومدد زمانیه وبی رنگست
محلش جبروتست ووقتش اوایل دهراست مقامش ثبابتست شغلش ادراك
معانی مجرده است كالاتش فعلیه است محیط است بمكونات پیش از
وجودات عینیه نامش عقل است قمیص ابیض نورانی در بر دارد سر پا
ایستاده كوش بفتواه قد رداده منتظر نزول امر وورود حكم است از بدو

ادبار و نخستین انعطاف او عالم رقایق بظهور پیوست وان نور مجرد از
صور نفسیه و مثالیه و حدود طبیعیه و مواد جواهر هیئائیه و عنصریه
روح
و مدد زمانیه است دران وقت رتبۀ مجرد است اولش در اخر جبروت و اخرش
در اوایل ملکوت است وقتش دهر است مقامش برزخست صورت او هیئتش
ورقاس است اضطجاع را راحت خود یافته قبای اصفر نورانی پوشیده
که لونها تسر الناظرین پس از اضطجاع ازرده کردید و از خوشی خویش
دلگیر شده بدو زانو نشست و جبۀ خضرای نورانی بدوش افکند لتهش
نش
الیه ابصار الناظرین درین هنکام نور مجرد و صورت بسیطه است مکانش
ملکوتست شغلش ادراک صور مجرده است بحسب ذات از اجسام و جسمانیات
مفارقست و با فعال مقارن نامش نفس است عالمش ذرّ است و مقامش
عقد در این وقت رتبۀ جسم مجرد و نور جامد است در عقل ذائب بود درین
مقام انجماد اختیار کرد وان رتبۀ حلّ بود و این عقد و عقد را سبب تکلیفست
و تکلیف ایجاد است و قبول ان جاد خداوند حکیم پس از تکلیف و تشخیص
جواب و تمیز بندکان صور و هیاکل مجرده مطیعان و عاصیان را بهم زد
ند
و بهم یکر مخلوط کرد حتی انکه شئ واحد شدند و از تمیز و تشخیص فعلی ماندند
وان انوار مجرده که انعقاد و انجماد پذیرفته بودند باز انحلال و ذوبان اختیار

کرده بهم ممزوج شدند ولکن باز بالقوه از هم متمایز بودند درین وقت
زید را وجود شخصی و تمیز فعلی نمیباشد بلکه در چاه طبیعت مسجونست
طاقت خروج ندارد لباس سرخ تیره راشعار خود ساخته مکانش ملکوتست
وقتش دهر است مقامش برزخست ادراکش واسطه است نامش
طبیعت است قال تعالی وکنتم امواتا فاحیاکم یعنی بعثکم من قبور طبایعکم
پس خداوند باعث چون خواست که او را حیات جدید عطا فرماید و
خلعت او را بتمام رساند از نخستین تنزلات نور احمر و انعقادات باحوال
فعلیه خلق فرمود هیولای ثانیه و حصه ماده مجرده او را و او را دلیل
جوهر مجرد و مطرح نور عقلی و مظهر حیات ازلی نمود و آن حصه را
تصویر باثار صور نفسانیه نمود و آن آثار صور مثالیه و انوار برزخیه و
اشباح نورانیه است نامش ابدان ارواحست و مثال او در عالم مواد
صورت در مراة است و درینوقت زید مقامش از اخر ملکوت است
وقتش اواخر دهر است رتبه اش برزخ است و ادراکش از ان سنخ است
و ادراک خیالی از ان نوعست پس چون مراتب ملکوت را سیر نمود خواست
که ممالک ملک را نیز دیده باشد تا جامع مراتب و مالک ممالک شود
خداوند جواد همان وجودیرا که از کنز غیب امکان فایض شده و در جوهر

نفسیه ال
بلا

وجود کامن کشته پس در وقایق استتار یافته ودر ظهور نور اخضر انجماد

پذیرفته ودر نور احمر ذوبان قبول کرده ودر جواهر هبا انعقاد یافته

ودر ظهور متقوم باشباح مثالیه شده بواسطه ملئکه مدبره القا

کرد بعرش ومحدد الجهات وبرخی اورا در قنادیل نورانیه واطباق

علویه ساکن کردانید وقبضه ازان برای او برداشت تا انکه بعد از

نزول به تیرهٔ خاکی از انعهد یادی نماید وبان دیار مشتاق شود بولی

ازان بمشامش رسیده تسلی یابد وان قبضه را بجهة خلق قلب او مهیا

کرد پس اورا بواسطهٔ ملئکه مدبره در ضمن امدادات عرشیه وکرسیه

القا کرد بفلک شمس وازان بافلاک دیکر از فلک مریخ وفلک زحل وفلک

مشتری وفلک زهره وفلک عطارد وفلک قمر واز جرم هریکی قبضهٔ

برداشته برای صنع جسمانی او نکاه داشت تا صنع او کامل وتمام کردد

ونمونه عوالم علویه باشد وبتواند که بان اجنحه در ممالک سموات طیران

نماید پس ان ارواح مجرده باقبضات فلکیه بواسطه ملئکه مدبره وشعلات

کواکب واشعه نجوم واقع کردید بانچه مطارح ان شعلات واشعه میباشد

از باد وابر تا انکه همان نطفهٔ معنویه که از شجرهٔ مزن باطنی بنحو بطون امده

بود از ظاهری درهیئات اب جاری بزمین تیره وقوع پذیرفت ودر اثمار

آکومر

وبقول جاری شد و در انها استخوان یافت مانند استخوان اثمار در

اشجار پس غذا گردید انسان وانعام و پس از تخلص از کیلوس و کیموس

و هضم عروق نطفه شد و مقام نطفه در عالم کون و فساد مقابل و

محاذیست با جوهر مجرّد از عالم ثبات و نطفه از اوایل قوس صعود است

و از نخستین تهیؤ برای بروز ارواح مجرّده و دانوقتان ارواح را در غیب

رایحهٔ نطفه قرار دادند نطفه مثل دانه گندم است که کاشته میشود و

رایحه مثل طبیعت گندم که سنبله از ان بظهور خواهد پیوست و سنبله

مثال ارواح مجرّده است در مقام بروز و چون از تدبیر الهی بواسطه

ملئکه مدبّره مراتب نطفه و علقه و مضغه و عظام واکتساء لحم باخر رسید

و بدنرا اتمام لطافت و استقامت حاصل اید بحیثیتی که مشابه شود دلطافت

بجرم فلک قمر او را حیات حیوانی رسد ثمّ انشئناه خلقاً اخر و قبضاء دیگر

نیز در ضمن حیات حیوانی بروز یابد و چون بحسب استکمال بدن تعلّق

روح حیوانی بحدّ کمال رسد انرا اتمام صفا حاصل اید و شخص را هنگام

ولادت دنیاوی رسد و در وقت ولادت دنیاوی که هنگام کمال

نفس حیوانی است نفس انسانی یعنی ارواح مجرّده بحسب تهیؤ قوابل و

محال ظهور نماید چون بحدّی رسد که شعور و ادراک و احساس او

از برای

تمام کردد همان تکلیفیکه در عالم ذر شده بود برای او مکرر شود و آن
تکلیف عبارت از جمیع اعتقادات حقه و اخلاق حسنه و اعمال صالحه
میباشد و چون آنها را اقیام نماید و طاعت و انقیاد را پیشه خود سازد
جوهر وجود ندای اقبل بگوش هوش شنود پس آثار و صفات فعلیه
خود را برداشته بجانب موجود بالحق روآورد و آثار اعراض و نقایص
خویش را گذاشته و اغراض و کمالات خود را برداشته از عقب او روانه شوند
و بزیور جوهر وجود مزین و بحلیه او متحلی کردند پس در ظاهر صفات باطن
نمودار شود و باطن متصف بظاهر خویش کردد بظاهر ادراک مینماید
باطن و ظاهر را و بباطن ادراک میکند ظاهر و باطن را رق الزجاج و
رقت الخمر فتشاکلا فتشابه الامر فکانه خمر ولا قدح وکانه قدح ولا خمر
واکر از قبول تکلیف تخلف ورزد و اعراض اشیوه خود سازد و در
ارض قابلیت سکنی اختیار نماید و بکمالات غیبیه التفات ننماید همو
بچاه طبیعت بانحدار و فطرت سرازیر شود و در عاقبت در سجن
طویت طبیعت مخلد ماند ولکنه اخلد الی الارض واتبع هویه و
هنگام ظهور اسرار در اعلان و بروز سرهای نهان یوم یقوم الناس
لرب العالمین واویلتا واحسرتا کوید وکس بدادش نمیرسد پس زنید پیشو
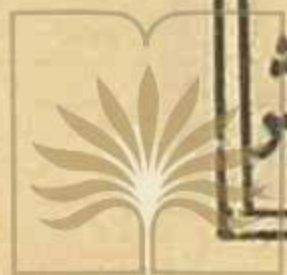
از انکه در صلب پدر منی منعقد شود در عوالم غیب و منازل جبروت
وملکوت واعالی عالم ملك بود ولکن این پیشی زمانی نیست بلکه سبق سرمدیست
در ذکر اول وخزینه علیا وسبق دهری است در خزاین دیگر وسبق زمانی
لطیف است در خزائن علویه ملکیه و وجود غیبی در منازل غیب جسمانی
نیست بلکه در غیب حقیقی که ذکر اول وخزینه علیا است وجود اطلاقی
دارد و در ماء اول برزخست ما بین اطلاق وتقیید و در جبروت وجود
جبروتی است و در ملکوت ملکوتیست واین نحو وجودات واینگونه اوقات
بوجودات جسمانیه واوقات زمانیه قیاس نمیشود پس زید را پیش
از انکه نطفه باشد وجود جسمانی زمانی نمیباشد و وجودات مجرده
ودهریه در باطن وغیب اجسام است و روح انها است واجسام
صورت ارواح است وازمان صورت دهر ودهر دلیل سرمد وسرمد
وقت فعل ومشیت وخزینه علیا است وملازم عالم اطلاق است
ونقطه واحده است بی حد است ومصدر اوقات دهریه وزمانیه است
با اوایل است در اوایل وبا اواخر است در اواخر محیط است بکل قال تعالی
وهو معکم اینما کنتم ملزوم باوحدت حقیقیه متعلق میشود بمکونات
مختلفه متباینه ومتمایزه ومتعاقبه ازلا وابدا دران واحد واین وقت

همان واحد آن است که مصدر و علت اوقات مکونات دهریه و زمانیه است
و آن است و اوقات دیگر انات و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر در هر وقت
ارواح مجرده است از عقول و نفوس و ارواح و طبایع و مواد و مثال
در عالم معانی و عقول امتداد معنوی دارد و در نفوس صوری و هکذا
در هر مقامی حدی است و ملازم انمقام است و در لطافت و کثافت و قرار
و ثبات تابع محدود است و مراد از امتداد معنوی انتقال عقول است و
وصول او است بنهایت کمال در اقبال و ادبار و ترقی و هبوط و امتداد
صوری مثل همین معنی است و این وقت محیط است بزمان و روح
و باطن او است و از انتظار و تعاقب حسی دور است نه از معنوی و صوری
و نسبت زمان لطیف بزمان کثیف مثل نسبت اجمال است بتفصیل در مثال
مطلب طویل و عریض در عالم نقد یرده ساعت کشد و در اقل از طرفة
العین بقلب وارد شود زیرا که قلب از جنس عرش و محدد الجهات است که
از عالی زمانیات است و کمال لطافت دارد و بهمین سبب انچه وارد او میشود
اکر چه در ظهور جسمانی بیانی بسیار کشد اما در ورود اندک است و آن
اندک در مقام ظهور بسیار است زیرا که مقام ظهور مقام کثافت و تنک است
الحاصل روح مجرد زید پیش از جسم او است لکن این پیشی بالنسبة منافی نیست

لهذا گوئیم که اجسام را پیشی زمانی بر ارواح است و ارواح را هری و تکون
اجساد در زمان سابقست و تکون ارواح لاحق و نسبت ارواح با اجساد
مثل نسبت اثمار است باشجار و معانی است بالفاظ غرض از اشجار
اثمار است پس ارواح در رتبه سابقست لفظ را حالا میشنوی و معنی
او را در عالم معنی ادراک مینمای و عالم معنی مقدم است از عالم اجسام
بچهار هزار سال یعنی این تقدم عالم معانی اگر در عالم اجساد تجسد
نماید و بصورت زمانی جسمی بروز یابد چهار هزار سال خواهد شد
و مقصود از چهار هزار سال تقدیر حقیقی نیست بلکه اینست که چون
ما بین عقول که عالم معنیست و اجسام که از عالم لفظ است چهار مرتبه
میباشد و هزار عقد صحیح است که دلالت بر مطلق کثرت دارد لهذا
تعبیر به هزار شده و غرض مطلق کثرتست و ادراک اینگونه معانی بگفتار
و بیان نمیشود و معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر قلزم اندر ظرف ناید
بلکه محتاج است بانفتاح ابواب غیوب و فرمودهٔ شما بعد از آنکه بعالم
کون و فساد آمد ارتحال خواهد نمود و در کجا خواهد شد جواب اما چون
مدت بقا در دار فنا بسبب اختلاف متولدات باخر رسد هنگام مفارقت
روح حیوانی فلکی شود چون مفارق شود باصل خویش برگردد بعود

ممازجت فلا عین ولا اثر ولا رسم ولا خبر و چون نفس انسانی یعنی ارواح
مجرده برای خود مقری نیابد ارادهٔ انتقال به نشأه دیگر نماید خداوند
جلیل امر میکند عزرائیل علیه السلام را که ملک الموتست که روح انسانیرا
قبض نماید وانچه او قبض میفرماید همان ارواح مجرده است که اصلش
جوهر وجود است که در مراتب تنزلات باثار وغلبه نزول کرده وانها ارواحست
ونفس وطبیعت وجوهر هبا که همگی در قریه مثال باجتماع قرار گرفته اند
وانمکان را برای خود مقام اختیار کرده اند روح مؤمن ماحض الایمان
بعد از مفارقت از بدن وخلاصی از قفس جسد بجانب پروردگار خویش
رود ودر تحت عرش رحمن بسجده افتد واز جانب حضرت رب العزة
حلهٔ زودی پوشد بسوی جنازهٔ خویش بازگردد ودر همه احوال حاضرست
ودر وقت بردن پیش است ویا بالای جنازه خویش روانست وپس از
نگاشتن اعمال بامر رومان فتان القبور وجواب منکر ونکیر بجنت دنیا
رود وان در مغرب شمس است ودر قران مجید مدهامتان نام برده
ودر انجا با ارواح مؤمنین که پیش رفته اند مجتمع میشوند همواره هر صبح
وشام از نعیم انجنت خورده وبیاران حقیقی در محافل انس مصاحب و
جلیس است وچون روز جمعه یا روز عید شود ملکی از جانب رب العزت

بنجائب نور که برانها قباب یاقوت و زبرجد نصب شده ارند و ایشانرا

بران شتران سوار کرده در میان اسمان و زمین طیران کرده تا انکه ایشانرا

بنجف اشرف و وادی السلام رسانند و دران بقعه تا وقت زوال

بمانند و از سیاحت و سیر انمقام نورانی توشهٔ خود را برداشته بزیارت

عیال و قبور خویش روند اول زیارت عیال و اهل خود نمایند و

با ایشان ملئکه میباشند انچیز یکه مورث همّ و غم گردد از او بپوشانند و

بعد هرکس مدفن خویش را زیارت کند چون سایه هرچیزی بقدر مثل

او شود ملک اذن رحیل دهد پس بنجائب خویش سوار شده بجانب

غرف جنان روان شوند و میمانند تا رجعت ال محمد صلی الله علیه واله

وچون رجعت موالی کرام بسمع ایشان رسد غرف جنانرا گذاشته بسرعت

تمام داخل جسد شده در خدمت موالی کرام رجوع نمایند و در خدمت

ایشان در ظل سلطان عادل بحظ وافر و نصب متکاثر رسیده هرچه

مامول او بود محصول دیده تا چون اجلش در رسد برگردد به نعیم

جنان برزخ و همواره در نعیمست تا نفخ صور بخلاف اینست ماحض

الکفر یعنی انکس که حق را بچشم بصیرت و عیان دیده و دانسته و فهمیده

لجاجا و عنادا انکار کرده و با اهل حق عداوت و مخالفت ورزیده

که هنگام وفات باسفل السافلین سرازیر شود و بعد بسوی جنازهٔ خویش
برگشته و پس از نگارش اعمال باملای رومان و طوق کردن آن کردارهای
بد در اعناق و خوردن گرزهای آتشین بسبب عجز از جواب ملکین مقربین
نکیر و منکر ارواح خبیثه انخبیث باصل نار دنیا که در مشرق شمس است
برگردد و هر صبح و شام از عذاب آن آتش میچشند و از زقوم آن میخورند النار
یعرضون علیها غدوًّا و عشیًّا و چون آفتاب غروب نماید بچاه برهوت
در وادی حضرموت آید و در آنجا معذب میشود تا طلوع آفتاب پس
برگردد بنار دنیا و هکذا تا رجعت آل محمد صلی الله علیه و آله که در
آنهنگام ارواح ماحضان کفر و نفاق ببدن ایشان برگشته بدنیا برگردند
تا مؤمنین انتقام خویش را از ایشان بکشند و بعد هر یکی بمکان خویش
برگردند و در آنجا معذب خواهند شد تا نفخ صور و ارواح اتباع
ماحض الایمان را چون از بدن مفارقت کند مقر بهشت دنیا است
و سیرگاه وادی السلام لیکن هر کس بحسب صفای طینت و صلاح عمل
خویش از آن نعیم بهره ور گردد مگر کسانیکه در اسر جنایات خود ماسور
و در قید کردهای خود مقید باشند و تلافی آنها در دنیا ببلایا و در حین
وفات بر تشدید نزع نشده باشد و یا استحقاق شفاعت شافع نداشته

باشد که بمقدار جنایات در نار برزخ بماند و حصهٔ آتش را بدهد و
ازان قیود خلاصی یابد و بوطن اصلی یعنی جنت دنیوی صافیا رجوع
نماید و بعضی را تا نفخ صور از سر ذنوب خلاصی نباشد و از نعیم
برزخ بالمره محروم ماند بلکه برخی در آخرت مدتها در نیران خطائر ماند
تا از خلاص خالص شود ارواح اتباع ماحض الکفر را جایگاه دوزخست
هر کس بحسب شدت انکار و قوت نفاق از عذاب آن خواهد چشید
مگر کسیکه او را عمل صالح بوده باشد مثل آنکه صاحب خلق حسن
باشد و یا از ره کذر دلسوزی رافتی بر بنده مسلمانی کرده باشد
و امثال اینها و ثواب آن اعمال در دنیا باو وسعت ارزاق و نخوان و یا در
حال جان کندن بر تسهیل نزع باو نرسیده باشد که در نار برزخ عذاب را
برای او مخفف مینمایند و چون جزای عمل تمام شود تشدید و همواره
در تشدید است تا نفخ صور و بعضی را از جهت شدت لطخ نور آثار عمل
صالح تا آخرت ماند بعضی را ثواب روز حساب کفایت کند و برخی
تا دخول نار آخرت مستمر شود و بعضی را در آتش تخفیف عذاب شود
و بعضی را مثل حاتم طائی خانهٔ از مدر در وسط جهنم بنا شود از
روح و ریحان جنت باو میرسد و اما ارواح مستضعفین آن کسانی

که صیغهٔ تکلیف بگوش ایشان نخورده باشد و یا شنیده اند و کثرت
رطوبات غریبه که مورث بلادتست مانع از تعقّل ان شده و نه فهمیده
بحق اقرار کرده و یا ندانسته انکار کرده و یا وقوف نموده اند پس
ارواح اینگونه اشخاص را قوّت صعود بسموات و ارتقا بدرجات
جنات نمیباشد لهذا در قبر مفارق از ابدان میمانند و سؤالی و جوابی
برای ایشان نمیباشد بلی هر که از ایشان عمل صالح داشته باشد
بفضل الله از نسائم معطره جنّت بروح و بدن او در قبر میرسد و بابین
حال میباشند تا نفخ صور و در اخرت تکلیف جدید میشود فامّا
الی النّار و امّا الی الجنّة ارواح مجرّده را که موت تعلّق انهارا از ابدان
خویش قطع کرده تا نفخ صور حال بدینمنوالست و امّا ابدان که روح
از انها مفارقت کرده مرکّب است از اصل و عارض نسبت عارض
باصل نسبت مس است بطلا که در باطن اوست چون اکسیرش رسید
ظهور یابد و در حقیقت مس طلا است لکن کثافات که از اختلاف
و تصادم عناصر حاصل شده مس کرده مثل ادم صحیح و مریض
در حقیقت مرکب روح همان اصل است و عارض صورتست و اورا
قوّتی و احساسی نمیباشد پس اصل و عارض بعد از مفارقت

ارواح در قبر محبوس میمانند وجسد اصلی را از جنت دنیا و یا نار
دنیا روح وریحان داخل شود و یا شرر و دخان وارد کرد د و یا مثل
سنک می افتد بی شعور و بی احساس نه روحی باو رسد ونه شرری و
دخانی باو متوجه شود و در این احوال در قبر میباشد و چون جسد
عنصری دنیوی که عارض بود پوسیده کرد د و فانی شود جسد اصلی
هورقلیوی در قبر به هیئت استداره میماند و مراد از استداره انست
که اجزای سرد رموضع سر و بعد اجزای رقبه و بعد از ان صدر و هکذا
به همین هیئت دنیوی میباشد وانچه سوال کرده میشود و روح تا
حقوین داخل ان میشود همینست یعنی جسد اصلی است وانچه
شاعر و حساسست و در ریاض جنت متنعم و یا در حفر نیران معذبست
همین اصلی است و محل قبر ارض هورقلیا است که جابلقا و جابرساست
و بجهة لطافت وکثافت ابصار اهل دنیا مرئی نمیشود و هر کسرا بارچه
کرده باشند بعد از خلع جسد عنصری در قبر خویش در ان عالم
مجتمع و مرتب شود و باصل خویش بر کرد د و اکر ماکول دیکری شود
چون به تحلیل رود و فضلات شود یا جزو عرضی اکل شود بعد
از فنای ان باز در قبر خویش است و در ارض هورقلیا و عند ناکتاب

حفیظ و موضع قبر همان محل قبضهٔ خاکست که ملئکه مدبّره از آن ارض
آورده بجهت التیام نطفهٔ پدر و مادر از سبیل غذای مادر دا(خل)
اند و نطفه کرده اند تا التیام گرفته اند و موجب نشو انسانی شده و باین
احوال در قبر میباشند مثال این جسد مثل خورده طلا است در
دکان زرگر که بخاک مخلوط شده چون خاک را بشورند طلای خالص
ظاهر گردد و یا مانند حبّهٔ نباتست که در طبیعت زمین غیب است
چون فصل بهار شود بتاثیر افلاک و تربیت کواکب و اعتدال هوا و سریان
اب نبات شود قال الله تعالی و من آیاته انّک تری الارض هامدة فاذا انزلنا
علیها الماء اهتزّت و ربت وانبتت من کلّ زوج بهیج و چون مشیّت
خداوند قهّار تعلق بفنای عالم گیرد امر میکند اسرافیل ملک حیوة را
که بصور دمد بنفخ جذب پس ارواح از جمیع متحرّکات و ساکنات جذب
نماید و حرکات کلاً باطل گردد و احساس همگی عاطل شود نماند حرکتی
و نه متحرّکی اجزای عالم پراکنده شوند و تراکیب مرکّبات باطل شود و ارواح
و اجزاء التجا بثقب صور آورند و هر یکی منفرقاً و متدکدکاً در محل خود
قرار گیرد و چهارصد سال بدینحال مانند لاحس و لامحسوس و چون
مشیّت الهی بتجدید عالم قرار گیرد اسرافیل را احیا نماید و از بحر صاد

رحمت

چهل صباح از ماء حیوة باراضی موات ارسال کند تا انکه وجه ارض بحر واحد شود پس ریاح وزد و اجزای هر کس که در قبر خویش مجتمع شده جمع کند و عظام و اوصال و سایر اجزا را بنظم طبیعی منتظم سازد و لحوم ابرو یاند تا چون اجسام بحد کمال رسد امر میکند اسرافیل را که دوباره در صور نفخ دفع نماید پس جوهر وجود تعلق بروح مجرّد گیرد و هر دو بنفس مجرّد و هر سه بطبیعت نورانی و هر چهار بجوهر هبا و هر پنج در قریه مثال صورت پذیرفته قرار گیرند و جمله بکمال اشتیاق و وفاق داخل جسد اصلی شده پس قبر منشق میشود و بر میخیزند خاک ریزان فاذا هم قیام ینظرون و از ثقب صور خارج نمیشوند تا انکه از اعراض برزخیه و مادیّه و طبیعیّه مستخلص شوند پس انچه از قبر بر میخیزد جسد نورانی است با ارواح مجرّده بعد از ان گروهی را مقام جنت است و پاره را جایگاه دوزخ و بعضی از اهل حسابند و برخی محتاج به تکلیف جدید و کلّ یرجع الی اصله و کلّ میسّر لما خلق له و تفاصیل این احوال محتاج به تصنیف کتابی است و چون هر سوالی را جوابی باید به همین مختصر اکتفا شد والله ولیّ التوفیق و ایّاه نسئل حسن العاقبة

تمّ بالخیر والعافیه حامداً ومصلیاً

بسم الله الرّحمن الرّحیم وبه نستعین

وبنیه

الحمد لله العزیز العلیم والصّلوة والسّلام علی نبیّه النّبیه وعلی وصیّه

وبعد بندهٔ ضعیف جانی محمّد تقی بن محمّد بن الحسین التّبریزی الممقانی

بر صفحهٔ مدعا مینگارد که چندی سابق بر این میان بعضی از طالبان

معرفت وایقان از اهل شیشه اختلافی در باب علم ائمّهٔ هدی علیهم

السّلام شده وصورت اختلاف را ببلدهٔ تبریز انفاد داشته خواهش جواب

نموده بودند چون اصل اختلاف ناشی از عدم غور در معیار علوم ائمّهٔ

هدی علیهم السّلم بود لهذا این حقیر رسالهٔ مفصّله در تحقیق اصل منشأ

علم ایشان وذکر مقدّماتیکه موقوف علیه فهم مسئله بود با بسط تمام برشتهٔ

تحریر آورده ضمناً اشاره بتحقیق مسئلهٔ مختلف فیها نمود وبجهة حدوث

بعضی حوادث فی الجمله تاخیری در اتمام شد تا چند وقت پیش از این

بحول الله وحسن توفیقه باتمام رسید وبنای این داشت که نسخهٔ آنرا

استنساخ نموده بولایت مزبوره انفاذ دارد دراین روزها مجدّداً سفارشات

اکیده در مطالبهٔ جواب از آنجا رسیده حقیر عذر استنساخ کتاب را

مذکور داشت شخص رسول خواهش نمود که علی العجاله مختصری مشتمل
بلب جواب مسئله مرقوم شود تا تسکین مادهٔ اختلاف بعمل اید بعد از
ان رساله مبسوطه استنساخ شده انفاذ شود و نیز مذکور داشت
که چون اختلاف از خواص بعوام سرایت کرده لهذا جواب مختصر در
اسکات انها انفع از مطول است اگرچه این تکلیف در ینحال از برای حقیر
در نهایت صعوبت و اشکال داشت بجهت کثرت اشغال و اشتغال بتالیف
کتابی اهم از ان ولی چون اصرار و التماس زیادی نمود و سائل خود از طالبین
معرفت بود لهذا انجاح مسئله را لازم دانسته بنگارش اینمختصر پرداخت
و صورت مسئله اینست که ایا جناب پیغمبر و ائمهٔ هدی علیهم السلم عالم باموری
پنجگانه که در ایهٔ شریفه است ان الله عنده علم الساعة و ینزل الغیث و یعلم
ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض
تموت هستند یا نه پس بعضی نفی کرده و بعضی اثبات و جواب مسئله
بطریق اختصار غیر مخل اینست که بدلالت اخبار متواتره جناب پیغمبر و اهل
بیت طاهرین او صلوات الله علیه و علیهم اجمعین اول ما خلق الله اند که اقدم
از ایشان مخلوقی نیست و این اولیت اولیت ذاتیه است که جامع جمیع اقسام
تقدمات است از تقدم رتبه و تقدم مکانی ذاتی و تقدم زمانی ذاتی و تقدم

شرقی و غرب انها از تقدمات و ماسوای ایشانرا در رتبه اصلیة ایشان ابداً ذکری

نیست چه دهر باشد و چه دهریات و چه زمان باشد و چه زمانیات و هر چه

ماسوای ایشان است از شعاع نور ایشان خلق شده و بدیهی است که شعاع

از منیر خود غائب نتواند بود چه دایم محتاج استفاضه وجود از منیر است و

اگر آنی این افاضه منقطع شود شعاع را وجودی باقی نخواهد ماند پس نتواند

بود که جناب پیغمبر و ائمه علیهم السلم عالم باحوال ماسوای خود نباشند

و شك نیست که امور پنجگانه از جمله ماسوی است و از شعاع نور ایشان خلق

شده و میشود پس چگونه علم انها از ایشان غائب تواند بود و چگونه میسازد

این اعتقاد با ولایت کلیه ایشان و توسط ایشان میان خدا و خلق در شرعیات

و کونیات چنانچه از ضروریات علم ماست و نافی و مثبت هر دو مذعن بر اینمطلب

و اگر شبهه وارد اید که این امور هنوز بکون نیامده و داخل ماسیکون است و این

دلیل در انها جاری نیست گوئیم این شبهه است ناشی از غفلت از اسرار خلقت

چه این تدریجات و ترتیبات که مبنی است بامروز و فردا و پس فردا همه نسبت

سایر اشیا است بهمدیگر و ذکرش هم در رتبه آن اشیا است و کسیکه رتبه اش

بالاتر از رتبه ماسوی است این تدریجات در انجا منطوی است و همه بمنزله نقطه

واحده است پس او با اولست در اول و با اخر است در اخر لهذا امام علیه السلم

میفرماید لیس عند ربك زمان زیراکه ذات مقدس او متعالی از حد ما
ما سوی است همچنین است حال اولیای او که اول صادرند که وقت
وجود ایشان وقتیست واحد بسیط و محیط بجمیع آنات تدریجیه سایر
خلق که در تحت رتبه ایشان واقعند یا نمیبینی اشعه را که از چراغ واحد
صادر میشود هر یك در رتبه از مبدء واقعند غیر رتبه اند یکری و
با وجود این چراغ احاطه قیومیه دارد بهمه انها هر یك در محل وجود خود
که دران واقعست والا افاضه بر انها ممکن نمیشد همچنین است مجموع
شخص عالم که مشتمل است بما کان و ما یکون نسبت بشخصی که متولی و
قیوم است بامور انها و در مقام منیریت قائم است و این مسئله را مفصلا
در رساله مبسوطه که مذکور شد مبرهن داشته ایم انشاالله بنظر
سائلین خواهد رسید پس ما یکون در نظر صادر اول در حکم ما
کانست و هر دو در مشهد واحد واقعند نسبت باحاطه او چنانچه اگر کسی
در اسمان ایستاده باشد جمیع انچه در زمینست در نظر او مساویست
اگرچه در خود زمین اهل شهری اهل انشهر دیکر را نه بینند و بسیر تدریجی
بانشهر رسیده احاطه باحوال اهل ان نما[بد] اگرچه اینمثل نیز از یکجهت تقریبی [است]
چه شخص واقف در اسمان در یکجزو ان واقفست و اسمان ابار زمین نسبت

جسمانیه است لهذا محاذات با یکجزء از اجزای زمین دارد دون اخر
بخلاف مقام صادر اول نسبت بما سوی که در سمتی از مقام ما سوی واقع
نیست بلکه جهات ستهٔ رتبهٔ ما تحت نسبت باو همه مساویست وهمه
دایرند بدو واو لا الی جهةٍ فافهم پس اول از خلق است وبعد از خلق
ومع الخلق وقبلیت او عین بعدیت او است واین هر دو عین معیت
زیرا که متعالی از حدود است ودر حقیقت لا قبل ولا بعد پس مثلی
که آوردیم تقریبی است ولی در تفهیم عوام جز این نحو تمثیل طریق دیگر
نیست پس تفاوت ندارد در نظر صادر اول یوم قیام قیامت ویوم
ظهور قائم علیه السلم با سایر ایام وهمچنین سایر امور پنجگانه که در آیهٔ شریفهٔ مبینهٔ
ایا نمیبینی که در اخبار متواتره میفرمایند که پیش ماست علم ما کان و
ما یکون تا روز قیامت اگر ایشان عالم بروز قیامت نباشند چگونه
انروز را غایت علم قرار میدهند مثلاً اگر کسی بگوید که من احوال
این سال را تا روز عید نوروز میدانم وهمه پیش منست بالبدیهه باید
چنین کسی بداند که عید نوروز در چه وقت است تا اینکه این ادعای
او صحیح باشد وخود این از جملهٔ بدیهیاتست پس کسیکه منکر علم ایشان
باشد بیوم قیامت باید این اخبار متواتره را بالمره انکار کند وهو کما

تری این حال علم ایشان است بیوم قیامت واما سایر امور پنجگانه پر
باقطع نظر از دلیل حکمت ماخوذ از متواترات اخبار که ذکر شد اگر
خواهیم اخبار بسیار که دلالت بعلم ایشان دارد بشماریم کتاب از اختصار
بیرون خواهد رفت و در رساله مبسوطه انچه از ان اخبار عجالة بنظر
قاصر رسیده در فاتحه وخاتمه ذکر شده و چون کمان ندارم که نافی منکر
ورود چنین اخباری بوده باشد لهذا عجالة حواله بکتاب مذکور مینمایم
چگونه چنین نباشد وحال انکه ملئکه ما فی الارحام را بامر ایشان تصویر
میکنند و باران را بحکم ایشان نازل مینمایند وارواح را باذن ایشان قبض
میکنند و گذشته از اینها خبر دادن ایشان از یوم وفات و محل وفات
خود و سایر خلق از جمله ضروریات مذهب شیعه شده وهمچنین خبر
دادن ایشان از موالید یکه در شکم مادر بودند حتی بعضی را اسم هم میگذاشتند
یا امر میکردند صاحب مولود را که فلان اسم را بعد از تولد از برای او
بگذارد و گفتن اینکه اینها از راه معجزه است قولیست که شکل را بخنده میاورد
چه دانستن کل هم از راه معجزه است بلکه جمیع احوال ایشان همه معجزه است
وهمه بتعلیم خدا است پس اگر نافی در نفی علم ایشان متمسک بظاهر ایه شریفه
واخبار وارده بر طبق ان شده انها را حمل بما یفهمه العوام نماید هزار

بان امور

بامور مذکوره

ماده نقض از برای ان وارد است که همه در حدّ ضرورتست و حال انکه
اکر هیچیك از انها نبود همین خبر دادن جناب پیغمبر و امیر المؤمنین و جناب
سید الشهدا علیهم السّلام از کشته شدن انحضرت در زمین کربلا که در
میان شیعه بحدّ ضرورت رسیده کافی بود فکیف اینکه هزار قسم
خبر در نقض ان وارد شده باشد یا سبحان الله اکر امیر المؤمنین
علیه السّلام عالم بما فی الارحام نبود چکونه ان دختر را خبر داد که انچه
در شکم این دختر است کوچی است که وزنش فلان قدر است و بچّه
نیست و این از جمله معجزاتیست که در میان شیعه متفق علیه است
و عامّه در کتب خود انرا نقل کرده اند پس ناچاریم از حمل ایه شریفه و اخبار مروی
که بر طبق ان در کافی و بصایر و تفسیر عیّاشی و غیر ان از کتب وارد شده
بمعیی که منافات با این ضروریات نداشته باشد و بالجمله انکار علم
ائمه علیهم السّلام بامور خمسه ناشی از غایت قصور فهم و عدم تتبّع به
اخبار معصومیّه است و امّا تاویل ایۀ شریفه و اخبار وارده در انحصار
علم این امور بخدا پس علما را در ان اقوالی است و بعضی از انها را در
جواب مبسوط که مسمّی است بمفاتح الغیب ایراد نمودیم و در ضمن اشاره
بحقیقت حلّ اشکال کردیم و تفصیل انرا این مختصر کنجایش ندارد

واشاره بران بروجه اختصار انستکه جمیع ما سوی الله ممکن و مصنوعند
و واجب بالذّاتی جز خدای واحد لاشریک له نیست و مبرهن است
که ممکن را قوام و دوام در هیچ حال بی استناد بصنع واجب بالذّات
ممکن نیست پس در هران مثل اوّل صد ودر اوست از مبدء دگر
احتیاج باستفادهٔ وجود و ما یتعلق به پس وجود جمیع ما سوی چه
جناب پیغمبر و اهل بیت او علیه و علیهم السّلم باشد و چه سایر خلق
دایم در تجدّد و کسر و صوغ است افعینا بالخلق الاول بل هم فی لبس
من خلق جدید و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمرّ مرّ السّحاب و اگر
آنی این تجدّد منقطع شود مصنوعی باقی نیماند و این تجدّد و انصرام
شمول دارد بجمیع گذشته ها و اینده ها و حال حاضر چه همه در ملک خدا
واقعند و هیچوقت از ملک او بیرون نرفته اند و اینکه حکما گفته اند
زمان غیر قار الذّات است اگر مرادشان نسبت بخلقی است که محصور در
مطموره زمانند وجهی دارد و اگر نسبت بواقعست پس کلامی است
قشری بلکه هر جزء از زمان با مجموع انچه در وست در محلّ خود موجود است
و در روز قیامت همه محشور خواهند شد با صوریکه در انها
واقع شده و شاهد برین تصوّر تست دیروز و پریروز را با انچه

دران واقع شده و تو علم بر انها از شانده چه خیال حکم اینه را دارد تا امر

موجودی با او مقابله نکند تصوّر صورت نبندد و توهم اینکه انصور

در حین مشاهده یا اخبار در خیال منتقش شده اگرچه عین خارجی فانی

و معدوم شده باشد و تصوّر متعلق بصور منتقشه در ذهن است

توهّمی است باطل چه اگر چنین بود در حین تصوّر احتیاج بالتفات

بخارج ذهن نمیشد و این خلاف وجدانست فافهم چون اینمقدّمه ممهّد

شد گوئیم شك نیست که خداوند عالم قادر و مختار علی الاطلاق است

بمعنی انشاء فعل و انشاء ترك و هیچیك از فعل و ترك قید ذات او نیست

چنانچه بعضی از جهّال توهم کرده اند و بالجمله مشیّت و اراده عین ذات

خدا نیست چه بالبدیهه معنی اراده غیر معنی مرید است پس او مختار است

و قادر هر چه را خواهد میکند و هر چه را خواهد ترك میکند و هر چه را

خواهد بعد از ایجاد محو میکند و هر چه را خواهد در همان حالت بمدد

جدید باقی میگذارد چنانچه در کلام مجید خود میفرماید یمحو الله

ما یشاء و یثبت و عنده امّ الکتاب و میفرماید و لو شاء لهدی الناس

اجمعین و میفرماید و لئن شئنا لنذهبنّ بالذّی اوحینا الیك اگرچه

بمقتضای حکمت بعضی ازین امور را ابد الدّهر بعالم کون نیارد و خرهم

داده باشد که این امر ابداً واقع نخواهد شد مثل سلب نبوّت از
جناب پیغمبر و سایر انبیا که خدا قادر است بران وان امریست فی حدّ
نفسه ممکن ولکن حکمةً ممتنع است وخدا هرگز انرا نخواهد بکون اورد
ولی این خلاف حکمت بودن وخبر دادن خدا بعدم تغییر او وافاعل مضطر
وموجب نمیکند چه استثنای الّا ان یشاء الله عموماً در جمیع اخبار ومواعید
ماخوذ است وخلف وعده مشروط موجب کذب وعده کننده نمیشود
ودلالت میکند برین مطلب صریحاً حدیث مروی در کتاب حسین بن عثمان
ابن شریك از سلیمان طلحی که گفت عرض کردم بابی جعفر علیه السلام که
خبرده مرا از انچه خبر داده بان پیغمبران از پروردگار خود واعلام کرده‌اند
انرا بقوم خود شان ایا میشود در ان از برای خدا بدای فرمود من نمیگویم
ترا که خدا این را میکند ولکن اگر نخواهد میکند انتهی تامل کن در
صراحت اینحدیث شریف در مطلب تا بکنه حقیقت بر خوری
وازینجهة است که اولیاء الله دایم در میان خوف و رجایند اما خوف
پس بملاحظهٔ قدرت مطلقه واما رجا پس بملاحظه تصدیق بوعدهٔ
الهیه واینست معنی بدا که میثاق از انبیا بایمان بان گرفته شده
وکامل نمیشود ایمان احدی مگر بتصدیق بان چه ایمان ببدا راجع است

بافرار بقدرت مطلقهٔ الهیه واختیار او که منشاء خوف از خداوعدم
ادعای استقلال است وباینجهة اقرار باینمعنی درحقیقت معنی اقرارست
بالوهیت خدایی وتصرف او در ملك خود کیف یشاء واز ضم این
دو مقدمه بهمدیکر منکشف میشود پیش تو سرّی از اسرار الهیّه وان
اینست که ممکن مخلوق کائنًا من کان علم حتمی وجوبی بچیزی نتواند داشت
چه در هر حال نسبت بتجددات غیر متناهیه که اشاره بران شد امکان
تغییر نسبت بقدرت مطلقهٔ الهیّه در همهٔ اشیاء موجود است
باینمعنی که خدا که این عالم را باین وضع بوجود کونی اورده وهر جزئی
از اثرا در محلی که لایق اوست قرار داده مثلا روز قیامت را در
محلّی معیّن وروزهای ماقبل را در محلی معیّن دیکر قرار داده چنین
نیست که دیکر امکان تغییر درین امور نباشد بلکه در هر تجدیدی
از افاضه ممکن است که این وضع را تغییر داده وبعالم امکان
برده عالم را بوضعی دیکر بعرصهٔ کونیه بیارد وممکن است که بهمان
وضع اولی بکون ارد والله علی کل شیئٍ قدیر پس نظر بملاحظهٔ
این قدرت واین امکان مخلوق قطع حتمی نتواند داشت مکر بحال
حاضر وضع عالم که بالفعل درحال تعلق علم موجود است چه ان

وضع

وضع از قسم ما کان زمانی باشد وچه از قسم ما یکون مثل روز قیامت
که نسبت بما داخل ما یکو نست وبالجمله روز قیامتیکه خدا از ابتدای
خلقت خلق کرده ودر محلی که لایق اوست قرار داده وجناب پیغمبر وائمه
علیهم السلام را بان عالم کرده چنین نیست که انروز که مخلوقیست از مخلوقات
خدا باین خلق کردن واجب بالذات شده محتاج ایجاد جدید که ابقا
عبارت ازان است نباشد وامکان تغییر نسبت بقدرت الهیه
دران جاری نشود بلکه سرمدا لابد وجودش در تجدد است
باینمعنی که ذاهب عین عائد است ودرتجددی علم احاطی
ائمه علیهم السلم نیز بران متجدد میشود چه علم ایشان نیز مخلوقی است
ممکن ودایم با متعلق ان که مجموع ماسوی است در تجدد است
واگر یک ان تجدد منقطع شود وجود ایشان وعلم ایشان وو
جود سایر اشیاء همه فانی ومنقطع الاخر خواهد شد پس رهر
ان که وجود مقدس ایشان از امکان بکون می اید وسایر اشیاء از
گذشته واینده بطفیل وجود ایشان یعنی از شعاع نور ایشان
بهمین نحو داخل عالم کون میشود از برای ایشان علمی تازه باشیا حاصل
میشود بعینه مثل اول ایجاد که لا من شئ خلق شده اند والا ز علی

ما علیه کان بل هم فی لبس من خلق جدید لو لم نزد لنفد ما عندنا

پس علم وجوبی که امکان تغییر در ان نیست مخصوص خدای واحد لا

شریک له است وغیر او را ثبوت این نحو علم ممکن نیست بجهة عدم استقرار

وجود عالم و معلوم هر دو پس ما حصل مطلب که حق مذهبست

این استکه جناب پیغمبر و ائمه علیهم السلام عالمند بجمیع ماکان و ما

یکون که از جملهٔ انها قیام قیامت و روز معین ان و سایر امور خمسه است

که در ایه شریفه است و همهٔ این امور در نزد ایشان حاضر است هر یك

در محل وجود خود و با وجود این اگر بفرمایند که علم این اشیا منحصر

بخدا است چنانچه فرموده اند صحیح است و حق چه خدا را ممکن است

که در حین اینکه ایشانرا عالم باین امور فرموده در ان ما بعد افاضه ان

اشیا را تغییر داده و منتقل کند بحکم کسی بعلم امکان و ابدا بکون نیارد

پس ایشان نظر باین قدرت و امکان علم حتمی و قطعی احاطی ببقای ان

امور سرمد الابد در ملك خدا یعنی در عالم کون بما هی علیه نتوانند

داشت اگر چه خدا عدم تغییر انها را خبر داده باشد چه عرض شد که

این خبر دادن نیز حتمی نیست بلکه استثنای الا ان یشاء الله باز در ان

عموما هست اگر چه نسبت بملاحظه حکمت حتمی باشد پس نظر بملاحظه

حکمت جایز است که اخبار از ان امور بدهند و بفرمایند که ما
عالمیم بان امور حتی در حالت ما بعد انها الی ما لانهایة له و بملاحظه
قدرت صحیح است که بفرمایند لا یعلم الغیب الا هو و لو کنت اعلم الغیب
لاستکثرت من الخیر ان اتبع الا ما یوحی الی ما کنت بدعا من الرسل
ما ادری ما یفعل بی و لا بکم لو لا ایة فی کتاب الله یمحو الله ما یشا
و یثبت لأخبرتکم بما کان و ما یکون الی یوم القیمة و نظایر اینها پس
ائمه علیهم السلم عالمند بما کان و ما یکون دائما و هیچ ذرة از ذرات
وجود از علم ایشان غائب نیست چه گذشته و چه اینده و چه حال
حاضر و لکن بمد جدید در هر حین پس مادام که امد جدید
بایشان نرسیده عالم بچیزی نتوانند بود زیرا که خود ایشان و جمیع
معلومات که عبارت از مجموع ما فی الکون باشد بان مد جدید
در ملک خدا باقی است و خدا این مد جدید را هیچوقت از ایشان
منقطع نخواهد کرد اگر چه قادر است بقطع ان و مراد از غیب که
مخصوص است ان مد جدید است قبل از ورود بعالم کون
که مخلوق علم احاطی بران نتواند داشت بلکه اگر باشد علم اخبار است
و ممکن التغییر لقدرته المطلقة و وجود ایشان با این مد جدید

دائم در تجدّد و کسر و صوغ است و ذاهب عین عاید با تجدّد صورت
فافهم و اینمعنی یعنی تجدّد وجود عام و شامل است بجمیع موجودات از
ماکان و مایکون پس همهٔ انها نسبت بما بعد ان فیضان از مبدء داخل
غیب است و امّا اخبار وارده در حصر علم غیب باموری پنجگانه که در آیه
شریفه است پس در کتاب مفاتیح الغیب در فاتحه و خاتمه اشاره بتوجیه
ان شده و اینجا مختصرًا اشاره بران کرده کوییم که وجه حصر علم غیب
باین امور انستکه جمیع اطوار وجود منحصر باین پنج چیز است چه هر مخلوقی
را معادیست بسوی مبدء خود که علم ساعت عبارت از انست و ابتدائیست
که خلق مادّهٔ او است و نزول باران عبارت از انست فی کلّ شیٔ بحسبه
واقتران ان مادّه است بصورت که ما فی الارحام اشاره بران است
و تصرفی است در شئون و اطوار وجودیّهٔ خود بعد از تمام خلقت که
ماذا تکسب غدًا عبارت از ان است و انقضای اجل بقایی است نسبت
بعالمی از عوالم که ما تدری نفس بایّ ارض تموت اشاره بران است و
در حقیقت جمیع اطوار مخلوق در کلیّه و جزئیّه منحصر به همین پنج
طور است و خارج از اینها باین اعتبار طوری ندارد و اینست طریق
وسط در علم ائمهٔ هدی علیهم السّلام که حاجز است میان افراط و تفریط

واکثر منتحلین معرفت از اینمعنی بهره ندارند لهذا یا در حدّ افراط ند یا در

حدّ تفریط و توهم مکن که این حقیر در بیان این مسئله بطریق قشر ظاهر مشی

نمودم بلکه بجد اکر لبّ و حقیقة مسئله را که فحول از حلّ آن عاجز بوده اند

ونتوانسته اند میان اخبار متناقضه اینمسئله را در ظاهر جمع کنند

بیان کردم و هر کس بقدر سر موئی تجاوز از اینمعنی نماید یقین بدان

که از جادهٔ صواب بیرون رفته و کنه مسئله را نفهمیده و تفصیل

بعضی ادله و مطالب اینمسئله موکول بکتاب مفاتح الغیب است

که در این باب کافی و وافی است و امید وارم که بعد از وقوف باین

مختصر اختلافی میان اخوان نماند و احتیاج برسالهٔ مبسوطهٔ محض

بجهة از دیاد بصیرت باشد و بهتر اینست که این عجاله را مسمی کردانیم

بعلم الساعة والله ولیّ التوفیق وفارغ شد از انشای این مختصر

مؤلف آن بندهٔ ضعیف محمد تقی شریف سه ساعت از شب شنبه

شانزدهم شهر ربیع الثانی رفته از شهور

هزار و دویست هشتاد و چهار هجری

والحمد لله رب العا

لمین

وصلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین

الحمد لله و الصلوة علی محمد و آله

چون این دو رسالهٔ شریفه یکی از تالیفات جناب قطب الموحدین و غوث المؤمنین و غیاث الملة و الدین سمی سید المرسلین حجة الاسلام و المسلمین اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه و دیگری از تالیفات سلیل دودمان انجب اعنی جناب العالم الربانی و الفاضل الصمدانی اللوذعی الالمعی الآغا میرزا محمد تقی دام ظله العالی لب علوم دینیه و معارف یقینیه و بحجهٔ فارسی بود منفعت آن عام و مشترک بین الخواص و العوام بود لهذا این اوقات حسب الفرمایش جناب قدسی نصاب کروبی انتساب مفخر الانجاب عمدة الزائرین آقا میر ابو الفضل سید الذاکرین وفقه الله تعالی در دار الطباعهٔ دار السلطنهٔ تبریز بندهٔ حقیر عبد العلی بتنسیخ و طبع آن پرداخت و در مقابله و تصحیح از کمال دقت بعمل آمد و قد فرغ من تسویده یوم الخمیس سلخ شهر محرم الحرام من شهور

فی ۱۲۸۶

بدان امید نوشتم تو کالحضرت دوست که روز حشر بد جرم اینعمل بندهند